

زاد

تاریخ

مقالات

اندیشه

سوژه سخن

فروردین ماه هزار و چهارصدویک، رمضان ۱۴۴۳ هجری قمری، کتاب ماه



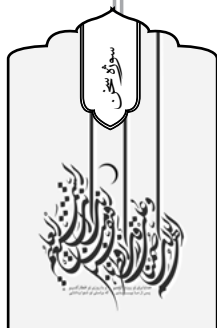




پندارگرایی در قرآن	۱۴۶
ذکر و تسبیح در قرآن	۱۵۹
زینت و آراستگی در قرآن	۱۶۹
سعادت و لذت در قرآن	۱۷۶
شجاعت و شهامت در قرآن	۱۸۳
شهوته پرستی و عفاف در قرآن	۱۹۰
مال حلال و حرام در قرآن	۲۰۴



وقایع ماه رمضان



۱۰ موضوع قرآنی برای سخنرانی	۲۲۲
-----------------------------	-----



معیار و میزان	۳۸
استفاده از فرصت‌ها از نگاه قرآن و روایات	۵۱
تحلیل پیام‌های قرآنی در ماه مبارک رمضان	۶۳
دعا در فرهنگ قرآن و اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small>	۱۲۳
عوامل غفلت از نگاه قرآن	۱۳۴

عظمت ماه مبارک رمضان

ما یک وظیفه مشترک داریم که همه برای انجام این وظیفه مشترک باید آماده باشیم و آن [در رابطه با] فرا رسیدن ماه مبارک رمضان است. در این جهت هرکسی به اندازه هاضمه فکری خودش ضیافت الهی را درک می‌کند. اگر سفره ای پهن شد، مائده و مأدبه ای پهن شد و عده ای دعوت شدند، هرکسی به اندازه هاضمه خود از آن غذا استفاده می‌کند؛ کسی که ظرفیت بیشتری دارد بیشتر مصرف می‌کند، کسی که ظرفیت کمتری دارد کمتر، ماه مبارک رمضان ماه مهمانی خداست. در نوبت های قبل شاید به عرضتان رسیده باشد که هرکسی سالی دارد، سال تحصیلی مشخص است از چه وقت شروع می‌شود و چه وقت ختم می‌شود. کشاورزان هم سالی دارند؛ پاییز [آغاز] سال کشاورزی و کشاورزان است؛ بهار اول فروردین [آغاز] سال طبیعی محسوب می‌شود که آن برای حیات گیاهی اثر دارد. هرکسی سالی دارد؛ آن ها که اهل سیر و سلوک اند در صدد تهذیب نفس اند، آن ها هم سالی دارند. سال آن ها از ماه مبارک رمضان شروع می‌شود و ماه شعبان تمام می‌شود، این سالکان در ماه شعبان خیلی تلاش و کوشش می‌کنند که تمام آن مشکلاتشان را حل کنند که وقتی وارد ماه مبارک رمضان می‌شوند دیگر مشکل اخلاقی نداشته باشند اگر بزرگانی مثل حافظ و امثال حافظ از ماه شعبان خیلی با جلال و شکوه یاد می‌کنند سرّش همین است. او می‌گوید:

ماه شعبان منه از دست قدح کاین خورشید

از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد [۱]

یعنی ماه شعبان، ماه آخر سال است؛ جایزه ها را در آخر سال می دهند، کارنامه ها را در آخر سال می دهند، برنامه های سال را در آخر سال ارزیابی می کنند. می گوید این ماه شعبان را از دست مده، اگر از دست دادی وارد ماه مبارک رمضان شدی در ماه مبارک رمضان، رمضان خبری از جایزه نیست شب و روز این ماه مبارک باید تلاش و کوشش کنی تا شب عید رمضان که لیلۀ الجوائز است یا روز عید فطر که یوم الجوائز است، آن وقت نتیجه کار شما را نظیر این امتحانات میان دوره ای به شما بدهند.

.. وقتی شب عید رمضان شد آن شب عید فطر لیلۀ الجوائز است. روز عید فطر یوم الجوائز است. آن وقت می گویند:

روز عید است و من امروز در آن تدبیرم

که دهم حاصل سی روزه و ساغر گیرم [۲]

یک خطبه نورانی از وجود مبارک رسول گرامی به ما رسید، این خطبه هم از نظر محتوا خیلی بلند است هم از نظر سند؛ سندش بعد از بزرگان رجال می رسد به وجود مبارک امام هشتم، از امام هشتم تا پیامبر همه شان معصوم اند. در آخرین جمعه ماه شعبان وجود مبارک رسول گرامی فرمود: مردم! ماه خدا به طرف شما آمده به استقبال این ماه بروید «قد أقبل إِلَیْکُم شهر الله» [۳] این ماه به نام خداست همان طوری که کعبه به نام خداست و آن سرزمین، سرزمین ضیافت است این ماه هم ماه خداست؛ این زمان زمان ضیافت است؛ آن زمین، زمین ضیافت است. کسانی که توفیق حج یا عمره را دارند مهمانان خدای سبحان اند که در آنجا از حاجیان و معتمران به عنوان ضیوف الرحمان یاد می شود. در ماه مبارک رمضان هم که به عنوان شهر ضیافت است از روزه دارها به عنوان ضیوف الرحمان یاد می شود. سنایی می گوید: کعبه احتیاجی به پرده های ابریشمی ندارد، کعبه را با این پرده ها

زیورندهید. کعبه نیازی به ابریشم ندارد، جمال کعبه به چیز دیگر است؛ «یای بیته جمال کعبه بس است» کعبه یک یاء دارد که خدای سبحان به ابراهیم و اسماعیل (سلام الله علیهما) فرمود: «ان طهرا بیته» [۴] خانه مرا پاک کنید. کعبه نیازی به ابریشم ندارد: «یای بیته جمال کعبه بس است» این یک دانه یاء برای ماه مبارک رمضان هم هست که شما می گویند «قد أقبل إِلَیْکُم شهر الله». این دو، این یک یاء برای انسان هم هست که فرمود: «نفخت فیه من روحی». [۵] اگر انسان حرمت این اضافه تشریفی را رعایت کند. قدر این یاء را بداند همتای کعبه می شود؛ همتای ماه مبارک رمضان آن وقت سنایی می گوید:

تو فرشته شوی ار جهد کنی از پی آنک

برگ توت است که گشتست به تدریج اطلس [۶]

حالا ماکه وارد مهمانی خدای سبحان می شویم چه غذایی به ما عطا می کند که ما سیر بشویم؟ مستحضرید که ما هیچ سیر نمی شویم؛ یعنی هیچ کسی در جهان سیر نخواهد شد. اگر کسی دنبال مال باشد هر چه فراهم کرد باز جهتمی در درون اوست؛ هرگز سیر نمی شود؛ به هر مقامی برسد سیر نمی شود. این حق با اوست برای اینکه انسان، خواهان کمال مطلق است اما آن کمال مطلق در غیر ذات اقدس الهی حاصل نیست. انسان باید به جایی برسد که سیر بشود و آن لقای خداست. آن چون محبوب مطلق است، جمال محض است، کمال محض است، انسان وقتی به لقای او رسید آرام می شود. از بهشت به عنوان دارالقرار یاد می کنند. ما تا به لقای حق نرسیدیم، در راهیم؛ در مفرّیم نه در مقَرّ. وجود مبارک حضرت مطالبی فرمود که به درد اوساط می خورد، به درد ضعاف می خورد، به درد خواص می خورد، به درد اخص می خورد، ما را به روزه گرفتن دعوت کرده است، به انفال دعوت کرده است، به خیرات دعوت کرده است. این ها حرف های متوسط است که حضرت در همین

خطبه پایان ماه شعبان بیان کردند. بعد فرمود بسیاری از شماها بدهکارید. معنای دین این است که اگر کسی حق الله، حق الناس، اینها در ذمه اوست این بدهکار است. بدهکاری مالی مثل خمس و زکات و اینها ساده است و خیلی سهل است اما حضرت فرمود شما بدهکارید. آنجا که فکر بد کردید، آنجا که خیال بد کردید، آنجا که نگاه بد کردید، آنجا که حرف ناصواب گفتید یا شنیدید این مجاری ادراکی تان و تحریکی تان بدهکار است؛ یا حق الله دارید یا حق الناس یا هر دو. هر بدهکاری باید وثیقه بسپارد، گرو بسپارد؛ این هم دو مطلب. ماکه بدهکاریم، به خدا بدهکاریم، به دین بدهکاریم چه چیزی گرو بدهیم که از ما بپذیرند؟ در مسائل مردمی اگر کسی به دیگری بدهکار بود خانه اش را، فرشش را، زمینش را گرو می سپارد؛ اما اگر کسی به خدا بدهکار بود چه چیزی را باید گرو بدهد؟ خدا مال و منال که گرو نمی پذیرد خود انسان را گرو می گیرد وقتی خود انسان گرو گرفته شد انسان می شود در رهن؛ رهن یعنی گرو. این دو بخش از قرآن کریم که گاهی (رهینه) گاهی (رهین) دارد ناظر به همین است «کل امرئ بما کسب رهین» [۷] (یک) «کل نفس بما کسبت رهینه» [۸] (این دو) این «رهین» فعیل به معنی مفعول است، یعنی هر انسان گنهداری مرهون است. آن کالای رهنی را آن عین را می گویند عین مرهونه؛ وقتی انسان مرهون شد در گرو شد دیگر آزاد نیست. اینکه می بینید بعضی ها می گویند من هر چه می خواهم زبانم را کنترل کنم نمی توانم، یا چشمم را کنترل کنم نامحرم را نبینم نمی توانم، یا نمی توانم حرف هایم را کنترل کنم. این بیچاره راست می گوید چون در گرو است، این معتاد بیش از دیگران کارتن خواب را، فلاکت و بدبختی را می بیند. شما می خواهید با نصیحت، یک معتاد را هدایت کنید؟ اینکه بیش از شما آشناست و دارد می بیند، این در بند است، اندیشه اش آزاد است، ولی انگیزه اش در رهن است، در بند است. آن

کار اساسی را این بخش های اراده و نیت و تصمیم و قصد و اخلاص انجام می دهند. بخش وسیع حیات ما به انگیزه وابسته است. عزم یعنی عزم، جزم یعنی جزم، آنچه از حوزه و دانشگاه برمی آید تدریس جزم است، تصور است، تصدیق است، موضوع است، محمول است، مسئله است. مبادی است، یعنی علم؛ این بخش ضعیفی از زندگی را تأمین می کند، بخش اساسی آن به عهده اراده است، اراده و اخلاص و نیت این اگر به بند کشیده شد انسان در گرو است. مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) ابن بابویه در کتاب قیم توحید نقل می کند که کسی از وجود مبارک امیر مؤمنان (سلام الله علیه) سؤال کرد من هر چه می خواهم نماز شب بخوانم نمی توانم، فرمود: تو در بندی «قتد تک ذنوبک». گناه تو را به بند کشیده، لذا نمی توانی [برای نماز شب] برخیزی. این بیان نورانی حضرت این است که مردم! «إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَكُوهَا بِاسْتِغْفَارِكُمْ» [۹] مردم! شما در بندی، بدهکارید، شما را به گرو گرفتند، بیایید ماه مبارک رمضان خودتان را آزاد کنید، آن وقت یک انسان آزاد در کمال آسودگی از نامحرم می گذرد، از زیرمیزی و رومیزی می گذرد، نه بیراهه می رود، نه راه کسی را می بندد. نه دروغ می گوید، نه خلاف می گوید، هیچ جا آبروی نظام اسلامی و خون های پاک شهدا را نمی ریزد، فرمود بیایید خودتان را آزاد کنید شما ببینید مشکلات این مملکت الآن چیست؟ در بند بودن ماست؟ فرمود بیایید خودتان را آزاد کنید، شما که می دانید رشوه حرام است، می دانید اختلاس حرام است؛ اینها را که می دانید، می دانید پانانش جهنم است؛ می دانید آبروریزی دارد، خب بیایید خودتان را آزاد کنید. تا انسان آزاد نشد همین است بالاخره دست و پا می زند کسی که در بند است فرمود بیایید فک رهن کنید، بیایید خودتان را آزاد کنید، آن گاه همین مکتب است که می گوید: غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود

پی‌نوشت‌ها

- [۱] دیوان حافظ، غزل ۱۶۴.
 [۲] دیوان حافظ، اشعار منتسب، شماره ۱۷.
 [۳] الامالی (شیخ صدوق)، ص ۹۳؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۵.
 [۴] سوره بقره، آیه ۱۲۵.
 [۵] سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.
 [۶] دیوان سنایی، قصیده ۹۰.
 [۷] سوره طور، آیه ۲۱.
 [۸] سوره مدثر، آیه ۳۸.
 [۹] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۶.
 [۱۰] دیوان حافظ، غزل ۳۷.
 [۱۱] سوره آل عمران، آیه ۱۸۵؛ سوره انبیاء، آیه ۳۵؛ سوره عنکبوت، آیه ۵۷.

زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است [۱۰]

این برای خواص، «زهرچه رنگ تعین پذیرد». این برای اخص؛ «زهرچه رنگ تعین پذیرد آزاد است». آن وقت انسان می‌شود آزاد. اگر این راه برای ما در ماه مبارک رمضان باز است آن وقت چرا خودمان را ارزان بفروشیم. بارها به عرض دوستان رسید این حرف، زیرا این آسمان فقط برای انبیاست. شما ببینید در غیر سخنان انبیا احدی آمده این حرف را زده؟ آن حرفی که انبیا آوردند این است مرگ پدیده ای است که بالاخره انسان با آن درگیر است، هیچ کسی نمی‌تواند بگوید مرگی در کار نیست اما همه حرف‌ها این است که ما در مصاف با مرگ که دست به گریبان می‌شویم، ما مرگ را می‌میرانیم یا او ما را می‌میراند. به استثنای اوحدی از اهل نظر خیال می‌کنند انسان می‌میرد. اما حرفی که انبیا آوردند این است که انسان مرگ را می‌میراند. ماییم که براو پیروز می‌شویم، او را چماله و مچاله می‌کنیم و دور می‌اندازیم و برای ابد زنده‌ایم. تعبیر قرآن کریم این نیست «کل نفس یدوقها الموت» هرکسی را مرگ می‌چشد؛ تعبیر قرآن این است «کل نفس ذائقه الموت» [۱۱] هرکسی مرگ را می‌چشد، خوب روشن است که هر ذائقی مذوق را هضم می‌کند، شما یک لیوان آب یا شربت نوشیدید، شما او را هضم می‌کنید نه او شما را. اگر ما آن قدر قدرتمندیم که مرگ را می‌میرانیم و ابدی می‌شویم و مرغ باغ ملکوتیم، اگر ما این هستیم چرا قدر خود را ندانیم؟ اگر ما ابدی هستیم، برای ابد چه ذخیره ای فراهم کردیم؟ ماه مبارک رمضان ماه این حرف هاست؛ اساس کار این است که ما فک رهن کنیم، به مقام آزادی برسیم بشویم موحد، اگر موحد شدیم فقط او را می‌پرستیم. هرکسی به اندازه خود باید بکوشد که - ان شاء الله - از حریت و آزادی که از بهترین نعمت‌های الهی است متنعم شود!

الحج



سوم رمضان

۱. غزوه تبوک یا فاضحه درروز

غزوه تبوک یا فاضحه از جنگ‌های حساس بین مسلمانان و رومیان که در سال نهم هجری بر پا شد و به صلح انجامید نیز در روز سوم ماه مبارک رمضان واقع گشت، و علت ایجاد این جنگ چنین بود که جاسوسان، به دربار امپراطور روم (هراقلیوس) (هرقل) گزارش دادند، که پیامبر اسلام از دار دنیا رفت، امپراطور شورای نظامی تشکیل داد، و تمامی حاضران موقع را مناسب بسیج لشکر روم علیه حجاز دیدند و به سرپرستی مردی به نام یوحنا، یا (باغباد)، به سوی حجاز رهسپار، و در تبوک (محلی میان حجر و شام) با سپاه اسلام تلاقی کردند، و سپاه اسلام در تبوک کناره چشمه آبی تمرکز یافتند، و اینکه چرا این جنگ را فاضحه می‌نامند بدان علت است که منافقان از حضور در جنگ تخلف ورزیدند، و رسوا شدند، و این جنگ را «ذو العسره» نامند زیرا که مسلمانان از نظر آذوقه و مرکب و مهمات بسیار در عسرت و سختی بسر بردند. (۳)

هفتم رمضان

وفات حضرت ابوطالب

روز هفتم ماه رمضان بنا به نقل شیخ مفید رحمته الله سال دهم بعثت حضرت ابوطالب عم و یار با وفای پیامبر رحمته الله وفات یافت. همان مرد بزرگوار که در تمام نشیب و فرازهای دوران رسالت و قبل از رسالت برادرزاده عزیزش رایاری کرد و شرقریش را از او بازداشت و قلب نازنین پیامبر رحمته الله را در تبلیغات و رسالت الهی خوشحال و مسرور نمود، و با کلماتی نظیر: «اذهب یابن اخی فقل ما احببت فوالله لا اسلمک لشیء ابداء» ای پسر برادرم برو و هر چه دوست می‌داری بگو (با مشرکین و قریش) به خدا سوگند تو را در هیچ پیش آمدی و نمی‌گذارم، نوازش می‌نمود) و از او پشتیبانی می‌کرد.

وقایع ماه رمضان

اول رمضان

۱. آتش سوزی مسجد النبی

روز اول ماه رمضان بنا به نقل «سمهودی مورخ عامه» در سال ۶۵۴ هجری، مسجد النبی رحمته الله و حجرات مقدسه آن دچار آتش سوزی شد، و به قدری شعله‌های آتش دامنه دار شد، که سقف و دیوارها را فراگرفته و فرو ریخت این زمان مصادف با حکومت معتصم عباسی بود، وی دستور داد، بنیان مسجد را دوباره به پای داشتند (۱).

۲. ولایتعهدی امام رضا

ایضا از وقایع روز اول ماه رمضان «بنا به نقل شیخ مفید در مسال الشیعه» روز بیعت به ولایتعهدی حضرت رضا رحمته الله است، و این عمل از طرف مامون عباسی فقط یک نقشه سیاسی برای فرو نشانیدن انقلابات داخلی مخصوصا جلوگیری از خروج و قیام شیعیان ایران (که در اوائل خلافت مامون گرداننده خلافت او بودند) انجام گرفت. و دیگر ترس قیام اولاد علی رحمته الله از جمله عوامل ولایتعهدی حضرت رضا رحمته الله از طرف مامون به شمار می‌آید. (۲)

کفه ایمان ابو طالب از کفه ایمان همه خلق سنگین تر است

آری به این بزرگوار تهمت بی ایمانی می زنند، حضرت باقر علیه السلام فرمود: اگر ایمان ابی طالب را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان این خلق را در کفه دیگر، ایمان او سنگین تر است. (۴) آری ابو طالب چهل و دو سال، در نهایت وفا و صمیمیت و فداکاری به کفالت و حمایت پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت، که او مانند پدری مهربان و همسرش فاطمه بنت اسد همچون مادری او را خدمت و حفاظت و پرستاری نمودند. و مرگ ابو طالب پیامبر صلی الله علیه و آله را به شدت متأثر ساخت، چرا که حضرت یگانه حامی و پناه گاه خود را بعد از خدا از دست داد، که دشمن پس از او بر پیامبر صلی الله علیه و آله جری و گستاخ گشتند. و مدفن آن حضرت در مکه قبرستان ابو طالب که به نام آنجناب نامیده شده قرار گرفت، «تغمده الله بیحبوات جنانه» (۵)

دهم رمضان

وفات حضرت خدیجه رضی الله عنها

در ماه مبارک رمضان سال دهم بعثت خدیجه بانوی فداکار و همسر بی نهایت مهربان حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز دهم به سن شصت و پنج سالگی از دنیا رفت، و پیامبر صلی الله علیه و آله او را با دست مبارک خویش در حجون مکه (قبرستان ابو طالب) به خاک سپرد، و حزن درگذشت او پیامبر صلی الله علیه و آله را بسیار محزون ساخت که پیامبر صلی الله علیه و آله سال درگذشت حضرت خدیجه را «عام الحزن» سال اندوه نام نهاده، بلی خدیجه همسر بی همتای پیامبر صلی الله علیه و آله بانویی که از ثروت او اسلام رونق یافت و پشت پیامبر صلی الله علیه و آله راست شد، باید سال درگذشتش را «عام الحزن» نام نهاد و مصیبت پیامبر صلی الله علیه و آله شدت گرفت، زیرا که پیامبر صلی الله علیه و آله مادر شایسته دخترش زهرای مرضیه را از دست داده ویاری همچون خدیجه را هرگز به دست نخواهد آورد. (۶)

به خدا سوگند بهتر از خدیجه را خدا به من عوض نداده

عایشه گفت پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه بیرون نمی رفت مگر آنکه خدیجه رضی الله عنها را یاد می کرد، و بر او به خوبی و نیکی مدح و ثنا می نمود، روزی از روزها غیرت مرا فرا گرفت، گفتم: او پیره زنی بیش نبود، و خدا بهتر از او را به شما عوض داده است، پیامبر صلی الله علیه و آله غضبناک شد، به طوری که موی جلوی سرش از غضب تکان می خورد سپس فرمود: نه به خدا قسم بهتر از او را خدا به من عوض نداده، او به من ایمان آورد هنگامی که مردم کافر بودند، و تصدیق کرد مرا، هنگامی که مردم مرا تکذیب می کردند و در اموال خود با من مواسات کرد، وقتی مردم مرا محروم ساختند، و از او فرزندان خدا روزی من کرد که از زنان دیگر محروم فرمود، «یعنی خدا فاطمه را از او به من عنایت فرمود» (۷)

دوازدهم رمضان

حدیث مواخاة و عقد برادری در اسلام

در دوازدهم رمضان، پیامبر صلی الله علیه و آله بین اصحاب عقد برادری خواند، و بین خود و علی علیه السلام نیز برادری قرار داد، و با این عقد اخوت، برادری و مساوات و برابری را در اسلام بنیان گذاشت اهل جهان را یک عائله و افراد بشر را عضو یک خانواده شمرد، و برای همیشه نژاد پرستی و امتیازات مادی و قبیلگی و رنگ و پوست را از ساحت مقدس اسلام پاک نمود.

ان هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون (۸) این آئین شما آئین یگانه ای است «مشترک همه ادیان من است» و من پروردگار شمایم، پس مرا بندگی کنید».

بجرم سخن ناروایم چهره ام را پایمال کن

وقتی ابوذر غفاری در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله با «غلام سیاهی» در محاکمه ای می گوید: «یابن السوداء» ای پسر سیاه پوست، پیامبر عزیز اسلام ناراحت و

درباره اخوت و برادری مؤمنین بایکدیگر، رسول خدا ﷺ فرمود: «انما المؤمنون فی تراحمهم و تعاطفهم بمنزلة الجسد الواحد اذا اشتكى منه عضو واحد تداعى له سائر الجسد بالحمى و السهر» (سفينة البحار، جلد ۱، ص ۱۳).

مؤمنین در ترحم و عواطف انسانی البته به منزله یک جسد هستند، به هنگام احساس درد از یک عضو بدن، سائر اعضا و جوارح بدن به سبب تب و بیداری تداعی نموده و به درد می‌آید.

پانزدهم رمضان

۱. ولادت امام مجتبی سبط اکبر

پانزدهم ماه رمضان (بنا به نقل شیخ مفید و شیخ بهائی در توضیح المقاصد) روز ولادت موفور السعادت حضرت سبط اکبر، امام حسن مجتبی علیه السلام است، و این در سال سوم هجرت واقع شده است، وقتی مژده ولادت این نور پاک را به پیامبر ﷺ دادند، امواج سرور و شادمانی دل مبارک حضرت را فراگرفت و مشتاقانه و با شتاب به خانه دخترش و محبوبه اش سیده زنان عالم رفت، فرمود: «یا اسماء هاتینی ابنی»، پسر مرا به من بده. اسماء نوزاد مبارک را به جد بزرگوارش داد، رسول خدا ﷺ در گوش راستش اذان، و در گوش چپش اقامه فرمود: (که نخستین صدائی که گوش نوزاد با او آشنا شد، صدای حق جدش خاتم الانبیاء ﷺ بود، صدای توحید، صدای تکبیر، صدای تهلیل، و صدای تصدیق به نبوت پیامبر ﷺ). جد گرامش. که خدای توفیق این سنت سنیه را به امتش و به شیعیان حضرت مجتبی علیه السلام در مورد نوزادان عنایت فرماید. پیامبر ﷺ فرمود: «یا علی هل سمیت الولید المبارک؟» آیا این نوزاد مبارک را نام گذارده‌ای؟ عرض کرد: «ماکت لاسبقک یا رسول الله؟» بر شما سبقت نمی‌گیرم، هنوز لحظاتی نگذشته بود که بشیر وحی جبرئیل نازل شد، و فرمان خدا را به پیامبر ﷺ رسانید، یا رسول الله

خشمگین شده فرمود: «طف الصاع طف الصاع لیس لابنی البیضاء علی ابن السوداء فضل الا بالتقوی او بعمل صالح» همانند هم هستید و هیچ برتری بر یکدیگر ندارید مگر به تقوی یا عمل صالح، «فوضع ابوذر خده علی الارض و قال للاسود قم فطا علی خدی تکفیرا له عن قوله» ابوذر به کفاره این سخنی که گفت چهره خود را به روی زمین گذارد، و به آن سیاهپوست گفت: بر خد و چهره من به کفاره گناهم پای بمال (و عفوم کن) (۱۰)

و این سخن رئیس مذهب تشیع حضرت صادق علیه السلام است که فرمود: «المسلم اخ المسلم، و حق المسلم علی اخیه المسلم ان لایشیع ویجوع اخوه، و لایروی ویعطش اخوه، و لایکتسی ویعری اخوه فما اعظم حق المسلم علی اخیه المسلم» (۱۱) مسلمان برادر مسلمان است و حق مسلمان بر برادرش این است که او سیر نگردد و برادرش گرسنه باشد و او سیراب نگردد، در حالی که برادرش تشنه است، و او پوشیده نباشد که برادرش عریان باشد آنگاه حضرت فرمود چه بزرگ است حق مسلمان بر برادر مسلمانش.

چه کسی جز علی علیه السلام لیاقت برادری پیامبر ﷺ را داشت؟

آری پیامبر ﷺ بین افراد صحابه با قرین و هم‌رتبه خود، برادری ایجاد کرد، و بر این اساس هم باید برای خویش برادری انتخاب کند لذا کسی را لایق بر این مقام جز علی علیه السلام ندید او را به برادری برگزید، که خداوند ضمن وحی که به جبرئیل و میکائیل کرد فرمود:

افلاکتما مثل علی بن ابیطالب آخیت بینه و بین محمد (۱۲)

آیا شما مانند علی بن ابی طالب نیستید؟ (و از فداکاری او درس نمی‌گیرید؟) به این دلیل من بین او و محمد (صلی الله علیهما) برادری برقرار کردم و این سخن در شان حضرت به مناسبت لیلۃ المبیت «که علی علیه السلام در جای پیامبر ﷺ خوابید» آمده است.

«سمه حسنا» او را حسن نام گذار، پیامبر ﷺ شخصا برای حسن عقیقه کرد، و بسم الله گفت و دعا کرد.

صلح امام حسن عجلایه یک تکلیف الهی بود

بسیاری از مردم شخصیت حضرت مجتبی عجلایه و تاثیر بسیار حساس و فوق العاده صلح آن حضرت را در حفظ اسلام آن طور که باید نمی شناسند، و قدر و ارزش روش و سیره آن حضرت نزد بسیاری مجهول مانده است، در حالی که صلح امام حسن عجلایه یک تکلیف خدائی و وظیفه شرعی بود که در آن شرایط و احوال، امام عجلایه ناگزیر از تحمل آن شد، یا به عبارت دیگر اوضاع، آن را بر آن حضرت تحمیل کرد، و بر حسب حدیث مشهور و مسلم از طریق اهل سنت پیامبر ﷺ آن را خبر داده و او را بسیادت و آقائی و اصلاح طلبی معرفی فرمود، ولی آنچه مورد وفاق همه هست (در بین روایات در این رابطه) این مضمون است «ان ابنی هذا سید یصلح الله به بین فئتين (او بین فئتين عظیمتین)» پیامبر ﷺ فرمود: براستی این فرزندم (امام حسن عجلایه) آقائی است که خداوند به سبب او بین دو گروه عظیم صلح ایجاد می کند، که در بعضی از نقل ها «من المسلمین» دارد، که مورد اتفاق نیست، و به احتمال قوی جعل طرفداران بنی امیه و معاویه است، زیرا به عقیده امامیه کسی که با امام زمان خود اعلان جنگ نماید، و زیر بار بیعت با او نرود کافر است، و این درست نیست که پیامبر ﷺ فرموده باشد که به وسیله فرزندم بین دو گروه مسلمان صلح برقرار می گردد، معنایش این است که پیامبر ﷺ معاویه را مسلمان و خروج او علیه فرزندش امام مجتبی عجلایه را مشروع می داند. (۱۳)

۲. ولادت امام جواد عجلایه

بنا به نقل شیخ مفید عجلایه در «مسار الشیعه» ولادت با سعادت حضرت امام محمد تقی عجلایه در پانزدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۹۵ هجری اتفاق افتاده،

که شیخ کلینی در کافی تولد آن حضرت را در ماه رمضان ۱۹۵ می داند و بعضی معتقدند در هفدهم و نوزدهم این ماه واقع شده.

محدثان بزرگ و علماء عالیقدر، افتخار کسب علوم از آن حضرت را داشته و در غامض ترین مسائل علمی او را حلال مشکلات می یافتند، که پیامبر ﷺ بر حسب روایات متواتره حضرت جواد عجلایه را به امامت معرفی و امت را به رهبری وجود مبارک امام جواد عجلایه بشارت داده است. (۱۴)

دلایل امامت حضرت جواد عجلایه در حال صغر سن

مسأله مهم از امام جواد عجلایه امامت آن حضرت در سنین صباوت و صغر سن است، که در اینجا لازم به تذکر است امامت و پیشوائی پیش از سن بلوغ اگر چه تا آن زمان بطور رسمی سابقه نداشت، و در بین امامان پیش از آن حضرت کسی در چنین سنی بر مسند امامت ننشسته بود.

ولی این موضوع در بین سائر حجج خدا و انبیاء و پیغمبران سابقه دار است، و حضرت عیسی و حضرت یحیی عجلایه در کودکی به مقام نبوت رسیدند و قرآن درباره حضرت عیسی عجلایه می گوید، که در گهواره گفت: انی عبد الله اتانی الكتاب و جعلنی نبیا» (۱۵) من بنده خدا هستم، که خداوند به من کتاب داد (انجیل) و مرا نبی و پیامبر قرار داد، و در مورد حضرت یحیی خدا می فرماید: و آتیناه الحکم صبیا (۱۶) و فرمان (نبوت) را در حالی که کودکی بیش نبود به او دادیم.

این مسأله که علوم و دانش های امامان و قوت فهم و کثرت معارف آن به تعلم و آموختنی و رشد جسمانی نیست، همواره مقبول خواص و عوام بوده است. ابو حنیفه از حضرت موسی بن جعفر عجلایه وقتی در سن هفت سالگی بود مسائل فقهی می پرسید و پاسخ می شنید. خداوند می فرماید: ثم اورتنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا (۱۷)

پس کتاب (قرآن) را به بندگانی که آن ها را برگزیدیم به ارث دادیم، امامان هر یک

بنده برگزیده خدا بودند، که خدا کتاب و علم کتاب را به ایشان عطا فرمود، بنابراین امام جواد علیه السلام با این دلائل و هزارها دلیل دیگر می تواند در صغر سن امام و پیشوای شیعیان باشد. زیرا یکی از دلائل محکم و قابل قبول همه این است که علم اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله از ناحیه خدا و به ارث از جدشان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و در نزد استادی غیر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله تلمذ و تعلم نکردند.

نوزدهم رمضان

۱. ضریح خوردن امیرالمومنین علیه السلام

۲. وقوع غزوه بدر

در هفدهم یا نوزدهم ماه مبارک رمضان سال دوم هجرت، غزوه بدر واقع شد، (۱۸) این غزوه، نخستین مقابله سپاه اسلام با کفر، و نبرد اهل توحید با اهل شرک بود، در این غزوه مشرکان از جنبه ساز و برگ و اسلحه و مهمات بر مسلمانان برتری داشتند، و نفرات و افراد آن ها تقریباً سه برابر سپاه اسلام بود.

اثرات جهانی جنگ بدر برای اسلام و مسلمین

جنگ بدر برای توحید کلمه و کلمه توحید و آئین جهانی اسلام ارزش حیاتی داشت، و فتحی که در آن نصیب مسلمانان شد، پایه و اساس تمام فتوحات آینده اسلام شد، اهمیت آن از اینجا معلوم می گردد، که رسول خدا صلی الله علیه و آله به درگاه الهی دست به دعا برداشته و عرض می نماید: «اللهم هذه قریش قد اقبلت بخيلائها و فخرها تحادك و تكذب رسولك، اللهم فنصرک الذی وعدتني اللهم احسنهم الغداة» (۱۹) خدایا این قبیله قریشند که به علت تکبر و تفاخر با تو به مبارزه برخاسته و پیامبرت را تکذیب می نمایند. خدایا نصری را که به من وعده فرموده بودی کجا است؟ خدایا صبحگاهان نیکی و هدایت خویش را به آنان برسان.

خدایا اگر این امت هلاک گردند تو دیگر پرستش نخواهی شد.

حضرت کثرت عدد مشرکین، و قلت عدد مسلمانان را دید، روی به قبله کرد و عرض کرد: «اللهم انجزلی ما وعدتني، اللهم ان تهلك هذه العصابة لاتعبد فی الارض» خدایا آنچه را که به من وعده فرمودی به انجام رسان، که اگر این گروه هلاک شوند، دیگر در روی زمین پرستش نخواهی شد، آن قدر پیامبر اکرم دست هایش را به دعا بلند نگاهداشت که ردایش از دوش مبارک افتاد، در این غزوه مسلمانان با صبر و استقامت جهاد کردند، و صدق نیات و راستی ایمان و اسلام خود را آشکار ساختند و خدا آنان را یاری کرد، و در جنگ بر دشمنان پیروز شدند و دین خدا را یاری نمودند و معلوم شد که می توانند دعوت اسلام را به جهانیان برسانند و در هنگام فداکاری و جانبازی، اسلام را از اموال و اولاد و جان های خود گرامی تر می دارند. (۲۰)

شما برترید اگر مؤمن باشید

خداوند هم می فرماید: و لاتهنوا و لاتحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین (۲۱) سست نشوید و غمگین نباشید، که اگر ایمان داشته باشید برتر و والاتر از همه خواهید بود.

بیستم رمضان

فتح مکه

«انا فتحنا لك فتحا مبینا» (۲۲)

براستی ما برای تو پیروزی روشن و آشکاری ایجاد و مقرر نمودیم، طبق نقل کتاب های (۲۳) معتبر فتح مکه در بیستم ماه مبارک رمضان سال هشتم هجرت اتفاق افتاد. تا سال هشتم هجرت با فتوحات پی در پی و پیروزی هائی که نصیب اسلام شد شهر مکه، مرکز شبه جزیره و معبد همگان، و مسجد الحرام، و کعبه

معظمه و قبله اسلام و مسلمین، همچنان در تصرف بت پرستان و مشرکان باقیمانده و بت پرستی و فساد و انحطاط اخلاقی و استثمار و استعباد انسان‌ها در آنجا رائج بود، و سیصد و شصت بت بر کعبه نصب بود که مورد پرستش بت پرستان و قریش قرار می‌گرفت، که وقتی مکه را پیامبر ﷺ فتح کرد و در کنار خانه خدا پیاده شد، و بی‌امان به شکستن بت‌ها پرداخت، بزرگ بت‌ها، «هبل» بود که پیامبر ﷺ با چوبی به آن‌ها اشاره می‌کرد، یا گوشه کمان در چشم آن‌ها می‌خلانید، و این آیه را می‌خواند: قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا (۲۴) (پیامبر) بگو که حق آمد و باطل نابود شد که هر آینه باطل نابود شدنی است، رسول خدا ﷺ از علی علیه السلام مشتی سنگریزه گرفت و بر آن‌ها زد، و آیه قل جاء الحق... را قرائت نمود همه بت‌ها برو افتادند سپس همه را از مسجد بیرون بردند و شکستند.

پای علی علیه السلام بر دوش پیامبر ﷺ جهت شکستن بت‌ها

برای انداختن چند بت بزرگ از فراز دیوار کعبه، به فرمان پیغمبر ﷺ امیر المؤمنین علی علیه السلام پا برکتف مبارک پیامبر ﷺ گذاشت و بت‌ها را بزیر افکند، و با پیامبر ﷺ را باین وضع شکوهمند و افتخار آمیز همکاری کرد.

عفو تاریخی و بی نظیر پیامبر ﷺ در فتح مکه

بر همه مردم جهان پیداست، که مردم مکه تا چه حد پیامبر و یارانش را آزار دادند، و از استهزاء و تمسخر، و تکذیب و جسارت و از بی ادبیهای فراوان کوتاهی نکردند، او را با یارانش در شعب ابی طالب محصور، و در فشار اقتصادی و منع آذوقه گذاردند، و گروهی از مؤمنان ناچار هجرت کردند و به حبشه رفتند، و در لیلۃ المبیت تصمیم قتل پیامبر ﷺ گرفته و به حضرت حمله نمودند، که حضرت علی علیه السلام آن شب به جای رسول الله ﷺ خوابیده، و پیامبر ﷺ از مکه به مدینه فرار کرد، و ترک وطن نمود و به یثرب هجرت فرمود، باز هم دست از ادیت آن حضرت برنداشتند، و لشگر به سوی او کشیدند، اینک پیامبر ﷺ این شهر را فتح می‌کند، خانه و دیار و همه چیزشان در اختیار

سپاه اسلام درآمده هر فرمانی درباره آن‌ها بدهد فوراً بدون چون و چرا اجرا می‌شود.

امروز، روز مرحمت است نه روز ملحمه

اگر بفرمایید «القتل» همه اهل مکه کشته می‌شوند، اگر بفرمایید: «النهب» تمام اموالشان به غارت می‌رود، و اگر بفرمایید «الاسر» همه را اسیر می‌سازند، ولی آن معدن حلم و گذشت و عفو و رحمت وقتی شنید «سعد» می‌گوید: «الیوم یوم الملحمه الیوم تستحل الحرمة» امروز روز خون ریختن و کشتار است، امروز حرمت اهل مکه حلال می‌گردد. پیامبر ﷺ فرمود: «بل الیوم یوم المرحمة»: امروز روز مهر و رحمت و ملامت است به علی علیه السلام فرمود: سعد را در یاب و پرچم و لواء را از او بگیر، و با رفق و مدارا وارد مکه شو. هنگامی که رسول خدا ﷺ وارد مکه شد، بزرگان قریش گمان می‌کردند شمشیر از آن‌ها برداشته نخواهد شد، و همه قتل عام می‌شوند. ولی پیامبر ﷺ بر در خانه کعبه معظمه ایستاد، و گفت: «لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب وحده» نیست معبودی جز خدای یکتای یگانه، آنکه وعده اش را انجام داد، و بنده اش رایاری کرد، و سپاهش را عزت بخشید، و دیگر گروه‌ها را نابود ساخت. سپس خطاب به آن‌ها فرمود: «ماذا تقولون، و ماذا تظنون؟ چه می‌گوئید و چه گمان می‌برید؟» سهیل بن عمرو عرض کرد: «نقول خیرا و نظن خیرا، اخ کریم و ابن اخ کریم قد قدرت».

سخن به خیر می‌گوئیم، و گمان خیر و نیکوئی می‌بریم، برادری کریم و پسر برادر کریمی، که بر ما قدرت یافته‌ای، رسول خدا ﷺ از این سخنان رقت فرمود. و دیدگانش اشک آلود شد مردم مکه که پیامبر ﷺ را به این حال دیدند صدایشان به گریه بلند شد و زار زار می‌گریستند.

کلمه تاریخی «انتم الطلقاء» از پیامبر بود

آنگاه حضرت فرمود: من آن گویم، که برادرم حضرت یوسف گفت: «لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین، اذهبوا و انتم الطلقاء» امروز بر شما ملامتی نیست،

خدا شما را بیامرزد، او رحم کننده ترین رحم کنندگان است، بروید همه تان آزادید. (۲۷)

بیست و یکم رمضان

شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

یکی از حوادث بزرگ ماه رمضان شهادت مولای متقیان علی علیه السلام است، او از یاران با وفای پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی و وزیر و ابن عم و دامان آن حضرت بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله در حق پسر عمش فرمود: «ان هذا اخی و وصیی و وزیری و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا»، همانا علی علیه السلام برادر و وصی و وزیر و خلیفه من است در میان شما از او بشنوید و او را اطاعت کنید. (۲۸)

مطلب جالب و قابل تذکر این است که آن حضرت مسأله شهادت خویش را خبر داد، صاحب کشف الغمه از کرامات حضرت علی علیه السلام نقل می نماید: وقتی حضرت از قتال خوارج نهروان به کوفه برگشت، در ماه مبارک رمضان داخل مسجد شد، پس از دو رکعت نماز به منبر تشریف برد، خطبه بسیار زیبایی قرائت فرمود: «فخطب خطبة حسناء» آنگاه رو به فرزندش حضرت مجتبی علیه السلام کرد، فرمود یا ابا محمد چقدر از ماه رمضان رفته؟ عرض کرد سیزده روز یا امیرالمؤمنین، سپس از امام حسین علیه السلام پرسید یا ابا عبدالله چقدر از این ماه مانده، عرض کرد هفده روز یا امیرالمؤمنین، آنگاه امام علیه السلام دست مبارک خویش را به محاسن شریف خویش گذاشت که در آن حال سفید بود فرمود: این محاسنم به خونم خضاب خواهد شد، سپس این بیت را در مورد قاتلش فرمود: اربید حیاته ویرید قتلی خلیلی من عذیری من مراد (۲۹)

من خواستار حیات و زندگی او هستم و او قصد جانم می کند، کسی که مورد علاقه من بود و او ابن ملجم مرادی است. «ثم قال: هذا والله قاتلی» سپس اشاره به او فرمود: این قاتلم می باشد. گفتند یا امیرالمؤمنین آیا او را نمی کشی، فرمود: او که هنوز با من کاری نکرده است. (۳۰)

عبد الرحمان بن ملجم مرادی لعنة الله علیه وقتی این کلمات را شنید سخت ترسید و خاموش نشست تا آن حضرت از منبر فرود آمد، پس آن ملعون برخاست به عجله در برابر آن حضرت بایستاد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین من حاضر و در خدمت شما هستم، این دست راست و چپ من است که در مقابل شما است، قطع کن دستهایم را و یا من را به قتل برسان، امام فرمود: چگونه تو را بکشیم و حال آنکه جرمی از تو بر من واقع نشده است و اگر هم بدانم تو قاتل من هستی تو را نخواهم کشت، لکن بگو آیا از جهودان زنی حاضنه داشتی؟ و روزی از روزها به تو خطاب کرد: «ای برادر کشنده شتر ثمود؟» عرض کرد چنین بود یا امیرالمؤمنین، حضرت دیگر سخن نگفت (۳۱)

جنگ نهروان جنگ با مقدس مآب های خوارج

جنگ نهروان: عاملین جنگ نهروان یک عده مقدس مآب و متظاهر به اسلام بودند، از نظر ظاهر آنان به همه دستورات اسلامی عمل می کردند، و ظاهر آراسته و عوام پسندی داشتند، ولی متاسفانه گرفتاریک نوع انحراف در مسأله رهبری شده بودند، و می خواستند فهم انحرافی خود را به مقام رهبری و امام معصوم تحمیل کنند، امام علی علیه السلام در مقابل آشوب های آنان تحمل و بردباری نشان داد، نصیحت و ارشاد نمود، ولی آن ها از این بردباری و عطوفت علی علیه السلام سوء استفاده کردند، وقتی که امام علیه السلام از هدایت و ارشاد آن ها مایوس شد، با قاطعیت مخصوص به خود برای سرکوبی این انگل های مزاحم نیروی خود را بسیج کرد، و چندین هزار نفر از آنان را در سرزمین نهروان به هلاکت رسانید. امام علی علیه السلام با این عمل شجاعانه خود خط اسلام را مشخص کرد که هر کس تحت هر عنوان گرفتار انحراف شود باید هلاک گردد، خواه طلحه و زبیر دو صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و خواه معاویه و خواه مقدس مآب های خوارج، انحراف از خط مستقیم اسلام راستین گمراه کننده و اختلاف آفرین است و باید سرکوب شود، آن ها را عفو نکرد، تا بمانند و متشکل شوند، و بیشتر فتنه کنند. (۳۲) و قاتلوهوم حتی لا تكون فتنه و یکون الدین لله (۳۳) بکشید آنان را تا آنکه فتنه ای نباشد و دین مال خدا باشد.

بیست و سوم رمضان

لیلة القدر

از اسحاق بن عمار روایت است، گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: بعد از آنکه مردم پرسیدند از ازاق در نیمه شعبان قسمت می شود، فرمود سوگند به خدا که این گونه نیست، مگر در شب نوزدهم از ماه رمضان و بیست و یکم و بیست و سیم، که در شب نوزدهم، «یلتقی الجمعان»، و در شب بیست و یکم «یفرق کل امر حکیم» و در بیست و سوم «یمضی ما اراد الله جل جلاله ذلك و هی لیلة القدر التي قال الله تعالی خیر من الف شهر».

اسحاق بن عمار گفت عرض کردم، معنی «یلتقی الجمعان» چیست، فرمود: «یجمع الله فیها ما اراد من تقدیمه و تاخیره و ارادته و قضائه»، جمع می فرماید در این شب (نوزدهم) آنچه اراده فرموده از تقدیم و تاخیر لیلة القدر و مشیت و قضاء الهی تعلق گرفته، عرض کردم معنی «یمضیه فی لیلة ثلث و عشرين» چه چیز است، فرمود: خداوند در شب بیست و یکم تفریق می فرماید: و یکون له فیہ البداء، که ممکن است برای ذات اقدس احدیت بداء حاصل شود «که تغییر و تحولی در زمان لیلة القدر برایش به وجود آید» و چون شب بیست و سیم می شود. «امضاء فیکون من المحتوم الذی لایبدوله فیہ تبارک و تعالی لیلة القدر» و محتومیت او را امضاء می فرماید، و دیگر بدائی از جانب حق جل و علا در آن امراض برای بندگان ظاهر نمی شود. (۳۴)

نزول قرآن در شب قدر واقع شد

شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن (۳۵)

ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل گردیده است.

قال الصادق علیه السلام: «نزل القرآن فی اول لیلة من شهر رمضان و استقبل الشهر بالقرآن» (۳۶) امام فرمود: قرآن در اول شب ماه رمضان نازل گردیده است، و ماه رمضان را با قرآن استقبال کن «که در حین رؤیت هلال رمضان، مستحب است نگرستن به قرآن

مجید» روایت بالا حاکی از این است که قرآن در اول شب رمضان نازل شده، یعنی ابتدای شب نه شب اول رمضان، و لذا در نص صریح قرآن است که خدا می فرماید: حم، و الكتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کننا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم (۳۷) و در سوره قدر می فرماید: انا انزلناه فی لیلة القدر (۳۸)

روز قدر از نظر منزلت چون شب قدر است

براستی ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم، آیا روز قدر همچنان شب قدر است؟ هشام بن حکم روایت می کند از ابی عبد الله علیه السلام قال: «لیلة القدر فی کل سنة و یومها مثل لیلتها» (۳۹) فرمود: شب قدر در هر سال است و روز آن مثل شبش می باشد. آنچه از آیات سوره بقره و دخان، و قدر و بعضی دیگر از سوره قرآن استفاده می گردد، قرآن در ماه رمضان و در شب قدر نازل شده است، و دفعة واحده آن هم در شب بیست و سوم ماه رمضان طبق روایات موجوده نازل شده است، و مؤید نزول دفعی و یک جای قرآن، کلمه انزل است که دلالت بر نزول دفعی دارد، و فرق بین انزال و تنزیل همان نزول دفعی و نزول تدریجی است، که انزال نزول دفعی و تنزیل نزول تدریجی را گویند، گروهی از مفسرین همین قول را تایید کرده اند، (۴۰) بنابراین هر جا آیه انزال در قرآن بچشم می خورد نزول دفعی است، و هر جا تنزیل به چشم می خورد، نزول تدریجی را می رساند، و این هر دو به جا و منافاتی با هم ندارد، زیرا قرآن ابتدا در شب قدر یکجا به بیت المعمور نازل شد، و در طول سال های بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به طور تدریجی به آن حضرت نازل گشت و روایت حضرت صادق علیه السلام هم شاهد و مؤید همین معنی است که مفسرین می گویند و بلکه بیان امام برهان مفسرین است.

نزول قرآن از نظر دفعی یا تدریجی

از امام صادق علیه السلام سؤال شد در ماه رمضان قرآن چگونه نازل شد؟ در حالی که قرآن در طول بیست سال به تدریج نازل شده است، فقال علیه السلام: «نزل القرآن جملة واحدة فی

شهر رمضان الی البیت المعمور، ثم انزل من البیت المعمور فی طول عشرين سنة» امام فرمود: قرآن به طوریک جا در ماه رمضان به بیت المعمور نازل گردید، سپس از بیت المعمور در طول بیست سال به تدریج بر پیامبر ﷺ نازل گردیده است. مرحوم علامه طباطبائی می فرماید: که قرآن یک نزول اجمالی داشته و یک نزول تدریجی و تفصیلی، و نزول اجمالی حقیقتی است متعالی که از دسترس افکار بشری خارج است که قبلا بر پیامبر ﷺ نازل گردیده است، اما تفصیل آن به طور تدریج بر رسول خدا ﷺ عرضه گردیده است. (۴۱)

نظر مبارک امام صادق علیه السلام در کیفیت نزول قرآن

در تفسیر برهان از حضرت صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «ان الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض، فعدة الشهور شهر الله عز ذکره و هو شهر رمضان، و قلب شهر رمضان لیلة القدر و نزل القرآن فی اول لیلة من شهر رمضان فاستقبل الشهر بالقرآن» (۴۲) برآستی ماهها در نزد خداوند در کتاب خدا دوازده ماه است از روزی که آسمان و زمین آفریده شد، پس عزیزترین ماه نزد خدا ماه رمضان است گرمی بادیادش، و قلب ماه رمضان، شب قدر است، که قرآن اول شب ماه رمضان نازل گردیده پس دیدن ماه شب اول رمضان را با قرآن آغاز کنید که مستلزم ثواب است.

نزول کتب آسمانی در ماه رمضان

مرحوم کلینی رحمه الله در کافی از جعفر بن غیاث روایت می کند، که گفت از ابی عبدالله علیه السلام از قول خدای تعالی: شهر رمضان الذی انزل فیهِ القرآن، و اینکه به طور حتم قرآن در بیست سال از اولش تا آخرش نازل شده است، پرسیدم؟ فقال علیه السلام: «نزل القرآن جملة واحدة فی شهر رمضان الی البیت المعمور، ثم نزل فی طول عشرين سنة ثم قال: قال النبی ﷺ نزلت صحف ابراهیم فی اول لیلة من شهر رمضان، و انزلت التوریه لست مضین من شهر رمضان، و انزل الانجیل لثلث عشرة خلعت من شهر رمضان، و انزل الزبور لثمان عشرة خلون من شهر رمضان و انزل القرآن فی لیلة ثلث و عشرين من شهر رمضان» (۴۳).

امام فرمود: قرآن جمله واحده ویکجا در ماه رمضان، به بیت المعمور نازل شد، از آن پس در طول بیست سال به تدریج نازل گشت، سپس فرمود: که پیامبر ﷺ فرمود: صحف ابراهیم در شب اول رمضان نازل گردید، و تورات، در ششم، و انجیل سیزدهم، و زبور داود علیه السلام در هجدهم ماه مبارک رمضان و قرآن در بیست و سوم رمضان المبارک نازل گردیده است.

باقی مانده رمضان

۱. فتح اندلس توسط طارق بن زیاد

در رمضان سنه ۹۲ فتح اندلس به دست مسلمین به رهبری طارق بن زیاد صورت گرفت و خداوند او را بر «ملک لذریق» در کنار نهر (لکة) به پیروزی رسانید. (۴۴) مسلمانان عرب و بربرهای شمال آفریقا در سال ۹۲ هجری تحت فرماندهی سردار نامی طارق بن زیاد که خود از قوم سلحشور بربر و یکی از افسران لایق موسی بن نصیر فرمانروای آفریقا بود با ۱۲ هزار سپاهی از تنگه میان مراکش، و اسپانیا، (که امروزه به نام این سردار نامی جبل الطارق نامیده شده) گذشت، و در اندک زمانی سراسر اسپانیا که شامل کشور پرتغال کنونی هم بود فتح کرد، دکنترگوستا و لوبون می نویسد: این فتح با نهایت سرعت انجام گرفت، تمام شهرهای بزرگ دروازه‌ها را به روی این سپاه گشودند، و مانند قرطبه، مالقه، غرناطه، طلیطله، و شهرهای دیگر بدون مزاحمت فتح شد و به تصرف مسلمین درآمد و در طلیطله که پایتخت مسیحیان بود، بیست و پنج تاج از سلاطین «گت» به دست مسلمانان افتاد. (۴۵)

۲. روز قدس روز مقابله مستضعفین علیه مستکبرین آخرین جمعه ماه رمضان یکی از وقایع تاریخی که بسیار حائز اهمیت است در اوائل پیروزی انقلاب اسلامی ایران که به دست زعیم و رهبر کبیر مسلمین جهان حضرت امام خمینی رحمه الله دائر

شده، «روز جهانی قدس است» که از روز جمعه آخر ماه مبارک رمضان ۱۳۹۹ قمری (۱۳۵۸ شمسی) شروع و مقررگشت و هر ساله در چنین روزی تمام مسلمین جهان راهپیمایی کنند.

قسمتی از پیام امام خمینی رحمته الله علیه به مناسبت روز جهانی قدس

روز قدس، جهانی است، و روزی نیست که فقط اختصاص به قدس داشته باشد. روز مقابله مستضعفین با مستکبرین است، روز مقابله ملت‌هایی است که در زیر فشار ظلم آمریکا و غیر آمریکا بودند، روزی است که باید مستضعفین مجهز بشوند، در مقابل مستکبرین، و دماغ مستکبرین را به خاک بمالند، روزی است که بین منافقین و متعهدین امتیاز خواهد شد، متعهدین امروز را روز قدس می دانند و عمل می کنند به آنچه که باید بکنند، و منافقین و آن‌هایی که با ابرقدرتها در زیر پرده آشنائی دارند، و با اسرائیل دوستی دارند در این روز بی تفاوت نیستند، و یا ملت‌ها را نمی گذارند که تظاهرات کنند.

روز قدس، روزی است که باید سرنوشت ملت‌های مستضعف معلوم شود، باید ملت‌های مستضعف در مقابل مستکبرین اعلان وجود بکنند، باید همانطوری که ایران قیام کرد، و دماغ مستکبرین را به خاک مالید، و خواهد مالید، تمام ملت‌ها قیام کنند، و این جرثومه‌های فساد را به زباله دانه‌ها بریزند.

روز قدس، روزی است که باید همت کنند و همت کنیم که قدس را نجات بدهیم، روز قدس روزی است، که باید به این روشنفکرانی، که در زیر پرده با آمریکا و عمال آمریکا روابط دارند هشدار داد، هشدار به اینکه اگر از فضولی دست بردارند سرکوب خواهند شد.

روز قدس فقط روز فلسطین نیست، روز اسلام است، و روز حکومت اسلامی است.

سخنرانی امام خمینی رحمته الله علیه در روز قدس (۴۶) با محتوی و ابعاد وسیعی که دارد، اهم نکاتش بر تجمع و اتحاد مسلمین برای سرکوبی دشمنان اسلام تکیه شده، و

اگر مسلمانان نیرومند جهان ید واحد شوند و اختلاف عقیده و اختلاف مذهب را کنار بگذارند، و برای دفاع از حریم اسلام، و قرآن، و کعبه، که مشترک بین همه اقشار مسلمین عالم است بکوشند، هرگز اجازه تجاوز کفار و منافقین را به حریم اسلام و مقدسات آن نخواهند داد، تا جائی که چند میلیون صهیونیست قبله اول مسلمین (بیت المقدس) را اشغال نموده، و در بین مسلمین تفرقه و جدائی بیندازند، و این‌ها هستند که شیعه را از سنی، و سنی را از شیعه جدا می نمایند، وحدت مسلمین را به هم می زنند، تا کمر مسلمین را بشکنند و از تفرقه آنان بهره‌های خود را ببرند. در این رابطه که دشمن بین مسلمانان تفرقه اندازی می کند تا بر آنان مسلط شود و اتحاد مسلمین را به دسیسه‌ای شکسته که تا مسلمین را جدای از همدیگر متلاشی نمایند

سخن امام خمینی مد ظله العالی در وحدت مسلمین

با حلول ماه مبارک رمضان، ماه عبادت و سازندگی، ماه تجدید قوای معنوی، شهر الله الاعظم، که در آن عموم مسلمانان در صف واحد متوجه به موضع قدرت لایزال و تجهیز در مقابل قوای طاغوتی هستند، لازم است با توحید قدرت، و قدرت واحد در مقابل طاغوت‌های زمان، و چپاولگران بین المللی بیاخیزند، و از ممالک اسلامی دفاع کنند، دست خائنان را کوتاه، و امید آنان را قطع نمایند.

اکنون عموم مسلمانان، و مستضعفان، خصوصا ایران عزیز و لبنان و فلسطین مغضوب، مراحل حساسی را در پیش دارند، ایران با اخلاگران وابسته به رژیم، و منحرفین و صهیونیسم جهانی و لبنان و فلسطین با اسرائیل دشمن اسلام و مسلمین و مفسد و آدمخوار، رو برو است، اکنون برادران مسلمان ما در فلسطین و لبنان گرفتار تجاوزات غیر انسانی اسرائیل اند، و اگر خدای ناکرده در آن میدان بیروز شود، دامنه تجاوزاتش به سایر کشورها نیز خواهد کشید، مقتضی است در اجتماعات ماه مبارک به برادران فلسطینی و لبنانی دستجمعی دعا شود، و لازم است در آستانه فرارسیدن ماه مبارک رمضان مطالبی را تذکر دهیم.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- الوقایع و الحوادث، ص ۱۳.
- ۲- از همین کتاب و کتاب رمضان در تاریخ ص ۱۱.
- ۳- الوقایع و الحوادث ص ۱۹ جهت اطلاع بیشتر از غائله جنگ تبوک به آدرس نامبرده مراجعه فرمائید.
- ۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، نقل از رمضان در تاریخ، ص ۴۸.
- ۵- رمضان در تاریخ نوشته آیت الله صافی، ص ۵۷.
- ۶- اسد الغابه، مسار الشیعه مفید- نقل از رمضان در تاریخ.
- ۷- اسد الغابه، مسار الشیعه مفید- نقل از رمضان در تاریخ.
- ۸- سوره انبیاء، آیه ۹۲.
- ۹- سوره اعراف، آیه ۱۵۷.
- ۱۰- روح الدین الاسلامی، ص ۲۸۹، رمضان در تاریخ.
- ۱۱- سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۳.
- ۱۲- الغدیر، ص ۴۸، ج ۲، و خصائص الوحی المبین (نقل از رمضان در تاریخ).
- ۱۳- اقتباس از کتاب رمضان در تاریخ، آیه الله صافی و برای اطلاع بیشتر از صلح امام حسن مجتبی (ع) به این کتاب مراجعه گردد.
- ۱۴- رمضان در تاریخ.
- ۱۵ و ۱۶- سوره مریم، آیه ۱۲.
- ۱۷- سوره فاطر، آیه ۳۲.
- ۱۸- توضیح المقاصد، ص ۱۶- مسار الشیعه، ص ۲۹- نقل از رمضان در تاریخ.
- ۱۹- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.
- ۲۰- رمضان در تاریخ.
- ۲۱- سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.
- ۲۲- سوره فتح، آیه ۱.
- ۲۳- مسار الشیعه، ص ۳۰ و توضیح المقاصد، ص ۷.
- ۲۴- سوره اسری، آیه ۱۸.
- ۲۵- علامه امینی می‌نویسد: حافظ گنجی به اسناد خود از «حافظ ابی فضل سلامی» این حدیث را گفته که در نزد اهل نقل مشهور است، و ابن عساکر در تاریخش این حدیث مستند را از جابر بن عبد الله آورده است، که رسول خدا (ص) فرمود: یا علی! اگر امت من آن قدر روزه بگیرد، تا کوژ پشت شود، و آن قدر نماز بخواند تا چون زه کمان لاغر شود، ولی تو را دشمن دارد، خداوند به آتشش دراندازد.
- و همچنین از ام سلمه روایت شده که رسول خدا (ص) فرمود: ای ام سلمه! آیا وی را می‌شناسی؟ گفتم آری، این علی بن ابی طالب است، فرمود خوی او با خوی من، و خون او با خون من یکسان است، و او گنجینه دانش من است، بشنو و گواه باش که اگر بنده‌ای از بندگان هزار سال خدا را در بین رکن و مقام عبادت کند، آنگاه با کینه علی و عترتم به ملاقات خدای عز و جل رود، خدای او را در روز رستاخیز به رو در آتش دوزخ اندازد. الغدیر، جلد ۴ ص ۱۷۹، مترجم

در این موقع حساس که بیش از هر وقت دیگر احتیاج به اجتماعات اسلامی داریم، لازم است ملت مسلمان ما در تمام بلاد به مساجد روی آورند، و نهضت را از راه مساجد که جبهه محکم اسلام است زنده نگهدارند، خطبای محترم و اهل منبر، مردم را به وحدت کلمه و ادامه نهضت و تقوی و صبر انقلابی دعوت کنند، و از اختلاف و تفرقه که اساس شرک است بترسانند و با یادآوری جهاد سید مظلومان و مصیبت وارد به آن حضرت، ملت را به مجاهده تا پیروزی نهائی و رسیدن به حکومت اسلامی در تمامی ابعادش فراخوانند، و ذکر فداکاری‌ها و مجاهدات مجاهدین صدر اسلام، نه تنها امروز، بلکه تا ابد اسلام را زنده نگه می‌دارد.

- ۲۶- رمضان در تاریخ، نوشته آیت الله صافی، ص ۲۳۳.
- ۲۷- رمضان در تاریخ، ص ۲۳۷.
- ۲۸- رمضان در تاریخ، ص ۲۵۴.
- ۲۹ و ۳۰- کشف الغمه، ص ۴۱۴.
- ۳۱- وقایع الایام خیابانی تبریزی، ص ۵۵۵- سپس این شعر را انشاء کرد، و خطاب به نفس خویش و چنین فرمود:
اشدد حیا زیمک للموت فان الموت لاقبکا و لا تجزع عن الموت اذا حل بنادیک
ای علی: کمر همتت را برای مرگ محکم ببند، زیرا بالاخره مرگ به ملاقات تو خواهد آمد، و اظهار عجز مکن از مرگ، آن هنگام که به سراغ تو آمد و تو را در بر گرفت.
- ۳۲- روز شمار انقلاب، ۲۴ رمضان.
- ۳۳- سوره بقره، آیه ۱۹۳.
- ۳۴- وقایع الایام خیابانی، ص ۴۶۰.
- ۳۵- سوره بقره، آیه ۱۸۵.
- ۳۶- تفسیر المیزان.
- ۳۷- سوره دخان، آیه ۱- سوگند به کتاب مبین (قرآن) که فرو فرستادیمش در شبی مبارک و ما بیم دهندگانیم، در آن شب هر کار با حکمتی تعیین و تقدیر می‌گردد.
- ۳۸- سوره قدر، آیه ۱.
- ۳۹- وسائل کتاب صوم.
- ۴۰- تفسیر المیزان.
- ۴۱- تفسیر المیزان، جلد ۲ (روزه و رمضان).
- ۴۲- وقایع الایام خیابانی، ص ۱۴۳.
- ۴۳- وقایع الایام تبریزی، ص ۱۴۳.
- ۴۴- ارکان الاسلام، ص ۱۸.
- ۴۵- تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا، پیشگفتار.
- ۴۶- سخنرانی امام خمینی مدظله العالی در روز جهانی قدس، سنه ۱۳۵۸ تفصیل این سخنرانی در کتاب رهنمودهای امام، ص ۹۶ موجود است

از زبان یکی از همسران پیامبر نیز درباره اخلاق آن حضرت نقل شده است که: «خُلِقَ رسول الله القرآن»؛ (۴) «اخلاق او قرآن بود.» این نشان می‌دهد که تجسم و تبلوری از قرآن را در رفتار پیامبر خدا می‌توان مشاهده کرد. پس در راستای هدف بعثت نبوی که فرمود: «يُعِثُّ لِيَأْتَمَمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»؛ (۵) بجاست اخلاق قرآنی را هم از کلام وحی و هم از سیره نبوی بیاموزیم و خلق و خوی خویش را با این معیارهای نورانی آراسته سازیم. به چند نمونه در این نوشتار، بسنده می‌شود:

امیر نفس و اسیر نفس

از برجسته‌ترین صفات یک انسان وارسته و اخلاقی، «تسلط بر نفس» در مقابل کشش‌های نفس‌آماره و تمایلات و وسوسه‌های شیطانی است. از این خصیصه می‌توان به عنوان «تقوا» و «عفاف» هم نام برد. قدرت اراده و انتخاب، معجزه می‌کند، به شرط آنکه از این نعمت الهی و ودیعه ربانی بهره شایسته ببریم و بذر وجود را به برگ و بار بنشانیم. کنترل قوای درونی و غرایز از طغیان و عصیان که در فرهنگ قرآن از آن به «جهاد با نفس» تعبیر می‌شود، ثمره این حسن استفاده از آن قدرت است؛ ثمره آن هم رسیدن به بهشت الهی است. در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» (۶) «هرکس از جایگاه پروردگارش بیمناک باشد و «نفس» را از هوی و هوس بازدارد، به یقین جایگاهش بهشت برین است.»

بیم از خدا و حاضر و ناظر دیدن او، به انسان نیروی کنترل نفس می‌دهد. خشم و غضب قابل کنترل است و جایگزین آن «حلم» است. شهوت و غریزه جنسی را می‌توان با تقوا مهار کرد و به «عفاف» رسید. حرص و طمع را هم

معیار و میزان

قرآن کریم، سفره‌گسترده فیض الهی و کلام نورانی پروردگار انسان و جهان است. این منشور آسمانی، معیار و محک درستی و نادرستی اندیشه‌ها، احکام و رفتار به شمار می‌آید و هر چه با رهنمودهای آن ناهماهنگ باشد، فاقد ارزش و اعتبار است.

از آنجاکه برای شناخت درست از نادرست در هر موضوعی به «معیار» و «میزان» نیاز است، رجوع به این کتاب الهی در هر زمینه، به ویژه اخلاق و خودسازی و هنجارهای رفتاری یک ضرورت است.

این سند نبوت و معجزه جاوید حضرت رسول ﷺ در صورتی می‌تواند در زندگی و اخلاق فردی و اجتماعی ما تأثیرگذار باشد که «امامت قرآن» را بپذیریم؛ به هدایت آن گردن بنهیم و آن را به عنوان «الگو» قبول و خود را به آن عرضه کنیم و ارزیابی اخلاق و عمل خویش را با این «میزان» انجام دهیم. آنگاه روشن می‌شود که چه کسی «اخلاق قرآنی» دارد و چه کسی از چنین تربیتی دور شده است.

قرآن کریم، پیامبر عزیز ما را «اسوه حسنه» معرفی می‌کند (۱) و او را به مدال «اِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ» (۲) مفتخر می‌سازد. آن حضرت نیز خود را مؤدب به اخلاق الهی و متخلق به اخلاق قرآنی ساخته، می‌فرمود: «اَدَّبَنِي رَبِّي فَاحْسَنَ تَأْدِيبِي»؛ (۳) «پروردگارم مرا تأدیب و تربیت کرده و خوب ادبم کرده است.»

می‌توان با مناعت طبع به بند کشید و براریکه «قناعت» تکیه زد. بخل و حسد را نیز می‌توان درمان کرد و ازداد دنیا زدگی رست. خمیر مایه همه این‌ها، مهار زدن بر تمنیات سیری ناپذیر نفس حیوانی است. نفس سرکش را می‌توان رام ساخت و به جای «اسیر نفس» شدن، «امیر نفس» شد.

وادادگی برخی به جایی می‌رسد که نه تنها با تمنیات و شهوات نفس مجاهده نمی‌کنند، بلکه به «نفس پرستی» دچار می‌شوند و نفس و خواسته‌هایش برای آنان بتی می‌شود که خود را در آستان آن قربانی می‌کنند.

اگر قرآن کریم، ملامت گرانه می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ؟» (۷)

«آیا دیدی آن راکه هوای خویش را معبود خود قرار داد؟»

اشاره به این‌گونه اسیران نفس و پرستندگان هوسهائنده که به جای «امارت بر نفس» دچار «اسارت نفس» شده‌اند.

خودفراموشی و خدا فراموشی

به جای آنکه روح، در خدمت جسم باشد (که اغلب دچار آندند)، اگر جسم و تن مرکب شود و روح و خرد، «سوار»، آنگاه جز در «ساحل بیداری» و «خانه پاکی» فرود نخواهد آمد.

رجوع به فطرت خدایی و زدودن گرد و غبار غفلت و نسیان از آینه جان، گل وجود را شکوفا می‌سازد. ولی به دنبال «خدا فراموشی»، «خود فراموشی» است و در پی خود فراموشی هم، باختن زندگی و سوختن جاودانه در دوزخ عقوبت.

این معادله را قرآن کریم، چنین بیان می‌کند: «تَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (۸)

«خدا را فراموش کردند، خداوند هم آنان را از خودشان فراموشاند!»

اینکه فرموده‌اند: عالم محضر خداست و در محضر خدا گناه نکنید، یک حقیقت قرآنی است و هشدار است که آن «فراموشی» پدید نیاید. کدام

صحنه و عمل است که از خدا پوشیده بماند؟ و چه کسی می‌تواند کاری کند و حرفی بزند که از خدای بصیر و سمیع، مکتوم و مخفی بماند؟ هشدار قرآن کریم چنین است: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي؟» (۹)

«آیا ندانست که خدا می‌بیند؟»

چه چیزی جز یک شرم مقدس می‌تواند انسان را به این مرحله از رشد فکری و شکوفایی معنوی برساند که از خدای متعال که همه جا حاضر و ناظر اعمال اوست شرم کند و نافرمانی نکند؟

کسی که خود را و فطرت خویش را و هدف خلقت خود را از یاد برد، «بندگی خدا» را هم فراموش می‌کند و از چنین کسی انتظار «رشد» و فلاح و رستگاری نیست. «خودآگاهی»، کیمیای گرانبهایی است که تضمین کننده رستگاری انسان است. «غفلت» نیز، زیربنا و ریشه عمده تباهیها و سقوطهای اخلاقی است. قرآن کریم، هم خودش «ذکر» است و یاد، هم پیامبران را «مذکر» و یادآور می‌شمارد؛ هم نماز را «ذکر خدا» معرفی می‌کند و هم یادآور حقایقی همچون: ضعف و زبونی انسان، کوتاهی عمر، حسابرسی قیامت، فرجام بهشت یا دوزخ، نعمتهای الهی و لزوم شکر، دشمنی شیطان با انسان، تباه شدن جوهره انسان در اثر حرص و آز، سرنوشت شوم اقوام لجوج و ناسپاس گذشته و... است.

این‌گونه است که مفتاح ذکر، گشاینده درهای سعادت به روی انسان می‌شود. قرآن کریم توصیه می‌کند که مبادا اموال و اولاد، شما را از «یاد خدا» غافل و سرگرم کند و در نتیجه از خاسران شوید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...» (۱۰)

چراکه این‌گونه فراموشی، به فراموشی انسان از خویش و سعادت و فرجامش منتهی می‌شود و همین؛ بزرگ‌ترین خسارت و باخت برای اوست. قرآن، هم

یادآور پیوسته و مکرر «ربوبیت خدا»ست، هم یادآور «عبودیت انسان»، تا از گلیم بندگی پای را فراتر نگذارد و به محدوده طغیان و عصیان وارد نشود. خداوند، ستار العیوب است، ولی غافل و جاهل نیست. در خلوت و جلوت و تنهایی و جمع، با ماست و از ضمیر و ظاهر ما آگاه است.

«وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (۱۱)

روز قیامت، چه آبروهایی که بر خاک رسوایی می ریزد! این سزای آنان است که گوهر «یاد» را گم کرده و گرفتار غفلت از «خدا» و «خود» شده باشند.

شست و شوی روح

گاهی اشتغالات روزمره و گرفتاریهای زندگی، انسان را از رسیدن به «خود» و رشد دادن به نهال وجود غافل می سازد و روح، دچار فرسایش می شود. اگر خستگی جسم با تفریحات سالم و استراحت از بین می رود، خستگیهای روحی هم در سایه سار نیایش و دعا به آرامش می رسد.

«آب»، تشنگی جسم را فرو می نشاند و «اشک» تشنگی روح و جان را. از این رو، «نیایش» یکی از ضروری ترین نیازهای زندگی است.

قرآن بارها تأکید کرده، تا انسان ها در معبد نیایش، سر بندگی و خضوع بسایند و با تهجد و دعا و ذکر و استغفار، بنده بودن خویش را به یاد آورند. فرمانهای «اعبدوا الله» که در قرآن است، برای بیدار ساختن فطرت خداجویی است.

انسان تا «بنده» نشود، «آزاد» نمی شود. در پیشگاه خداوند، هر که خاضع تر و بنده تر و خاکی تر باشد، عزیزتر و مقرب تر است.

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَإِيسْتِكْبَارُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ...» (۱۲)

«آنان که نزد پروردگار تو، از پرستش او متکبرانه سرباز نمی زنند.»

اگر زبان فطرت ما تجلی و ظهور یابد، همان «عبادت» می شود. باید روزی

چند بار، روح را در «چشمه بندگی» شستشو داد و نهال فطرت را آبیاری کرد. عبادت هم، اگر عارفانه و آگاهانه و با بصیرت باشد، غبار رذایل را از چهره جان می زداید و پرده غفلت را. اگر بر سراچه دلها آویخته باشد. کنار می زند. عبادت، نوعی سپاس به درگاه ولی نعمت ماست. در قرآن هم فرمان «عبادت» و «شکر» با هم آمده است: «وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ...» (۱۳)

اگر دل را از غرور و عجب و خودخواهی و خودبینی پاک کنیم، تبدیل به یک «آینه» می شود و در این آینه، نور خدا تجلی می کند. آلودگی درونی، غبار چهره جان است. آینه غبار گرفته، چهره ای تیره و غیرشفاف نشان می دهد. پس راهی جز زدودن گرد و غبار غفلت از سیمای آینه دل نیست، تا بتواند جلوه گاه نور گردد.

رعایت حرمت ها

پاسداشت حرمت ها و مراعات حریم ها، جلوه ای دیگر از تربیت قرآنی است. حق پدر و مادر، از مهم ترین حقوق است که «احسان به والدین» در کنار «عبادت خدا» آمده است و قرآن چنین مؤکد به رعایت حرمت پدر و مادر فرمان می دهد و از تندی و پرخاش نسبت به آنان بر حذر می دارد و به سخن نیک و لحن شایسته در گفتار و برخوردی خاضعانه و متواضعانه با ایشان و گشودن بال رحمت و رأفت مهر بر سر آنان و نیز خیرخواهی و دلسوزی و دعا درباره آنان دستور می دهد. این ها همه، در آیه «إِنَّمَا يَبْتَلِيَنَّكَ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ...» (۱۴) آمده است.

اخلاق قرآنی، در حرمت نهادن به پدر و مادر و قدرشناسی از زحمات آنان جلوه گراست. قرآن بارها در کنار دعوت به توحید و نهی از شرک، به «احسان به والدین» دستور داده و در جایی هم به وضوح و صراحت، سپاسگزاری در

آستان خدا و سپاس نسبت به پدر و مادر را کنار هم مطرح کرده است:
«أَنْ أَشْكُرْ لِي وَوَلَدِيكَ» (۱۵)

سلوک قرآنی، تنها در پیمودن راه‌های پریپیچ و خم عرفانی و تهذیب نفس‌های پارسایانه و تقوای شگرف نیست. ادب و احترام نسبت به پدر و مادر هم، که امری پیش پا افتاده و خانوادگی و فامیلی است، از گردونه «اخلاق قرآنی» بیرون نیست.

در روایات، رعایت ادب و احسان نسبت به آن دو را به این دانسته اند که: آنان را به اسم صدا نکنی؛ به احترامشان برخیزی؛ از آنان جلوتر راه نروی؛ با آنان بلند و پرخاشگرانه سخن نگویی؛ نیازهایشان را برآوری؛ خدمتگزاری به آنان را وظیفه ای بزرگ بدانی و از آنان درس کهنولت و سالخوردگی و از کار افتادگی مراقبت کنی. آنان، گوهرهای خانگی اند و حفظ این گوهرها، فرمان قرآن است.

صدق و راستی

«راستی» در گفتار و کردار، در نیت و عمل، در دوستی و رفاقت، در گواهی و مشارکت، در قول و قرار و عهد و پیمان، در امتحان و کار، در همسایگی و روابط و... یک ارزش مهم اخلاقی به شمار می‌رود. در مقابل، دروغ و نیرنگ و شیادی، گندم نمایی و جو فروشی، وعده دادن و خلف وعده کردن، از مظاهر «عدم صداقت» است که بنیان جامعه را برهم می‌زند.

میدان «صدق»، تنها در گفتار نیست. صداقت در ابراز محبت و صدق در عهد و صدق در ایمان هم از مصادیق راستی است. قرآن کریم دستور می‌دهد که با راستان باشید: «وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (۱۶)

از حضرت اسماعیل با عنوان «صادق الوعد» یاد می‌کند؛ (۱۷) از مقام والای صدیقین ستایش می‌کند و روز قیامت را روزی می‌داند که صدق صادقان و

راستی راستان به فریادشان می‌رسد: «هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صَدَقِهِمْ» (۱۸). از لقبهای پرافتخار و دوست داشتنی حضرت زهرا ع نیز، «صدیقه» است.

تربیت شده اخلاق قرآنی، نه دروغ می‌گوید؛ نه ریا و تظاهر می‌کند؛ نه دیگران را فریب می‌دهد؛ نه دچار نفاق و دورویی می‌شود؛ نه برای جلب منافع مادی، کم فروشی و احتکار و تقلب می‌کند. ناهمخوانی ظاهر و باطن و یکی نبودن «بود» و «نمود»، از عدم صداقت سرچشمه می‌گیرد.

از قول بایزید بسطامی چنین نقل شده است:

«یا چنان نمای که هستی، یا چنان باش که می‌نمایی.»

امام باقر ع فرمود: بد بنده ای است آنکه دو چهره و دو زبان داشته باشد؛ در حضور برادر دینی او را می‌ستاید و پشت سر، او را می‌خورد! (۱۹)

«صداقت سیاسی» هم خود را در مسائل اجتماعی و فعالیت‌های گروهی و جناح بندیها و طرفداربها و موضع گیریها نشان می‌دهد و دورویی از بازیگری و رندی آشکار می‌شود. اساس اسلام بر «صداقت» است. سعدی چه نیکو گفته است:

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی

صدق پیش آر، که اخلاص به پیشانی نیست

حُسن خُلُق

تندخویی و بداخلاقی، جهنمی سوزان برای خود فرد و دیگران است. «حسن خلق» و رفتار نیک و برخورد شایسته، جامعه و محیط و خانه و محل کار و آموزشگاه و اداره را به «بهشت» تبدیل می‌کند.

ماهی به آب زنده است و یک مسلمان اجتماعی به حسن سلوک و خوش خلقی و مدارا با دیگران. قرآن کریم، اخلاق کریمانه حضرت رسول ص را می‌ستاید و با لقب «أَنْتَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» مفتخرش می‌سازد و عامل

محبوبیت و رمز جاذبه و موفقیت او را عطوفت و مهربانی و اخلاق نرم و زیبا معرفی می‌کند:

«وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (۲۰)

«اگر خشن و تندخو و سخت دل بودی، مردم از دور تو پراکنده می‌شدند.»

بنده حلقه به گوش ارنوازی برود

لطف کن لطف، که بیگانه شود حلقه به گوش

پیامبر اکرم ﷺ بخش مهمی از موفقیت خویش را در تبلیغ دین و دعوت مردم، مدیون اخلاق نیک خود بود. رفتار او دل‌سرسخت‌ترین دشمنان و متکبرترین جاهلان را نیز نرم و رام می‌کرد. آن حضرت می‌فرمود:

«انسان با «حسن خلق» می‌تواند به درجه «صائم قائم» برسد، یعنی کسی که روزها روزه و شب‌ها مشغول عبادت و تهجد است.» (۲۱)

خداوند در قرآن به پیامبر عزیزش دستور می‌دهد که با مردم با عفو و فرمان به نیکی و اعراض از جاهلان برخورد کند و از اصحاب او نیز با عنوان «رُحَمَاءِ بَيْنَهُمْ» یاد می‌کند. مسلمان اگر «حسن خلق» نداشته باشد، به اخلاق قرآنی آراسته نیست؛ هر چند شب و روزش به عبادت بگذرد!

پرهیز از بدگمانی

نحوه فکر و شناخت، در نحوه عمل و رفتار انسان مؤثر است. کسی که گمان و حدس را پایه قضاوتها و عملهای خود قرار دهد، بسیار خطا می‌کند و به اشتباه می‌افتد.

«سوء ظن»، بدگمانی ای است که ریشه معرفتی و یقینی ندارد و هرکس به مردم بدبین شد، هم ایمان خویش را می‌سوزاند و هم رابطه اش با دیگران اختلال می‌یابد. اگر کسی بتواند گمان خود را کنترل کند و از سوء ظن‌رها

شود، زندگی را برای خودگوارا می‌سازد و جلوی بسیاری از خلفها و گناهان و جرایم نیز گرفته می‌شود. قرآن به مؤمنان چنین دستور می‌دهد:

«اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» (۲۲)

«از بسیاری از گمانها پرهیزید، به یقین برخی از گمانها گناه است.»

آنکه با عینک بدبینی به جهان و آفرینش می‌نگرد، خود را در معرض تباهی قرار می‌دهد. بدبینی به مردم نیز پیامدهای ناگوار اجتماعی دارد. بدگمانی، سلطان روح و ویروس تباه‌کننده روان و اندیشه است.

توصیه دینی این است که نسبت به کار دیگران، تا آنجا که می‌توان باید خوشبین بود و کارها را «حامل به صحت» کرد و برای افعال دیگران «محمل صحیح» یافت. اگر بدبینی در جان انسان نفوذ کند، به راحتی دروغ می‌گوید و تهمت و افترا می‌زند و غیبت می‌کند و به علاوه، «آرامش روان» را هم از انسان سلب می‌کند.

فروتنی و خاکساری

خاکساری و تواضع، گوهری است که عارفان خودشناس و خداشناس آن را دارند و برخورد متواضعانه با همنشینان و دوستان را مایه عزت و سربلندی می‌دانند و آن را وسیله جذب دلها و محبتها قرار می‌دهند.

رسول خدا ﷺ در برخورد با مردم این ویژگی را داشت، نرم و متواضع و خاکی بود. «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» (۲۳)

تواضع، جلوه‌های مختلف دارد. نحوه نگاه، نحوه سخن گفتن، نوع راه رفتن، کیفیت غذا خوردن، شیوه نشستن و برخاستن، رفتار با دیگران، لباس پوشیدن و... همه و همه، هم می‌تواند متکبرانه باشد، هم متواضعانه.

قرآن کریم از ویژگیهای بندگان خاص، یکی هم تواضع را نام می‌برد:

«و عبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا...» (۲۴)

«بندگان خدا در روی زمین متواضعانه راه می روند...»

از توصیه های لقمان حکیم به فرزندش یکی هم تواضع است:

«فرزندم! چهره خود را از روی بی اعتنایی از مردم بر نگردان، روی زمین متکبرانه راه مرو، که خداوند متعال مغروران فخر فروش را دوست نمی دارد. در راه رفتن میانه رو باش، صدایت را پایین بیاور، همانا زشت ترین صداها صدای الاغ است.» (۲۵)

انسان خویش گم کرده و مغرور، ضعفها و کاستیهای خود را فراموش می کند و بر دیگران کبر و فخر و بزرگی می فروشد و رفتاری از روی بی اعتنایی و تحقیر با دیگران دارد و هیچ کس را در دانش و کمال و کاردانی و خوبی و پاکی، مثل خود نمی داند. نتیجه چنین چیزی جز غرور و کبر نیست.

تواضع در گفتار و رفتار و نشست و برخاست و معاشرت و نگاه و سلام و... جوهره تهذیب شده انسان را آشکار می سازد. از این رو انبیا و اولیای الهی، اخلاقشان تواضع و برخوردشان فروتنی بود.

سپاس نعمت

تا انسان «نعمت» را نشناسد، به حالت «شکر» نمی رسد. راه شاکر شدن، شناخت نعمت و صاحب اصلی نعمت است. باید «داشته»ها را با «نداشته»ها سنجید و برخورداریهها را با نداشته ها مقایسه کرد و به نعمتها آگاه شد و آن ها را سپاس گفت. این، اخلاق و تربیت قرآنی و نبوی است.

در سراسر قرآن، توجه دادن به نعمتها مشهود است. یاد کردن از اولیای الهی که قدرشناس نعمتهای خدا بوده اند نیز، فراوان در آیات کلام الله به چشم می خورد. قرآن کریم تصریح دارد که شما قدرت شمارش نعمتهای الهی را ندارید:

«وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» (۲۶)

ولی از سوی دیگر توصیه به یادکرد نعمتها و شکر آن ها می کند:

«أذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» (۲۷)

از دست و زبان که برآید

کز عهده شکرش به درآید؟

به هر حال، شاکر بودن، اخلاق شایسته قرآنی است. یکی از کلیدهای گشایش «باب شکر» توجه به برتریها و برخورداریهاست. این نیز به مواهب مادی محدود نمی شود. تندرستی، جوانی، عقل، مسلمانی، امنیت، فراغت، حافظه، محبت اهل بیت، ولایت، ترک گناه، ذوق هنری، روحیه خدمت رسانی، گویایی زبان، محبوبیت اجتماعی، زیبایی، برخورداری از پدر و مادر خوب، داشتن معلم شایسته و دوستان پاک و... همه از نعمتهای ارزشمند الهی اند و می بینید که اگر قصد شمارش باشد، انسان به ستوه می آید و بی شماری نعمتها زبانش را می بندد. اما قانون الهی و سنتی که در قرآن به آن تصریح شده، این است که: «لِئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (۲۸)

«اگر شکر و سپاس کنید، بر شما می افزایم.»

شکر نعمت، نعمت افزون کند کفر نعمت، از کفّت بیرون کند

برای شکرانه نعمت هم باید از او توفیق خواست، که بی مدد او، از عهده شکر کوچک ترین نعمتش هم بر نخواهیم آمد.

نمونه های اخلاق قرآنی فراوان است. آنچه گفته آمد، تنها نمونه ای از بسیار است. باشد که به خلق قرآنی آراسته شویم و کتاب خدا را الگوی رفتار خویش سازیم.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- سوره احزاب (۳۳) آیه ۲.
- ۲- سوره قلم (۶۸) آیه ۴.
- ۳- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۷۸.
- ۴- سنن النبی، ص ۵۸.
- ۵- مکارم الاخلاق، ص ۵.
- ۶- سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۰ و ۴۱.
- ۷- سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۳.
- ۸- سوره حشر (۵۹) آیه ۱۹.
- ۹- سوره علق (۹۶) آیه ۱۴.
- ۱۰- سوره منافقون (۶۳) آیه ۹.
- ۱۱- سوره حدید (۵۷) آیه ۴.
- ۱۲- سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۶.
- ۱۳- سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱۷.
- ۱۴- سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۳ و ۲۴.
- ۱۵- سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۴.
- ۱۶- سوره توبه (۹) آیه ۱۲۰.
- ۱۷- سوره مریم (۱۹) آیه ۵۴.
- ۱۸- سوره مائده (۵) آیه ۱۱۹.
- ۱۹- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۰۳.
- ۲۰- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.
- ۲۱- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۳۹.
- ۲۲- سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۲.
- ۲۳- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.
- ۲۴- سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۳.
- ۲۵- سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۸ و ۱۹.
- ۲۶- سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۴.
- ۲۷- سوره بقره (۲) آیه ۴۰.
- ۲۸- سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۷.

مجله فرهنگ جهاد پاییز و زمستان ۱۳۸۲، شماره ۳۳ و ۳۴

استفاده از فرصت‌ها از نگاه قرآن و روایات

مقدمه

یکی از مشکلات همیشگی عموم انسان‌ها، به‌ویژه در جامعه معاصر، با وجود امکانات مادی و معنوی فراوان برای پیشرفت و تعالی در عرصه‌های گوناگون، بی‌برکتی عمر برای بسیاری از افراد است. بی‌برکتی عمر به این معناست که افراد در مدت عمر خود نمی‌توانند کار قابل توجهی در بعد مادی و معنوی برای خود و برای جامعه انجام دهند. بنابراین، چرا عمرها بی‌برکت می‌شود؟ راهکار برون‌رفت از این معضل چیست؟ در نوشته پیش‌رو، تلاش شده است بر اساس آموزه‌های قرآنی جوابی اجمالی به سؤال‌های یاد شده ارائه شود.

اهمیت فرصت‌ها

اهمیت اصل زمان به عنوان بستر عمر انسان تا آنجاست که خداوند به آن سوگند یاد کرده است: «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» [۱] سوگند به عصر که انسان در زیان‌کاری است و سرمایه‌ی عمرش رو به تباهی می‌رود. هر نوع تکامل و تعالی در مدت عمری که در اختیار هر فرد قرار گرفته، میسر است و باگذشت فرصت عمر، اصل سرمایه انسان از دست می‌رود. برخی مفسران معنای آیه را از یک بیخ‌فروش که مکرر می‌گفت: «به کسی که سرمایه‌اش در حال ذوب شدن

است، رحم کنید»؛ دریافته‌اند. [۲] عمر از ثانیه‌ها، دقیقه‌ها، روزها، ماه و سال تشکیل شده و مرتب در حال گذراست.

هر دم از عمر می‌رود نَفْسِ

چون نگه می‌کنم نمانده بسی [۳]

یکی از مهم‌ترین فرصت‌های تکامل معنوی، ماه مبارک رمضان است که اصل آن، فرصت طلایی رسیدن به ویژگی تقوا [۴] و نزدیک شدن به فلسفه خلقت، یعنی نیکوکار شدن است: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا». [۵] شب‌های قدر با ارزش یک عمر (هزار ماه) برای تعالی و تکامل، در این ماه قرار دارد و قرآن به عنوان کتاب راهنمای سعادت، در این ماه نازل شده است. [۶] گاهی از یک فرصت کوتاه و به ظاهر ناچیز می‌توان در بُعد مادی و معنوی، به نتایجی رسید که در عمر معمولی یک فرد هم قابل دستیابی نیست. خداوند به برخی فرصت‌ها عنایت ویژه نشان داده و به وقت سحر [۷] که فرصت ارتباط با خداوند و زمان مناسبی برای جلای روح است و نیز به صبحگاهان سوگند یاد کرده است. [۸] دو وقت صبح و عصر نیز فرصت ویژه‌ای برای پرداختن به نیاز معنوی است که در قرآن مورد توجه قرار گرفته است. [۹] فرصت جوانی، فرصت توانایی، فرصت سلامتی، فرصت دانایی، فرصت دارایی، فرصت آزادی و انتخاب، از مهم‌ترین فرصت‌هایی هستند که در متون دینی مورد توجه قرار گرفته‌اند. [۱۰]

اصول و شرایط استفاده از فرصت‌ها

استفاده از فرصت‌ها اصول و شرایطی دارد که آگاهی از آن‌ها، راه را برای استفاده درست از آن هموار می‌سازد. وقت‌شناسی، برنامه‌ریزی و نظم‌پذیری، از مهم‌ترین اصول استفاده از فرصت‌هاست.

فرصت‌شناسی

آگاهی از ارزش وقت و غیرقابل بازگشت بودن آن، نقش قابل توجهی در بهره‌گیری از فرصت‌ها دارد. امام علی علیه السلام فرموده است: «عمر تو همان لحظه‌ای است که در آن قرار داری. گذشته، گذشت و آینده هم (معلوم نیست تو باشی)؛ پس فرصت را میان دو فقدان دریاب». [۱۱]

سعیدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست

در میان این و آن فرصت شمار امروز را [۱۲]

گاهی افراد گرفتار این توهم هستند که زمان در اختیارشان است؛ در حالی که اعتماد به در اختیار داشتن فرصت‌ها، ناشی از شناخت نادرست ماهیت زمان است؛ چنان‌که امام علی علیه السلام فرموده است: «روز گذشته‌ات از بین رفته و آینده مورد تهمت است (شاید نیاید)؛ پس لحظه‌ای را که در آن هستی، دریاب و فرصت امکان را غنیمت بشمار و از اطمینان به زمان بپرهیز». [۱۳]

نکته مهم در وقت‌شناسی، توجه داشتن به چیزی است که در برابر گذشت زمان به دست می‌آید. برخی افراد برای رسیدن به اهداف مثبت مادی یا معنوی، می‌کوشند از زمان به درستی استفاده کنند و سود ببرند. برخی نیز به جهت نداشتن برنامه در زندگی، زمان را به بیهودگی سپری می‌کنند که نتیجه‌اش، پشیمانی است. برخی دیگر نیز از زمان بد استفاده می‌کنند و در برابر زمانی که از دست می‌دهند؛ شرو بدی را برای خود کسب می‌کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

روز قیامت برای هر روز از روزهای عمر انسان ۲۴ گنجینه به تعداد ساعات شبانه‌روز گشوده می‌شود. گنجینه‌ای را پراز نور و شادمانی می‌بیند و با مشاهده آن، شادی و سروری به او دست می‌دهد که اگر میان دوزخیان تقسیم شود، احساس درد آتش را از یادشان می‌برد. این گنجینه، ساعتی

اندازه‌گیری و برنامه‌ریزی دقیق، نظم حاکم بر جهان را نشان داده است. [۱۸] آفرینش عالم با این گستردگی، بدون اندازه‌گیری و برنامه‌ریزی دقیق چیزی جز هرج و مرج نخواهد بود. اگر انسان به عنوان محور آفرینش که همه جهان برای او و در خدمت اوست، در زندگی خود برنامه‌ریزی نداشته باشد؛ هرگز نمی‌تواند به اهداف انسانی برسد و عمر او به بطالت سپری می‌گردد. از این رو در سخنان پیشوایان، بر برنامه‌ریزی و زندگی در سایه نظم و برنامه تأکید شده است. امیرمؤمنان علیه السلام در وصیت به فرزندان فرمود: «شما را و تمام فرزندان و خاندانم را و کسانی را که این وصیت به آن‌ها می‌رسد، به ترس از خدا و نظم در امور زندگی و... سفارش می‌کنم». [۱۹] این سفارش امام علی علیه السلام، تمام عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی را شامل می‌شود. کسب و کار، عبادت، تحصیل، تعاملات خانوادگی و اجتماعی و هر آنچه که انسان با آن تعامل دارد، به نظم نیاز دارد و نظم در امور زندگی، سبب بهره‌گیری درست از زمان برای رسیدن به اهداف و راحتی کار و آرامش خاطر و برکت عمر است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره برنامه‌ریزی امور به ابوذر فرمود: «خردمند باید وقتش فقط صرف بهسازی معیشت، سیر در معنویت و بهره‌گیری از لذت‌های مشروع شود». [۲۰] امام کاظم علیه السلام نیز فرموده است:

زمان خود را در چهار بخش اصلی مدیریت کنید: زمانی را برای مناجات با خدا قرار دهید و وقتی را به معاش اختصاص دهید و زمانی را برای ارتباط با برادران دینی و افراد مورد اعتمادی که به شما در شناخت عیوبتان کمک می‌کنند، قرار دهید و وقتی را برای بهره‌گیری از لذت‌های حلال اختصاص دهید. [۲۱]

این روایات و دیگر روایات مشابه آن‌ها، گویای برنامه‌ریزی کلان برای زندگی مؤمنانه است. البته هر فرد به اقتضای شرایط زندگی‌اش، به برنامه‌ریزی کوچک‌تر نیاز دارد. عنوان بصری پیرمرد ۹۴ ساله بود که گاهی به محضر امام

است که در آن پروردگارش را اطاعت کرده است. سپس گنجینه دیگری برایش باز می‌شود و آن را تاریک و بدبو و وحشت‌ناک می‌یابد و از مشاهده آن وحشتی به او دست می‌دهد که اگر میان بهشتیان تقسیم شود، نعمت بهشت را به کام آن‌ها تلخ می‌سازد و آن، ساعتی است که در آن پروردگارش را نافرمانی کرده است. آنگاه گنجینه دیگری برایش گشوده می‌شود و آن را خالی می‌یابد و در آن چیزی که او را شادمان یا ناراحت کند، یافت نمی‌شود و آن، ساعتی است که در آن خواب بوده یا به امور مباح دنیا اشتغال داشته است. پس، از اینکه می‌توانسته این ساعت را با کارهای خوب پُر کند و نکرده، چنان احساسی از اندوه به او دست می‌دهد که در وصف نمی‌گنجد و از این باب است این سخن خداوند که فرمود: «آن [روز]، روز حسرت خوردن است». [۱۴]

برنامه‌ریزی

بی‌برنامگی و پراکنده‌کاری، آفت عمر و فرصت‌هاست. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرموده است: «مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَفَاوِتٍ خَذَلْتَهُ الْجَيْلُ؛ [۱۵] کسی که به کارهای گوناگون پردازد، خوار شده؛ پیروز نمی‌گردد».

برای استفاده بهینه از فرصت‌ها، باید برنامه‌ریزی کرد. برنامه‌ریزی، مشخص کردن هدف و شناسایی راهکارها و ابزارهای دستیابی به آن است. بدون داشتن برنامه در زندگی فردی و اجتماعی، نه تنها پیشرفتی حاصل نمی‌شود؛ بلکه سرمایه عمر در تحیر و سرگردانی تباه می‌شود. هستی بر اساس برنامه‌ریزی دقیق، پایه‌ریزی شده است؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ؛ [۱۶] ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم». همچنین فرموده است: «... وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ؛ [۱۷] هر چیزی نزد او، اندازه‌ای معین دارد». خداوند در بیان آفرینش اجزای جهان، با تعبیر «تقدیر و حساب» به معنای

صادق علیه السلام می آمد و پس از شنیدن مواعظ آن حضرت بی آنکه کاری داشته باشد، در آنجا می نشست. نشستن او به طور طبیعی موجب آن می شد که وقت امام علیه السلام گرفته شود. روزی امام صادق علیه السلام به او فرمود: «من مردی هستم که کار و زندگی دارم و در عین حال در ساعاتی از شب و روز ذکراهایی دارم که باید انجام دهم. مرا از عبادت باز مدار». عنوان بصری برخاست و رفت. روز بعد به محضر امام صادق علیه السلام آمد و پس از شنیدن مواعظ آن حضرت، باز بیش از اندازه در حضور حضرت نشست که باعث اتلاف وقت امام علیه السلام می شد. امام علیه السلام به او فرمود: «قُمْ عَنِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ نَصَحْتُ لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عَلَيَّ وَرِدِي فَإِنِّي أَمْرٌ صَنِينٌ بِنَفْسِي»؛ [۲۲] برخیز و از اینجا برو [نصیحتی که خواستی] آن را انجام دادم، ذکر و عبادتم را تباه نساز. من کسی هستم که به وجود خود [و به وقت و عمرم] بخل می ورزم [تا مبادا وقتم به هدر رود]. پس برخیز [و] برو».

عادت به نظم

وقت شناسی و برنامه ریزی، شرایط لازم برای استفاده بهینه از فرصت هستند. پس از وقت شناسی و برنامه ریزی، عادت به نظم و برنامه بسیار مهم است. اگر کسی بهترین برنامه ریزی را داشته باشد، اما در عمل، نظم و برنامه محوری در زندگی او نهادینه نشده باشد؛ موفقیتی کسب نخواهد کرد. در قرآن واژه های «حد»، «صف»، «حساب»، «تقدیر»، «قدر»، «مقدار»، «میزان»، «عدل» و تعابیری که اعتدال را می رساند، به نوعی به نظم پذیری اشاره دارد. یکی از رهاوردهای تعیین وقت برای عباداتی چون نماز، عادت به نظم و انضباط است که بدون مدیریت زمان و برنامه ریزی امکان تحقق ندارد. امام باقر علیه السلام فرموده است: «خود را به خیر عادت دهید و از اهل آن باشید تا با آن شناخته شوید. به راستی من، فرزندان و شیعیانم را به این مسأله سفارش می کنم». [۲۳]

یکی از بهترین خیرها، نظم پذیری است و فرد و جامعه ای که به نظم پذیری عادت کرده باشد، به نظم پذیری شناخته می شود و در سایه عادت به نظم، عمرها با برکت و منشأ آثار مطلوب می گردد.

عوامل فرصت سوزی

واقف نبودن به ارزش عمر، بی برنامه گی در زندگی و نظم ناپذیری، از مهم ترین عوامل فرصت سوزی است. عوامل دیگری نیز وجود دارد که شناخت آن ها در برون رفت از مشکل فرصت سوزی، مؤثر است.

به تأخیر انداختن کارها

یکی از عوامل مهم فرصت سوزی، روحیه امروز و فردا کردن است که بسیاری از افراد به این عارضه مبتلا هستند. امام علی علیه السلام فرموده است: «کار امروز را به فردا موکول نکن و کار هر روز را در همان روز انجام بده؛ زیرا هر روز کار خاص خود را دارد». [۲۴] آنچه سبب به وجود آمدن این روحیه می شود، توهمات ذهنی است که همواره بر فرد القا می کند که وقت، وسیع است و بدین سان، فرصت ها یکی پس از دیگری از دست می رود. راه برون رفت از این شرایط، غلبه بر توهمات مزاحم و اقدام بر عمل است؛ چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله به ابودژ فرمود: «ای ابودژ! با تکیه بر آرزو در انجام کارها امروز و فردا نکن؛ زیرا تو امروز هستی، ولی هنوز در زمان بعد قرار نگرفتی. اگر فردایی برای تو باشد، مانند امروزت باش و اگر فردایی نباشد، از کوتاهی امروزت پشیمان نیستی». [۲۵]

یکی از مهم ترین بسترهای نفوذ شیطان و ایجاد مانع در مسیر پیشبرد اهداف معنوی، تعلل در انجام اعمال نیک است که با تمسک به خصلت سبقت گرفتن در این امور که مورد تأکید قرآن است، می توان مانع نفوذ شیطان و در

نتیجه ایجاد انحراف از این طریق شد؛ چنان‌که امام باقر علیه السلام با هشدار نسبت به نفوذ شیطان می‌فرماید: «مَنْ هَمَّ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَلْيُعَجِّلْهُ، فَإِنْ كَلَّ شَيْءٌ فِيهِ تَأْخِيرٌ فَإِنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَظْرَةً»؛ [۲۶] هر که قصد کار خیری کرد، زود آن را انجام دهد؛ زیرا در هر چیز که تأخیر افتد، شیطان در آن مهلتی پیدا می‌کند. صدقه حلوانی می‌گوید: در مسجد الحرام یکی از دوستانم دو درهم از من قرض خواست. گفتم: «پس از طواف خواهم داد». در حین طواف امام صادق علیه السلام را دیدم. امام علیه السلام دستش را به جهت کمک خواستن روی شانه من گذاشت و هر دو به طواف پرداختیم. طواف من به پایان رسید، اما برای رعایت وضعیت جسمی امام علیه السلام ترجیح دادم به ایشان کمک کنم. دوستم که از من قرض خواسته بود، در کناری نشسته بود و به خیال اینکه من در قرض دادن به او مسامحه می‌کنم، هر دور که از مقابل او عبور می‌کردم؛ با دست به من اشاره می‌کرد. امام علیه السلام متوجه شد و پرسید: «این مرد چه می‌خواهد؟». عرض کردم: «او منتظر من است که طوافم تمام شود و به او دو درهم قرض بدهم». امام علیه السلام سریع دست از شانه‌ام برداشت و فرمود: «مرا رها کن و برو حاجت او را برآور». وقتی بازگشتم، طواف امام علیه السلام تمام شده بود و با دوستانش صحبت می‌کرد. به من فرمود: «اگر من برای برآوردن حاجت کسی شتاب کنم، بهتر است از آنکه هزار بنده را در راه خدا آزاد و هزار نفر را برای جهاد در راه خدا بسیج کنم». [۲۷] قرآن همواره بر شتاب به کارهای خیر [۲۸] و سبقت در کارهای خوب [۲۹] تأکید کرده است. امیرمؤمنان علیه السلام نیز فرموده است: «عجله در هر چیزی نامطلوب است، جز شتاب در بهره‌گیری از فرصت‌های کار خیر». [۳۰] موکول کردن کارها به آینده، یعنی از دست دادن زمان و از دست دادن زمان حتی اگر فرد در زمان حاضر هیچ کار منفی انجام ندهد، یعنی زیان از اصل سرمایه. بدین سبب خداوند به زمان سوگند یاد می‌کند که انسان را متوجه زیان در

اصل سرمایه عمر نماید: «وَالْعَصْرَ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ». [۳۱] راهکار کلی برای برون رفت از فرصت‌سوزی و زیانکاری نیز چیزی جز بهره‌گیری از لحظه لحظه عمر نیست تا بدین وسیله در بینش، به باورهای درست برسد و درکنش، به کارهای ارزشمند پردازد و در تعاملات اجتماعی، حق‌گستر و صبر‌پرور باشد: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَّاصُوا بِالصَّبْرِ». [۳۲] امام باقر علیه السلام فرموده است: «از تأخیر انداختن کارها بپرهیز که آن، دریایی است که هلاک‌شدگان در آن غرق می‌شوند». [۳۳]

سستی و تنبلی

یکی از اصولی که قرآن همواره بر آن تأکید دارد، دستیابی به اهداف در هر زمینه با سعی و تلاش جدی و مستمر است: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»؛ [۳۴] برای انسان جز آنچه برای به دست آوردنش تلاش کرده است، چیزی نیست. روشن است که سرمایه انسان برای پیشرفت در هر زمینه‌ای، عمر محدود اوست که اگر با تنبلی و سستی سپری شود، چیزی برای او باقی نمی‌ماند. برای مثال برخی افراد در زمینه انجام وظایف بندگی، عمر خود را به بطالت می‌گذارند و در خواب غفلت به سر می‌برند؛ اما هنگام مرگ بیدار می‌شوند و می‌خواهند که به دنیا بازگردند و اعمال صالح انجام دهند؛ در حالی که این، یک درخواست ناممکن است. [۳۵] قرآن می‌گوید کسانی که سرمایه خود را تباه کرده و با دنیایی از ردیلت و زشتی این مرحله از زندگی را ترک می‌کنند، در آخرت از خدا می‌خواهند که آن‌ها را به دنیا بازگرداند تا خود را اصلاح کنند. به آن‌ها گفته می‌شود: آیا به اندازه کافی به شما عمر نداده‌ایم که متذکر شوید و راه درست را در پیش گیرید؟ [۳۶]

پیامد منفی سستی و بی‌نشاطی، عمل نکردن و از دست دادن فرصت است.

وقت‌گذرانی در فضای مجازی که امروزه به نوعی ضرورت زندگی به شمار می‌آید و آثار مثبت بی‌شماری نیز دارد، زیان‌های بی‌شمار فیزیکی مانند خستگی چشم، سردرد، لختگی درون رگ در اثر بی‌حرکی، درد دست و پشت، زیان‌های روحی و روانی مانند استرس، انزوا، اعتیاد به اینترنت [۴۱] و زیان‌های اجتماعی مانند آشفتگی در خانواده‌ها، گسترش هنجارشکنی در جامعه، تعارض ارزش‌ها و باورهای اجتماعی [۴۲] را بر فرد و جامعه تحمیل می‌کند که از دست دادن فرصت‌های طلایی و به‌ویژه فرصت جوانی، از بدترین زیان‌های آن است. قرآن درباره افرادی که در تمام عمر به چیزهای بی‌فایده سرگرمند تا اینکه فرصت عمرشان به سر می‌رسد، بدون اینکه کمترین کار مثبتی برای خود انجام داده باشند؛ فرموده است: «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ». [۴۳]

از نگاه قرآن دوری از لغو و بیهوده‌کاری، شرط زندگی مؤمنانه است. لغو و بیهودگی، نزد خداوند منفور است و دوری از لغو [۴۴] و حضور نیافتن در نشست‌ها و جمع‌های مشتمل بر لغو و بیهودگی، [۴۵] یکی از ارزش‌ها و اوصاف مؤمنان است و مؤمنی که قدر عمر را می‌شناسد، حتی اگر ناخواسته در مسیر بیهودگی فرار گیرد؛ از آن می‌گریزد. [۴۶]

امام کاظم علیه السلام فرموده است: «از کسالت بپرهیز؛ زیرا اگر کسل شدی، انگیزه‌ای برای کار و عمل نخواهی داشت». [۳۷] هنگامی که انسان نتواند کار مثبتی انجام دهد، فرصت از دست می‌رود و نتیجه‌اش، زیانی است که دامنگیرش می‌شود. نه تنها کسالت، عامل از دست دادن فرصت‌هاست؛ بلکه چنان‌چه این وضعیت در فرد نهادینه شود، منشأ بروز ناهنجاری‌های زیادی می‌شود. امام صادق علیه السلام فرموده است: «از کسالت و دل‌مشغولی‌های بی‌مورد بپرهیز که این دو کلید هر بدی اند»؛ [۳۸] زیرا کسالت، سبب کودنی و نفهمیدن حق و باطل می‌گردد و کسی که حق و باطل را نشناسد، در عمل و رفتار خوب و بد برای او فرقی نمی‌کند. به تدریج وقاحت در فرد نهادینه می‌شود و وقاحت، موجب فرو رفتن در باتلاق رذایل، امور باطل و بی‌ارزش می‌گردد. [۳۹]

گاهی استفاده از فرصت به ظاهر ناچیز، نتایج بسیار عالی را برای فرد به دنبال دارد؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام فرموده است: «از تنبلی و سستی به دور باشید. پروردگار شما مهربان است [که] به پاس اندک عملی، پاداش بزرگ می‌دهد». [۴۰]

برای مثال گاه شخص برای خشنودی خداوند دو رکعت نماز می‌گزارد و خدا به خاطر آن، او را داخل بهشت می‌کند.

پرداختن به کارهای بیهوده

یکی از عوامل فرصت‌سوزی، اشتغال به کارهایی است که نه تنها در پیشرفت و تعالی انسان نقشی ندارند؛ بلکه هزینه کردن سرمایه عمر در امور زیانبار است. وقت‌گذرانی در فضای مجازی، گوش دادن موسیقی‌های مبتذل، مطالعه رمان‌ها با محتوای فاسد، هم‌نشینی با دوستان ناباب، تشکیل گعده‌های مشتمل بر گناه، مواد مخدر و مانند آن، از اموری است که انسان را از اهداف عالی باز می‌دارد و عمر و سرمایه جوانی را به تباهی می‌کشاند. در این میان

- [۱]. عصر: ۱ و ۲.
- [۲]. محمد بن عمر فخر رازی؛ مفاتیح الغیب؛ ج ۳۲، ص ۲۷۸.
- [۳]. سایت گنجور؛ گلستان سعدی؛ دیباچه [۴]. بقره: ۱۸۳ و ۱۸۴.
- [۵]. ملک: ۲. [۶]. قدر: ۵-۱.
- [۷]. مدثر: ۳۳؛ تکویر: ۱۷؛ فجر: ۴. [۸]. مدثر: ۳۴؛ تکویر: ۱۸.
- [۹]. اعراف: ۲۰۵. [۱۰]. محمد بن حسن طوسی؛ الامالی؛ ص ۵۲۶.
- [۱۱]. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی؛ تصنیف غررالحکم و دررالکلم؛ ص ۲۲۲.
- [۱۲]. سایت گنجور؛ دیوان اشعار سعدی؛ غزلیات، غزل شماره ۱۲.
- [۱۳]. علی بن محمد لیشی واسطی؛ عیون الحکم و المواعظ؛ ص ۴۸۸.
- [۱۴]. احمد بن محمد ابن فهد حلّی؛ عده الداعی و نجاح الساعی؛ ص ۱۱۳.
- [۱۵]. محمد بن حسین شریف الرضی؛ نهج البلاغه؛ تصحیح صبحی صالح؛ حکمت ۴۰۳.
- [۱۶]. قمر: ۴۹. [۱۷]. رعد: ۸.
- [۱۸]. انعام: ۹۶؛ یس: ۳۸؛ فصلت: ۱۲؛ الرحمن: ۵.
- [۱۹]. محمد بن حسین شریف الرضی؛ نهج البلاغه؛ تصحیح صبحی صالح؛ نامه ۴۷.
- [۲۰]. حسن بن علی ابن شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص ۲۰۳.
- [۲۱]. همان، ص ۴۰۹. [۲۲]. علی بن حسن طبرسی؛ مشکات الانوار فی غرر الاخبار؛ ص ۳۲۶.
- [۲۳]. سعید بن هبة الله قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج ۲، ص ۵۹.
- [۲۴]. محمد بن حسین شریف الرضی؛ نهج البلاغه؛ تصحیح صبحی صالح؛ نامه ۵۳.
- [۲۵]. محمد بن حسن طوسی؛ الامالی؛ ص ۵۲۶.
- [۲۶]. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۱۴۳.
- [۲۷]. همان، ص ۳۲۲. [۲۸]. آل عمران: ۱۳۳.
- [۲۹]. بقره: ۱۴۸. [۳۰]. علی بن محمد لیشی واسطی؛ عیون الحکم و المواعظ؛ ص ۵۸.
- [۳۱]. عصر: ۱-۲. [۳۲]. عصر: ۳.
- [۳۳]. حسن بن علی ابن شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص ۲۸۵.
- [۳۴]. نجم: ۳۹. [۳۵]. مؤمنون: ۹۹-۱۰۰.
- [۳۶]. فاطر: ۳۶ و ۳۷. [۳۷]. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۸۵.
- [۳۸]. محمد بن علی صدوق؛ کتاب من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، ص ۱۶۹.
- [۳۹]. حسین بن محمد راغب اصفهانی؛ الذریعة الی مکارم الشریعة؛ ص ۱۱۳-۱۱۰.
- [۴۰]. محمد بن علی صدوق؛ کتاب من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۲۰۹.
- [۴۱]. سایت خبری تحلیلی عصر ایران؛ «۱۰ نمونه از شایع‌ترین بیماری‌های فضای مجازی»؛ کد خبر: ۲۶۹۷۵۱.
- [۴۲]. خبرگزاری تسنیم؛ «آسیب‌ها و مزایای فضای مجازی»؛ ۱۳۹۵/۰۷/۰۵، کد خبر: ۱۱۹۶۹۲۱.
- [۴۳]. تکویر: ۱ و ۲. [۴۴]. مؤمنون: ۳-۱.
- [۴۵]. فرقان: ۷۲. [۴۶]. قصص: ۵۵.

تحلیل پیام‌های قرآنی در ماه مبارک رمضان

هرچند سیر سلوک، تهذیب و تزکیه نفس و همچنین تامل و درنگ در پیام‌های قرآنی زمان خاصی ندارد و انسان بایست پیوسته در حال مراقبه، تهذیب و تزکیه نفس، و در حال تامل پیرامون پیام‌آیات قرآنی باشد، ولی از آنجایی که ماه رمضان در همان حال که «ماه ضیافه الله» است، ماه «ربیع القرآن» و نزول دفعی حقیقت ملکوتی قرآن، بر قلب پیام‌گرامی اسلام ﷺ است، از این فرصت نورانی و استثنایی استفاده کرده به تحلیل و تفسیر پیام و موضوع قرآنی که جنبه عرفانی، تربیتی، اجتماعی، سیاسی، داشته و از موضوعات روز جامعه است می‌پردازیم:

پیام اول قرآنی: ضرورت تزکیه نفس

پیام اول قرآنی در سلوک و صعود معنوی و عرفانی «تهذیب و تزکیه نفس»، مهار کردن تمایلات غریزی و نفس سرکش کاست، برای اینکه این پیام قرآنی به درستی تحلیل شده باشد بیان چند نکته لازم و ضروری است.

نکته اول

به دلایل متعدد قرآنی و روایی، گام اول در سلوک، «تهذیب و تزکیه نفس» است:

— دلیل اول: بر اینکه پله اول از سلوک و صعود و پیدا کردن به عالم معنا و عالم قدس «تهذیب و تزکیه نفس» آیات یکم تا یازدهم از سوره شمس است که در این آیات خداوند یازده بار «قسم» خورده است «الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا (۱) وَ اللَّيْلِ إِذَا تَجَاسَّرَا (۲) وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا (۳) وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (۴) وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا (۵) وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَلَحَاهَا (۶) وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰): به خورشید و گسترش نورت آن سوگند، (۱) و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید، (۲) و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد، (۳) و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند، (۴) و قسم به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده، (۵) و به زمین و کسی که آن را گسترانیده، (۶) و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظم ساخته، (۷) سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است، (۸) که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده (۹) و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است! (۱۰)

— دلیل دوم: بر اینکه از منظر قرآن راه صعود به عالم معنا تهذیب و تزکیه نفس است، این است با وجود اینکه حق تعالی نعمت زیادی در اختیار بشر قرار داده که انسان بتواند ادامه حیات بدهد که برخی از این نعمت ها چون «مغز، قلب» آنچنان حیاتی است که اگر از انسان سلب شود ادامه حیات از انسان گرفته شود زندگی مختل می شود ولی با این همه از درجه اهمیت در هیچ آیه ای بر انسان منت نهاده است ولی در آیه (۱۶۴) مبارکه از سوره بقره (آل عمران) است بعثت انبیاء را به دلیل فلسفه بعثت که تهذیب و تزکیه آنان است منت نهاده و می فرماید: «(۱۶۴) لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ: همانا خداوند بر مؤمنان منت گذاشت که در

میان آن ها پیامبری از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آن ها تلاوت کند و ایشان را پاک کرده و رشد دهد و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد، هر چند که پیش از آن، قطعاً آن ها در گمراهی آشکار بودند.»

— دلیل سوم: بر اینکه تهذیب و تزکیه نفس نخستین پله اول ملاقات است آنست «تهذیب و تزکیه نفس» هدف و غرض فلسفه بعثت همه انبیاء است، چرا که در آیه (۲) سوره جمعه آمده است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ: اوست که در میان مردم درس ناخوانده، پیامبری از خودشان مبعوث کرد تا آیات الهی را بر آنان بخواند و آن ها را رشد و پرورش داده (از آلودگی شرك و تفرقه پاک سازد) و کتاب آسمانی و حکمت به آنان بیاموزد و همانا پیش از این در انحراف و گمراهی آشکار بودند.»

— دلیل چهارم: بر اینکه گام اول در سیر سلوک «الی الله» تهذیب و تزکیه نفس است روایاتی است که در این روایات جهاد با دشمن جهاد اصغر ولی تهذیب و تزکیه نفس به منزله «جهاد اکبر» دانسته شده است از همین رو در روایات آمده است:

۱- علی عليه السلام روایت می کند که: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ بَعَثَ بِسِرِّيَّةٍ فَلَمَّا رَجَعُوا. قَالَ صلى الله عليه وسلم مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ. ثُمَّ قَالَ صلى الله عليه وسلم: أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ النَّفْسَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ (۷۱)

رسول خدا صلى الله عليه وسلم گروهی را به جنگ فرستاد. زمانی که آنان برگشتند، پیامبر فرمود: آفرین بر مردمی که جهاد اصغر را انجام دادند و جهاد اکبر مانده است. سؤال شد:، جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس و سپس فرمود: برترین جهاد، جهاد کسی است که با نفسی که در میان کالبد اوست، مبارزه کند.

نکته دوم

تهذیب و تزکیه نفس اگر بخواهد منتج به نتیجه باشد و خروجی متفاوت با ردی داشته باشد زمینه و بستر سلوک الله فراهم بشود امکان پذیر نیست مگر آنکه به صورت تدریجی یا دفعی سه منزل از منازل سلوک و سه پله از پله های تزکیه نفس طی شود.

۱. **تخلیه:** مقصود از منزل «تخلیه» آن است تمام رزائل اخلاقی همچون «حسد، تکبر، بخل، حقد، نمایی، پرحرفی، چشم چرانی و هرزگی، غیبت، دروغ، ...» که هریک به تنهایی موجب تباهی انسان، و مانند موشی درانبانند که می‌توانند عمل صالحی که به دست آمده حبط و خالی نمایند و موجب دوری از حق تعالی شوند به تدریج یا همچون بشر حافی یک باره متحول شده باطنش را از این آلودگی‌ها تصفیه، تطهیر و پاک نماید چراکه درباره بشر آمده است:

«بشر حافی فردی متمکن و مرفه بود. املاک و غلامان و کنیزان بسیاری داشت. اکثر اوقات خود را با تفریح و خوش گذرانی سپری می‌کرد. روزی امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) از کنار منزل او می‌گذشت. ساز و آواز درون خانه بشر به گوش حضرت رسید. از کنیزکی که دم در منزل ایستاده بود، پرسیدند: این منزل از آن کیست؟ پاسخ دادند: از آن مولایم بشر. پرسیدند: او بنده است یا آزاد؟ کنیزک گفت: بنده نیست، بلکه صاحب بندگان فراوان است. حضرت فرمود: آری اگر بنده بود، این اندازه بی بندوبار نبود. بنده باید بسته به حق باشد، نه رسته از حق. بنده باید گوشش به پیام معبود باز باشد، نه به نوای ساز و آواز. این بفرمود و بفرست. کنیزک به درون خانه شتافت و جریان را با بشر در میان گذاشت. بشر از شنیدن این سخنان به خود پیچید و بلرزید و از پی حضرت روان شد، تا به حضرت رسید و توبه نصوح نمود و دیگر دامنش را به

گناه نیالود. به همین جهت، تا آخریش لحظات عمر خود کفش نپوشید. از این رو، به بشر حافی، یعنی پای برهنه، ملقب شد. این گونه بازگشت، همان تخلیه دفعی است که بشر حافی توفیق آن را یافت و در عرصه تهذیب نفس موفق و پیروز شد.:: منهای الکرامه، ص ۵۹»

۲. **تجلیه:** مقصود و منظور از تجلیه آن ست انسان به موازات اینکه باطن و درونش از رزائل اخلاقی سبعیت، بهیمیت، شیطنت تطهیر و پاک می‌نماید بایست خود را به فضائل اخلاقی همچون «تواضع، حسن معاشرت، ایثار و دستگیری از محرومین، ادب و نزاکت اخلاقی آراسته وزینت بدهد و متخلق به اخلاق الهی شود.

۳. **تحلیه:** مقصود از تحلیه آنست برای اینکه موتور سلوک معنوی شتاب پیدا کند و در پرواز به عالم قدس و لاهوت خاموش نشود، از نقشه راهی که شرع برای سلوک تعریف کرده حرکت کند و متشرع به همان آدابی باشد که شارع در برابرش قرار داده است.

پیام دوم قرآنی: تقوا

تقوا پیام و منزل دوم سلوک عرفانی، قرآنی است که ۱۷ بار ماده آن و ۲۰۰ بار مشتقات آن در قرآن آمده است، و مردم توصیه و سفارش به آن شده اند، برای اینکه برداشت همه جانبه ای از (تقوا) این پیام و درس قرآنی داشته باشیم بیان چند نکته لازم و ضروری است:

اول: اهمیت و ارزش کاربرد تقوا

میزان و درجه اهمیت و جایگاه «تقوا» را از تعبیراتی که قرآن کریم نسبت به این مقوله اخلاقی و عرفانی دارند می‌توان فهمید و درک نمود:

۱. **تقوا ملاک قبولی اعمال:** میزان و ملاک قبولی اعمال صالحه به کثرت یا قلت، کم یا زیاد اعمال صالحه نیست هر چند ساختن مسجد باشد. بلکه ملاک امیختگی «اعمال باتقوا» و خالی بودن از ریاکاری است، از همین روست درایه (۲۷) سوره می فرماید: «وَ اَنْلُ عَلَيْهِمْ نَبَاً اَنْبَى اَدَمَ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ اَحَدِهِمَا وَ لَمْ يَنْتَقِبْ مِنَ الْاٰخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ اِنَّمَا يَتَّقِبُلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ: ای پیامبر! داستان دو پسر آدم را به حق بر مردم بازخوان، آنگاه که (هریک از آن دو) قربانی پیش آوردند، پس از یکی (هابیل) پذیرفته شد و از دیگری (قابیل) قبول نگشت. (قابیل) گفت: حتماً تو را خواهم کشت، (هابیل) گفت: خداوند، تنها از متقین قبول می کند.»

چراکه ملاک قبولی تقرب بود نه قربانی کردن قربانی قابیل قبول شد ولی هابیل رد گردید. در روایات آمده است که هابیل، دامدار بود و بهترین گوسفند خود را برای قربانی آورد و قابیل، کشاورز بود و بدترین قسمت زراعت را برای انفاق در راه خدا برگزید. کافی، ج ۸، ص ۱۱۳»

۲. **خیرالزاد:** قرآن کریم ما ادمیان را مکلف می کند برای اخرت خویش زاد و توشه آماده و مهیا کنیم ولی نکته لطیف قرآنی آنست که بهترین زاد و توشه را «تقوا» دانسته و درایه (۱۹۷) سوره بقره می فرماید: «الْحَجُّ اَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيْهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفْتٌ وَ لَا فُسُوْقٌ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَ مَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَّعْلَمُهُ اللّٰهُ وَ تَزُوْدُوا فَاِنَّ خَيْرَ الرِّاٰدِ التَّقْوٰى وَ اَتَّقُوْنَ يَا اُولٰٓئِى الْاَلْبَابِ: موسم عمره (و حج (در) ماههای معینی است (سؤال، ذی القعدة، ذی الحجة)، پس هر که در این ماهها فریضه‌ی حج را ادا کند، (بداند که) آمیزش جنسی و گناه و جدال در حج روا نیست و آنچه از کارهای خیر انجام دهید خدا می داند. و زاد و توشه تهیه کنید که البته بهترین زاد و توشه، پرهیزگاری است. ای خردمندان! تنها از من پروا کنید.»

توصیه به تقوا در ضمن اعمال مناسک حج شاید از این جهت باشد همان گونه که انسان در سفر حج نیازمند توشه مادی کافی و مناسب است، در عزیمت به آخرت نیز محتاج اندوخته معنوی تقواست و چون انسان در سفر پرمخاطره حج به ضرورت زاد و نیاز مبرم به آن پی می برد، به خوبی می تواند دریابد سفر آخرت نیز بی توشه تقوا میسر نیست و از آنجا که حرکت به سوی آخرت بسی پرمخاطره تر از سفرهای دنیایی و رحلتی جاودانه است، نیاز انسان به توشه آخرت بسیار بیشتر و اساسی تر است.

۳. **تقوا ملاک کرامت آدمیان:** میان مرد و زن، عرب و عجم و گروه ها، قبائل مختلف و نژادهای گوناگون انسان فرقی نیست چراکه همه از خاک آفریده شدند و همه از یک پدر و مادرند که آدم و حوا باشند پس از این جهت بر یکدیگر برتری ندارند و برتری فقط در رعایت تقواست و با تفاوت در پیشگاه خداوند گرامی تر است، از همین رو درایه (۱۳) سوره حجرات آمده است «اَللّٰهُمَّ النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَّ اُنْثٰى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوْبًا وَّ قَبَاۗئِلَ لِتَعَارَفُوْا اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰاكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ خَبِيْرٌ: ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی ترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست، همانا خدا دانای خبیر است.»

دوم: معنا و مفهوم تقوا

تقوا در اصل از ماده «وقی یقی وقایه» به معنای قرار دادن خویش در پناهگاه است و در اصطلاح شرع، به معنای خویشتن داری در برابر گناهان است. (مفردات راغب ج ۱، ص ۸۸)

ولی در اصطلاح علمای اخلاق و عرفان تقوا عبارت از یک نیروی بازدارنده ای

باطنی است که به صورت یک ملکه نفسانی و نیروی درونی در وجود انسان به وجود می آید و او را در برابر طغیان شهوات و ارتکاب کارهای خلاف واکسینه و حفظ می کند از همین رو بعضی از بزرگان، تقوا را به حالت کسی تشبیه کرده اند که از یک سرزمین پراز خار عبور می کند، سعی دارد دامن خود را کاملاً برچیند و با احتیاط گام بردارد مبادا نوک خاری در پایش بنشیند، و یا دامنش را بگیرد. این تشبیه به خوبی استفاده می شود که تقوا به این نیست که انسان انزوا و گوشه گیری انتخاب کند، بلکه باید در دل اجتماع باشد و اگر اجتماع آلوده بوده خود را حفظ کند: (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۸۰)

سوم: مراتب تقوا

درباره ی مراتب و معنای تقوا به یک روایت نورانی در شرح و توضیح تقوا اکتفا می کنیم که از امام صادق ع حکایت شده، تقوا بر سه گونه است:

— نوع اول، تقوای بالله فی الله است؛ یعنی در راه خدا و برای خدا از هر چه غیر خدا است، گذشتن. هر کس به این مرتبه رسید، به واسطه ترس از افتادن به دام حرام و شبهه، حتی از بعضی کارهای حلال نیز پرهیز می کند. این مرتبه، بالاترین مرتبه تقوا است که به آن، تقوای خاص الخاص هم می گویند.

— نوع دوم، تقوای من الله است که به معنای گذشتن از شبهه به واسطه خوف از حرام است و این، تقوای خواص می باشد.

— نوع سوم، تقوای از جهنم و عذاب است؛ یعنی به سبب ترس از عذاب و عقاب ترک حرام می کند و این، تقوای عوام الناس است.

سپس حضرت می فرماید:

تقوا و پرهیزکاری، مانند آبی است که در نهی روان باشد و این سه مرتبه تقوا، مانند درختانی هستند که بر لب آن نهر، غرس شده باشند که به قدر لطافت

و ظرفیت خود، از آن نهر آب استفاده می کنند و خلق هم از این درختان به طور مختلف بهره مند می شوند: شرح مصباح الشریعه، عبدالرزاق گیلانی، ص ۵۰۳ «از همین روست استاد حضرت علامه جوادی آملی حفظه الله تعالی در این خصوص می فرمایند: پرهیزکاران از نظر تعظیم شعائر (تکریم اوامر و نواهی الهی) سه گروه اند:

— گروه اول کسانی هستند که در مقام عمل، متقی هستند. این ها از جهنم نجات پیدا کرده به بهشت می رسند؛ اما تقوی دل چیز دیگری است. گاهی انسان خود را بزرگ دانسته و محبوب می دارد و برای نجات جان خود از عذاب دست به آلودگی دراز نمی کند. چنین شخصی، گرچه اوامر الهی را انجام داده، و از نواهی پرهیز کرده اما در حقیقت او خود را بزرگ می دارد؛ نه دستورهای الهی را او متقی است اما تقوای بدنی دارد نه تقوای دل و در مرحله عمل، با تقوی و طهارت است.

— گروه دوم که از گروه اول بالاترند، کسانی هستند که شعائر الهی را بزرگ می شمارند، یعنی آنچه را که خدا به آن امر کرده، چون فرمان الهی است گرامی می دارند و به آن عمل میکنند و از آنچه خدا نهی کرده، چون نهی خداست پرهیز میکنند. این گروه نیز از دوزخ میروند و به بهشت میرسند و تقوای آنان نیز تقوای قلب است؛ زیرا دستورات الهی را، از آن جهت که دستور الهی است گرامی میدانند نه از آن جهت که ضامن نجات از دوزخ و مایه وصول به بهشت است. کسی که برای نجات از جهنم تلاش و کوشش میکند عبد النجاه من النار و آن کس که برای رسیدن به بهشت کوشش می کند عبد الفوز بالجنه است نه عبدالله! او پس از نجات از جهنم و ورود به بهشت، مانند مزدوری است که اجرتش را بعد از کار، از کارفرما میگیرد، دیگر رابطه ای با کارفرما ندارد.

— گروه سوم که از گروه اول و دوم بالاترند، کسانی هستند که اوامر و نواهی

الهی را تکریم می‌کنند، واجب‌ها و مستحب‌ها را انجام می‌دهند، حرام‌ها و مکروه‌ها را ترک می‌کند، نه برای رهایی از جهنم و رسیدن به بهشت و نه برای اینکه امر و نهی خداست، بلکه از این جهت که خدا محبوب بالاصاله و عظیم و اعلائی بالذات است، آنچه از ناحیه او و به او منسوب باشد نیز از عظمت و حرمت برخوردار است. (تفسیر موضوعی / علامه جوادی آملی / ج ۱۱)

چهارم: کارکرد و آثار عملی تقوا

باتامل پیرامون آیات قرآنی می‌توان آثار عملی و کارکرد های فراوانی را برای «تقوا» فهرست کرد ولی از باب «مالایدرک کله لایترک کله» چند آثار و کارکرد برجسته عملی تقوا را در اینجا می‌آوریم:

۱. بصیرت و تشخیص حق از باطل

همان طوری که تفکر راهی است که انسان را به حقایق جهان هستی آشنا می‌کند. تقوا هم طریقی است که انسان را قادر به مشاهده حقایق و اسرار عالم می‌گرداند، هر قدر خواهش های مادی کمتر باشد و دل آدمی متوجه معبود گردد، معرفت فطری شکوفاتر و عبادت درونی نمود بیشتری می‌یابد، لذا متقی معارف دینی را آشکارا مشاهده کرده و می‌یابد. اما انسان بی تقوا آن چنان در تاریکی فرو می‌رود که اگر همه آیات الهی را به او ارائه دهند، چیزی نمی‌بیند. از این رو اگر انسان راه تقوا و پاکی نفس را طی کرد هم اسرار عالم را می‌بیند و هم صراط مستقیم را به آسانی می‌پیماید. چنانچه حضرت حق می‌فرماید: «إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا؛ (۲) اگر با تقوا بودید خداوند توان فرق نهادن بین حق و باطل را نصیب شما می‌کند.» اگر چه عقل آدمی برای درک حقایق آماده است، اما گاهی هوس‌ها و محبت‌های پوچ و حرص‌های بی‌مورد، چونان غباری مانع دید عقل می‌گردند لذا شناخت حق از باطل،

نیک از بد و راه و چاه در مسیر حرکت انسان مشکل می‌گردد و این تقوا و تهذیب نفس است که نورانیتی ایجاد کرده و غبار راه را می‌نشاند.

۲. گشایش و برکت زندگی

خداوند سبحان بندگان خود را آن چنان ظریف روزی می‌دهد که کس را بر آن وقوفی نیست. درهای خزائن الهی را طوری می‌گشاید که مشهود کسی نمی‌باشد. از این رو کسی شایسته روزی الهی است که در کارهای خود، ظریف و دقیق باشد و ظرافت در سیر و سلوک، همان تقوای اعتقادی، اخلاقی و عملی است. لذا در سوره طلاق آیه (۲-۳) می‌فرماید: «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ؛ هر که تقوا پیشه کند، خداوند برای او راه خروج از تنگنا قرار می‌دهد و از آن جایی که گمان نمی‌برد به او روزی عطا کند.»

۳. نجات از سختی‌ها و خروج از بن بست‌ها

چنان چه گذشت، فرد متقی از تعلیم الهی برخوردار بوده و توان تشخیص حق از باطل نصیب او شده است لذا او در دشواری های زندگی فردی و اجتماعی خود درمانده نمی‌گردد و در تنگنا نمی‌ماند. او صاحب دید نیرومندی است که او را در مصائب و سختی‌ها یاری می‌رساند چنانچه در سوره طلاق آیه (۲) فرموده: «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا؛ هر که تقوا بورزد خداوند راه گشایش در سختی‌ها به او عطا می‌کند.» آن گونه که طبق بیان نورانی رسول اکرم (ص) حتی اگر آسمان‌ها و زمین برای فرد متقی در هم پیچیده شود، خداوند برای او راه گشایش و فرج را می‌نمایاند. و نیز در آیه (بحار، ج ۷۰، ص ۲۸۶) می‌فرماید: «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا؛ هر که تقوا بورزد، خداکار را بر او آسان می‌گرداند» از دیگر سوی این فرقان و تعلیم الهی، هشیاری و فراستی به فرد پارسا می‌دهد که در برابر دشمنان و حیل‌گران نیز خود را نمی‌بازد و در تنگنا قرار نمی‌گیرد چرا که او با نور خداوندی می‌نگرد لذا حضرت حق در آیه (۱۲۰) سوره

آل عمران وعده می دهد که «إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا: اگر صبر کرده تقوا پیشه کنید، مکر و حيله آنان به شما ضرری نمی رساند.»

۴. پاداش اخروی و آموزش گناهان

آنچه از بهشت و پاداش های اخروی، برای انسان ها وعده داده شده است، همه در سایه تقوا و انجام واجبات الهی و پرهیز از محرمات است، بهشت برین با تمامی نعمت های بی پایانش برای پارسایان مهیا گردیده است که «أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۳۱/ق) بهشت را به اهل تقوا نزدیک سازند» اما آنچه که برای پرهیزکاران، چشم روشنی بزرگ است آن است که خداوند را با صفت رحمانیتش مشاهده خواهند نمود که فرمود «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» (۳۵/مریم) روزی که متقین را به سوی خدای رحمان به اجتماع محشور گردانیم» پس آنان در جایگاهی بس رفیع و منیع به محضر ربوبی راه یابند «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» در جایگاه صدق نزد مالک مقتدر» به وصال معشوق حقیقی برسند.»

و همچنین گناهایی که از آدمی سر می زند به مرور او را از درگاه الهی دور و دورتر می گرداند و قلبش را تاریک می سازد، اما خدای مهربان که پذیرای توبه بندگان است، در عین آنکه وعده آمرزش و محو گناهان می دهد. آنان را به رعایت حرمت او امر خویش فرا می خواند: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ» (۵/ طلاق) هر که تقوای الهی پیشه سازد، گناهان او را بپوشد و بیامرزد» از دیگر سوی آیه شریفه از بین رفتن گناهان و آثار آن ها را از پاداش هایی بر می شمرد که بر پرهیزگاری مترتب می گردد. پس هر آن که به مقام والای تقوا نایل آید و سعی در جبران گذشته خود نماید، با نور عبادت و اطاعت خالق خویش، تاریکی ها را از دلش برطرف ساخته و قدم در سعادت و رستگاری می نهد که فرمود «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَقَهَا» (شمس/۱۰) برآستی رستگار شد آنکه نفس خویش را

پاک گرداند»، از این رو خدای سبحان بندگان را به اجتناب از معاصی دعوت می کند تا آنان در سایه پارسایی به فلاح و رستگاری دست یابند چنانچه درایه (۲۰۰) سوره آل عمران فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: ای کسانی که ایمان آورده اید! (در برابر مشکلات و هوس ها) استقامت کنید و (در برابر دشمنان نیز) پایدار باشید (و دیگران را به صبر دعوت کنید) و از مرزها مراقبت کنید و از خداوند پروا داشته باشید، شاید که رستگار شوید.»

پیام سوم قرآنی: ذکر خداوند متعال

ذکر الهی یکی از پیام های عرفانی است که نه تنها ۲۰۰ مرتبه در قرآن آمده است بلکه سفارش مؤکد بر انجام و مراقب از آن گردید، از همین رو و در آیه (۴۱) سوره آل عمران خطاب به حضرت ذکریا می فرماید: «وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ: پروردگار خود را (به شکرانه ای این نعمت) بسیار یاد کن و هنگام شب و صبح او را تسبیح گوی.» و همچنین درایه (۲۰۵) اعراف می فرماید «اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ: پروردگارت را از روی خوف و تضرع، آهسته و آرام در دل خود و در هر صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش» و نیز درایه (۴۱) سوره احزاب آمده است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا: ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید.» برای اینکه نسبت به این دستور العملی قرآنی شناخت و معرفت لازم پیدا کنیم تابکار ببندیم بیان چند نکته لازم است:

۱. تعریف ذکر و تفاوت آن با ورد و دعا

مقصود از «ذکر» تلفظ کردن اسماء (یا الله تعالی)، صفات جمال (یا رحمان رحیم،

۲. مراتب ذکر الهی

اثر معنوی ذکر را بایست در مراتب ذکر جستجو کرد، چراکه از منظر آیات و روایات ذکر سه مرتبه دارد، و هر مرتبه از ذکر اثر خاص خودش را دارد:

الف. ذکر زبانی: مقصود از ذکر زبانی حمد و ثنای الهی، نجوا کردن (آهسته حرف زدن)، درد دل کردن، درخواست کمک از درگاه خدای سبحان و پناه بردن از شر شیاطین انس و جن به آن بازگاه مقدس است. ذکر زبانی گرچه نسبت به مراتب دیگر ذکر پایین تر است ولی در عین حال اثر خاص خودش را دارد ولی مهم این است که ذکر زبانی لقلقه زبان نشود و همراه با غفلت دل نباشد، بلکه ذکر زبانی نشان ذکر قلبی و ابراز مکنون دل باشد یا دست کم مقدمه ذکر قلبی گردد. «وَأذْكَرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُن مِنَ الْعَافِينَ»؛ (۵۵ / اعراف): پروردگارت را در دل خود، از روی تضرع و خوف، آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان، یاد کن و از غافلان مباش!»

ب. ذکر قلبی: مقصود از ذکر قلبی همان توجه قلبی به خدای سبحان است که دل را صفا و صیقل داده، جلوه‌گاه محبوب می‌کند و روح را تصفیه کرده، انسان را از قید اسارت نفس می‌رهاند. اگر قلب به تذکر محبوب و یاد حق تبارک و تعالی عادت کرد و با آن عجین شد، انسان را دگرگون می‌کند، بطوری که چشم، زبان، دست، پا و سایر اعضا، با ذکر حق انجام می‌گیرد و برخلاف وظایف، امری انجام نمی‌دهند. کامل‌ترین و بهترین مراتب ذکر نیز همین است که در همه مراتب انسانی، جاری شده و حکمش ظاهر و باطن و نهان و آشکارا در برگیرد و اگر ذکر زبانی نیز از نظر مکتب اسلام مطلوب است و به آن سفارش شده، سرش در آن است که زبان قلب گشوده شود و بحدی برسد که زبان، چشم، گوش و سایر اعضای بدن از قلب پیروی کنند تا

توابع، ستار، غفار طیب، حبیب) صفات جلال (یا قهار منتقم، متکبر) صفات افعال (یا خالق،، صانع) در هر حال، در هر مکان، در هر زمان است، از همین روست که درایه (۱۹۱) سوره آل عمران در توصیف متقین آمده است: «(۱۹۱) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا شُبْحَانِكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ: (خردمندان) کسانی هستند که ایستاده و نشسته و (خوابیده) بر پهلو یاد خدا می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین اندیشه می‌کنند (و از عمق جان می‌گویند): پروردگارا! این هستی را باطل و بی هدف نیافریده‌ای، تو (از کار عبث) پاک و منزهی، پس ما را از عذاب آتش نگهدار»

«ورد» همان ذکر و تلفظ و به زبان آوردن، اسماء، صفات، افعالی الهی است ولی با عدد خاص، و در زمان خاص و عدد خاص است که نبایست کم یا زیاد شود و این نشان می‌دهد که هر کلیدی با خاصی قفل بسته شده را باز می‌کند، مثل سه بار تکرار کردن «یارب، یارب، یارب» دعای کمیل، ده بار اسم جلاله «یا الله» و نیز اسماء معصومین عليهم السلام که مظهر اسماء الحسنی هستند در مراسم ویژه قرآن به سرگرفتن لیالی قدر از همین روست در روایت آمده است: «در روایات آمده: هر کس سی بار ذکر «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر» را با اخلاص بگوید و به مفاهیم بلند آن دل سپارد، خدا را فراوان یاد کرده است. و از امصادق علیه السلام رسیده که «هر کس تسبیح حضرت فاطمه فاطمه زهرا سلام الله علیهم را بگوید خدا را فراوان یاد کرده است: مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۰».

«دعا» همان تلفظ و به زبان آوردن اسماء، صفات، و افعال الهی است همراه با درخواست و مطالبه حاجت از پیشگاه خداوند متعال.

بدین وسیله دل برای ورود صاحب منزل، پاک و پاکیزه گردد.

ج. ذکر عملی: مقصود از ذکر عملی آنست که انسان در عمل، خدا را ناظر و شاهد اعمال و رفتار خود دانسته، هر جا که صحبت واجب باشد، آنجا حاضر بوده و هر جا که صحبت از محارم الهی، گناه و نافرمانی خدا باشد، غایب باشد و در حال گناه و نافرمانی دیده نشود. این نوع ذکر در آیات قرآن، به تعبیر گوناگون، در مورد اعمال انسانی به کار رفته است با توجه به این مراتب از ذکر است که امام العارفین امیر المؤمنین «وله و شیدایی ذکر» که همان اوج «ذکر لفظی، قلبی، عملی» است از حق تعالی مطالبه می کند و در فرازی از مناجات شعبانیه اینگونه مناجات می کند: «الهی وَّ اَلْهَمْنِیْ وَ لَهَا بِذِکْرِکَ الِیْ دِکْرِکَ: معبود من! شیدایی و شیفتگی به ذکر تو را الهام فرما»

۳. آثار عملی و کاربردی ذکر الهی

باتامل در آیات و روایات مربوط به ذکر می توان فهرستی از آثار عملی ذکر را استخراج و برداشت نمود به چند نمونه از مهمترین آثار ذکر را در اینجا می آوریم.

نخستین اثر عملی ذکر ایجاد تفکر و اندیشه کردن در عالم هستی و به هم رسیدن سلوک باطنی با سلوک فکری در وصول و لقاء به حضرت حق است، به این معنا ذکر لفظی مقدمه و بستری می شود که قلب را متوجه خدا و یاد حضرت حق نماید معنا و مضمون اسماء، صفات جمال و جلال، و صفات افعال تصور و ملاحظه نماید، ذکر قلبی مقدمه و زمینه می شود که عقل را وادار به مطالعه و تفکر در نظام هستی و آفرینش نماید و با چنین معرفت و شناخت سالک واصل الی الله شود از همین روست که درایه (۴۱) سوره آل عمران نتیجه و ثمره زکر را تفکر در عالم آفرینش دانسته و می فرماید: «الَّذِیْنَ یَذْکُرُونَ اللّٰهَ قِیَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلٰی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَكَّرُونَ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ

هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ: (خردمندان) کسانی هستند که ایستاده و نشسته و خوابیده بر پهلو یاد خدا می کنند و در آفرینش آسمان ها و زمین اندیشه می کنند (و از عمق جان می گویند): پروردگارا! این هستی را باطل و بی هدف نیافریده ای، تو (از کار عبث) پاک و منزهی، پس ما را از عذاب آتش نگهدار»

دومین ثمره عملی ذکر الهی «آرامش قلبی و روانی» است، چرا که منشاء ناامیدی، افسردگی، اضطراب، احساس تنهایی، نداشتن تکیه گاه مطمئن و قابل اعتماد است، اما ذکر الهی و به یاد خدا بودن و متصل شدن به غنی مطلق از نظر قلبی، و فکری آنچنان آرامش و طمأنینه در سرا سر وجود انسان به وجود می آید که حاضر نمی شود آن را با هیچ امری معامله کند، از همین رو درایه (۲۸) سوره رعد آمده است: «الَّذِیْنَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللّٰهِ اَلَا بِذِکْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ: (هدایت شدگان) کسانی هستند که ایمان آورده و دلهایشان به یاد خدا آرام می گیرد. بدانید که تنها با یاد خدا دلها آرام می گیرد.»

سومین ثمره عملی ذکر قدرت «دفع» در مقابل معصیت و «واکسینه» شدن در مقابل محرمات الهی است به این معنا ذکر الهی و قلبی آنچنان حوضچه وجودی انسان پر می کند که خدا را ناظر و حاضر در برابر خویشتن می بیند و چون خدا را حاضر می بیند، جرئت برجسارت در ارتکاب گناه از شخص گرفته می شود، با وجود قدرت برگناه مرتکب گناه نمی شود و گناه را از خود دفع می کند از همین روست در سوره اعلی پیوندی ظریف بین ذکر لفظی، قلبی و عملی ایجاد کرده و می فرماید: «قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ» (۱۵) «۱۴»: به راستی رستگار شد آن کس که خود را (از پلیدی ها) پاک گردانید. «۱۵» نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گذارد»

چهارمین ثمره ذکر قدرت «رفع» و توفیق توبه پیدا کردن از گناه است، به این معنا اگر از سر تقصیر یا قصور حریم و حرکت الهی را شکسته باشد و مرتکب

بِالْقُرْآنِ، فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْجَنَّةَ... وَ جَعَلَ دَرَجَاتِهَا عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ، فَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ قَالَ لَهُ: إِفْرَأُ وَأَزِقُّ، وَ مَنْ دَخَلَ مِنْهُمْ الْجَنَّةَ لَمْ يَكُنْ فِي الْجَنَّةِ أَعْلَى دَرَجَةً مِنْهُ مَا خَلَا النَّبِيِّونَ وَ الصِّدِّيقُونَ؛ بِر تُو بَاد قُرْآن؛ زِيْرَا خَدَاوْنِد بَهْشْت رَا أَفْرِيْد... وَ دَرَجَاتِ آن رَا بَه اَنْدَازَه آيَاتِ قُرْآن قَرَار دَاد. پَس هَرْكِه قُرْآن بَخْوَانْد، قُرْآن بَه او مِي گوِيْد: بَخْوَان وَ بِالارو. وَ هَرْكَس از اِيْن اَفْرَاد وَاْرِد بَهْشْت شُوْد دَر اَنْ جَاكْسِي بَلَنْد مَرْتَبَه تَرَاز او نَخْوَاهْد بُوْد مَگَر پِيَاْمَبْرَان وَ صَدِّيقَان .
«بحار، ج ۳۹، ص ۱۳۲»

۵. تدبرگام دوم انس با قرآن

هرچند در آیات و روایات «تلاوت قرآن» از اهمیت ویژه ای برخوردار است، و گام نخست انس و ارتباط باقرآن می باشد ولی آنچه که بیش از تلاوت، از نظر قرآن و روایات اهمیت دارد «تدبر» در آیات قرآن به هنگام تلاوت است که زمینه ارتباط باجان و روح قرآن را فراهم می کند از همین رو درایه (۲۹) سوره (ص) آمده است: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ: قرآن کتاب بابرکتی است که آن را به سوی تو (ای پیامبر) فرستادیم تا (مردم) در آیات آن تدبیرکنند و برای خردمندان تذکر است.»

همچنین درایه (۲۴) سوره مائده آمده است: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا: آیا در قرآن تدبیر نمی کنند یا بر قلب آن ها قفل است؟»؛ از حکمت تدبیر در آیات قرآن در این است که قرآن در چهار سطح قرار دارد و هرکس به تناسب استعداد و ظرفیت خودش می تواند آن سطح را فهم کرده پیام آن مرتبه را دریافت نماید و در متن زندگی اش راه دهد از همین روست امام سجاد علیه السلام می فرماید: «قرآن در چهار سطح قرار دارد که شامل عبارت، اشاره، لطایف و حقایق است. عبارت آن برای عوام، اشارت آن برای خواص، لطایف آن برای

معصیت و محرمات الهی شده باشد ذکر و یاد حضرت حق موجب می شود که توفیق توبه پیدا کند و از تور پهن شده شیطان و نفس رهایی پیدا کند و به آغوش حق تعالی برگردد از همین رو قرآن کریم درایه (۱۳۵) ال عمران با لطافت خاصی بین ذکر و توبه پیوند ایجاد نموده و می فرماید: «(۱۳۵) وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ ۗ» (افراد با تقوا) کسانی هستند که هرگاه کار زشتی انجام دهند و یا به خویشتن ستم کنند، خدا را یاد کرده و برای گناهان خود استغفار می کنند.»

۴. مراتب تلاوت و قرائت قرآن

تلاوت و قرائت قرآن می تواند در چهار مرتبه انجام بگیرد و هرکس در هر مرتبه و پ له ای از تلاوت قرار بگیرد از نظر معنوی و سلوک قلبی به همان اندازه و مرتبه انس و ارتباط با قرآن برقرار می کند و به همان مرتبه از اجزای سه می برد.
— **مرتبه اول:** این است قاری خودش را در برابر کتابی ببیند که ۱۱۴ سوره و شش هزار و دویست سی و شش آیه دارد و نیز وحی الهی است تصور دیگری ندارد و با همین قصد قرآن را تلاوت می کند.

— **مرتبه دوم:** تلاوت این است که قاری حجاب مکانی و زمانی را کنار بزند و انچنان ترقی پیدا کند، آیات را به گونه ای تلاوت نماید مثل اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله برایش می خواند.

— **مرتبه سوم:** از تلاوت قرآن به این است قاری به گونه ای قرآن را تلاوت نماید مثل این که می بیند جبرئیل آیات قرآن را بر پیامبر نازل می کند.

— **مرتبه چهارم:** این است قاری و تلاوت کننده به گونه ای قرآن را تلاوت کند مثل این که قرآن بر خوردش نازل می شود که برترین و والاترین مرتبه از ارتباط باقرآن همین مرتبه است از همین روست که امام سجاد علیه السلام فرمود: «علیک

اولیا و حقایقش برای انبیاست: کتاب الله عزوجل علی أربعة أشياء: علی العبارة، والإشارة، واللطائف، والحقائق. فالعبارة للعوام، والإشارة للخواص، واللطائف للأولياء، والحقایق للانبیاء: بحار، ج ۹۲ ص ۹۶۶)

پیام چهارم قرآنی: انس و ارتباط با قرآن

انس و ارتباط با قرآن یکی دیگر از پیام های مهمی قرآن است که بخشی از آیات قرآن و نیز روایات به آن اختصاص یافته است، برای اینکه این پیام حیات بخش قرآنی بطور همه جانبه مورد تحلیل قرار بگیرد بیان چند نکته لازم است:

۱. قرائت قرآن گام اول انس با قرآن

به سه دلیل گام نخست ارتباط و انس با قرآن از نظر خود قرآن «قرائت قرآن» است. به این معنا هر عارف و سالک و هر فرد متقی اگر بخواهد بداند تا چه میزانی در محضر قرآن حضور دارد و تا چه میزانی وصل به قرآن است و قرآن تا چه اندازه ای در سبک و متن زندگی وی جاری است باید آن را با میزان تعداد تلاوت قرآن تست نماید چراکه به دلایل متعدد گام اول در ارتباط انس با قرآن تلاوت قرآن است.

— **دلیل اول:** بر اینکه گام اول بر انس با قرآن تلاوت است ایه (۱۵۱) سوره مزمل. است، در این آیات خداوند به رسول خدا امر می کند بخشی از شب را به سحر خیزی و شب زنده داری اختصاص بده ولی این شب زنده داری بادوام معنوی پر نما نخست با تلاوت قرآن و سپس نافله و نماز شب، از همین رو می فرماید: «یا أَيُّهَا الْمَرْمُلُ (۱) قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا (۲) نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا (۳) أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا (۴): ای جامه به خود پیچیده. شب را جز اندکی، به پا خیز. نصف آن، یا اندکی از آن کم کن یا بر آن بیفزای و قرآن را با تأنی و

شمرده بخوان...»

— **دلیل دوم:** بر این که نخستین گام و عمومی ترین راه برای انسان با قرآن تلاوت است، برای اینکه ارتباط قطع نشود بلکه عینی تروجدی شود یک ماه دوازده ماه راکه ماه رمضان است اختصاص به تلاوت قرآن داده شد از همین رو امام رضا علیه السلام، فرموده است: «مَنْ قَرَأَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ كَانَ كَمَنْ حَتَمَ الْقُرْآنَ فِي غَيْرِهِ مِنَ الشُّهُورِ؛ هر کس ماه رمضان یک آیه از کتاب خدا را قرائت کند مثل این است که در ماه های دیگر تمام قرآن را بخواند: بحار ج ۹۳، ص ۳۴۱) و همچنین امام باقر (ع) فرمود: «لِكُلِّ شَيْءٍ رِبْعٌ وَ رِبْعُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضَانَ؛ هر چیزی بهاری دارد و بهار قرآن، ماه رمضان است. کافی، ج ۲، ص ۶۳۰) و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شهر رمضان شهر الله عزوجل، و هو شهر يضاعف الله فيه الحسنات، و يمحو فيه السيئات، و هو شهر البركة، و هو شهر الانابة، و هو شهر التوبة و هو شهر المغفرة، و هو شهر العتق من النار، و الفوز بالجنة. الافاجتنبوا فيه كل حرام، و اكثروا فيه من تلاوة القرآن، و سلوا فيه حوائجكم، و اشتغلوا فيه بذكر ربكم، و لا يكونن شهر رمضان عندكم كغيره من الشهور، فان له عند الله حرمة و فضلا على سائر الشهور، و لا يكونن شهر رمضان يوم صومكم كيوم فطرکم: ماه رمضان ماه خدای عزوجل می باشد، و آن ماهی است که خداوند کارهای نیک را در آن دو چندان کند و بدی ها را در آن محو سازد، ماه برکت، و ماه انابه و بازگشت، و ماه توبه و ماه آمرزش و ماه آزادی از آتش دوزخ، و کامیاب شدن به بهشت است.

«بحار، ج ۹۶، ص ۳۴۰»

— **دلیل سوم:** این است علی علیه السلام در خطبه متقین وقتی اوصاف پرهیزگاران و متقین را بیان کند یکی ۱۱۰ اوصاف متقین را تلاوت و قرائت قرآن بیان می کند و می فرماید: «أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَفْدَأْمَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلًا

از همین رو در روایات آمده است:

۱. امام صادق علیه السلام: سَكَى رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَجَعاً فِي صَدْرِهِ فَقَالَ اسْتَشْفِ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ: (کافی، ج ۲، ص: ۶۰۰) حضرت صادق (علیه السلام) از پدرانش (علیهم السلام) حدیث کند که مردی از درد سینه به پیغمبر صلى الله عليه وآله شکایت کرد، حضرت فرمود: «به وسیله قرآن شفا بجوی زیرا خدای عزوجل فرماید: «(و این قرآن) شفاء است برای آنچه در سینه ها است» (سوره یونس آیه ۵۷)».

۲. رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «۱ الْقُرْآنُ هُدًى مِنَ الضَّلَالِ وَ تَبَيَانٌ مِنَ الْعَمَى وَ اسْتِقَالَةٌ مِنَ الْعَثْرَةِ وَ نُورٌ مِنَ الظُّلْمَةِ وَ ضِيَاءٌ مِنَ الْأَحْذَاتِ وَ عِضْمَةٌ مِنَ الْهَلَكَةِ وَ رُشْدٌ مِنَ الْغَوَايَةِ وَ بَيَانٌ مِنَ الْفِتَنِ وَ بَلَاغٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَ فِيهِ كَمَالٌ دِينِكُمْ وَ مَا عَدَلَ أَحَدٌ عَنِ الْقُرْآنِ إِلَّا إِلَى النَّارِ». (اکافی، ج ۲، ص: ۶۰۱): قرآن راهنمای گمراهی است و بینائی از هر کوری است، و سبب گذشت از لغزشها است، و روشنی در هر تاریکی است، و در پیشامدها (و بدعتها) پرتوی است، و نگاهدارنده از هر هلاکتی است و ره جوئی در هر گمراهی است، و بیان کننده هر فتنه و اشتباهی است و انسانی را از دنیای پست به سعادهای آخرت رساند، و در آنست کمال دین شما، و هیچ کس از قرآن روگردان نشود جز بسوی دوزخ».

انقلاب روحی و روانی

دومین اثر عملی تلاوت و تدبر در قرآن برای شخص «انقلاب روحی» است. به این معنا ممکن است شخص از روی قصور یا تقصیر مرتکب معصیت و گناه شده باشد و این آلودگی قلب و جانش را میرانده و حیات معنوی را از او گرفته باشد اما اگر همین انسان مرده معنوی از طریق تلاوت و تدبر انس و ارتباط با قرآن برقرار کند به صورت شگفت انگیزی در او انقلاب ایجاد کرده و با تحول روحی تبدیل به انسان جدیدی خواهد شد که نمونه و مصداق روشن آن

يُحَرِّتُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَتِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَتُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَ تَطَلَعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَ طَلَّتُوا أَنَّهَا نُضِبَ أَعْيُنُهُمْ وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَضَعُوا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ طَلَّتُوا أَنَّ زَوْبِرَ جَهَنَّمَ وَ شَمِيقَهَا فِي أُصُولِ آدَانِهِمْ فَهُمْ حَائِنُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ مُفْتَرِشُونَ لِجَبَاهِهِمْ وَ أَكْفِهِمْ وَ رُكْبِهِمْ وَ أَظْرَافِ أَقْدَامِهِمْ يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ: پرهیزکاران در شب بر پا ایستاده مشغول نمازند، قرآن را جزء جزء و با تفکر و اندیشه می خوانند، با قرآن جان خود را محزون و داروی درد خود را می یابند. وقتی به آیه ای برسند که تشویقی در آن است، با شوق و طمع بهشت به آن روی آورند، و با جان پر شوق در آن خیره شوند، و گمان می برند که نعمت های بهشت برابر دیدگان شان قرار دارد، و هر گاه به آیه ای می رسند که ترس از خدا در آن باشد، گوش دل به آن می سپارند، و گویا صدای برهم خوردن شعله های آتش، در گوششان طنین افکن است، پس قامت به شکل رکوع خم کرده، پیشانی و دست و پا بر خاک مالیده، و از خدا آزادی خود را از آتش جهنم می طلبند»

۲. آثار عملی و کاربردی انس و ارتباط با قرآن

گفته شد ارتباط و انس با قرآن در دو سطح و در دو مرتبه «قرائت و تدبر» می تواند انجام بگیرد، این سطح از ارتباط و انس با قرآن چند اثر عملی و کاربردی در حوزه فکر و رفتار قاری و تدبر کننده دارد.

پیشگیری از آلودگی به گناه

نخستین اثر عملی انس و ارتباط با قرآن برای قاری «پیشگیری از آلودگی به گناه» است. به این معنا هر چه ارتباط و انس فرد و اجتماع با قرآن بیشتر باشد به همان اندازه در برابر آلودگی گناه و انحراف های فکری و اکسینه می شود نورانیتری که قرآن در قلب و فکر شخص پدید می آورد اجازه آلودگی را نمی دهد

فضیل بن عیاض است چراکه در داستان زندگی وی آمده است:

«در ابتدای جوانی یکی از راهزنان و سارقان و غارتگران و دزدان و بدکاران و هرزه گران و عیاشان مشهور زمان خود بود که هر کس اسم او را می شنید لرزه بر اندامش می افتاد که در آن زمان سلطان و خلیفه وقت خود هارون الرشید از دست او ناراحت بود و ترس داشت.

روزی از روزها سوار بر اسب آمد کنار نهری ایستاد تا اسبش آب بخورد که ناگهان چشمش به دختر بسیار زیبایی افتاد که مشک خود را بدوش گرفته و می خواست بیاید کنار نهر آب، آب بردارد. عشق و محبت آن دختر در قلبش رخنه کرد و چشم از آن دختر برداشت تا وقتی که دختر مشک را پُر آب کرد و راه خود را گرفت و رفت. به نوکران و بادمجان دور قاب چین هایش دستور داد تا او را تعقیب کرده و بعد به پدر و مادر و دختر خبر دهند که دختر را شب آماده کرده و خانه را خلوت نموده زیرا فضیل راغب آن زیبارو گشته فرستاده فضیل پس از تعقیب در خانه را زد و گفته های فضیل را به آن ها ابلاغ نمود. تا این خبر به گوش پدر و مادر دختر رسید بسیار ناراحت و متوحش و لرزان گردیدند چون چاره ای نداشتند یک عده از پیران و ریش سفیدان شهر را دعوت کردند و با آن ها مشورت نمودند که چه کنیم؟

آن ها گفتند: بیا و دختری را فدای یک شهر کن زیرا اگر فضیل به مقصود خود نرسد همه این شهر را به غارت برده و همه چیز را به آتش می کشد، پدر و مادر از روی ناچاری دختری را مهیا کرده و خانه را خلوت نمودند.

شب هنگام فضیل وارد شهر شد و قلاب و کمند انداخت از بالای دیوار و پشت بام به روی بام های دیگر رفت همینکه خواست وارد منزل معشوقه خود گردد یک وقت شنید صدائی می آید خوب که گوش داد شنید صدای قرآن می آید و یکی قرآن می خواند توجه خود را به این آیه جلب کرد: «الم یاءن للذین آمنوا

آن تخشع قلوبهم لذكر الله: آیا وقت آن نرسیده که قلب مؤمنان خاضع و خاشع گردد بذكر خدا (دیگر دست از گناه بردارند و بیاد خدا باشند): این آیه چنان در او اثر کرد که از نیمه راه از دیوار فرود آمد و زندگیش را دگرگون کرد و با کمال اخلاص و صفای دل گفت پروردگارا چرا نزدیک شده و هنگام خشوع رسیده.

حق گویی علیه خود

انسان باید حق طلب و حق گو باشد، البته سخت است که انسان در همه جا حق را مدار و محور قرار دهد؛ زیرا در بسیاری از موارد حق گویی و حق طلبی علیه خود شخص تمام می شود. اما انسانی که در مرتبه مکارم اخلاقی است، خود را نمی بیند چنانکه در مسئله ایثار این گونه است و از خود برای اهداف متعالی چون رضایت الهی در می گذرد. این گونه است که همواره رضایت خدایی را در نظر می گیرد و از خود عبور می کند حتی اگر در دنیا به ضرر و زیانش باشد در مواردی انسان ممکن است دست از حق گویی بردارد از جمله زمانی است که شخص منافع خود را در نظر می گیرد و می بیند که اگر سخنی بگوید علیه خودش تمام می شود. خداوند می فرماید بهتر آن است که این گونه رفتار نکنید، بلکه برای رسیدن به حق مطلق حتی اگر شده حق را بگویید هر چند به نفع شما نباشد و حتی به ضررتان تمام شود و به مال یتیم - جز به نحوی [هر چه نیکوتر] - نزدیک مشوید، تا به حد رشد خود برسند. و پیمانان و ترازو را به عدالت، تمام بیمائید خداوند می فرماید: هیچ کس را جز بقدر توانش تکلیف نمی کنیم و چون [به داوری یا شهادت] سخن گوئید دادگری کنید، هر چند [درباره] خویشاوند [شما] باشد. و به پیمان خدا وفا کنید. این هاست که [خدا] شما را به آن سفارش کرده است، باشد که پند گیرید. (انعام، آیه ۱۵۲) از دیگر مواردی که انسان از حق گویی دست برمی دارد، زمانی است که با دشمنی درگیر است. خداوند در این باره نیز می فرماید: ای

اسلام است آنگونه که برخی از مفسرین همین احتمال را داده اند و در ذیل آیه مبارکه روایات به همین مضمون نیز وارد شده است، و ممکن است مقصود عصر حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا له الفدا باشد که بعضی از آیات دلالت بر این معنادارند، و در برخی از روایات آمده است که مقصود از عصر نماز است، همانگونه که برخی از مفسرین احتمال داده مقصود از «عصاره» خلقت نظام هستی انسان کامل است، هر کدام از این احتمالات یا همه این احتمالات باشد راز و سراینکه حق تعالی سوگند خورده به این دلیل بوده است تا ذهن و فکر را وادار به تأمل و حساس نماید که امر ویژه و خطیری را در پیش رو دارند که غفلت از آن جایز نخواهد بود.

۲. خسارت و زیان از دست دادن عمر

در آیه دوم و با فرمودن: «آن انسان لفی خسر» همه مخاطبین قرآنی متوجه امر خطیری که برایش قسم خورده است می‌کند و آن در زیان بودن همه انسان ها است که اگر آن سرمایه مقدسی که بدون منت و زحمت و از آن در اختیارشان قرار داده است بهره برداری درست نکنند از دست خواهد رفت و قابل بازگشت نخواهد بود و آن سرمایه مشترک بین همه انسان ها «عمر» است که هر لحظه از دست می‌رود و قابل برگشت نیست اگر انسان ها نتوانند از هر لحظه عمرشان استفاده کنند قطعاً ضرر خواهند نمود، به دلیل اهمیت ویژه ای که عمر انسان دارد امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از اجداد طاهربینش روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ لَا يَزُولُ الْعَبْدُ قَدَمًا عَنْ قَدَمٍ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَنْ عُمُرِهِ فِيمَا أَفْتَاهُ وَ عَنْ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَ فِيمَا ذَا أَنْفَقَهُ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ: روز قیامت بنده قدم از قدم بر نمی‌دارد تا اینکه چهار سؤال از وی می‌شود: از عمرش که

کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید، و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است و از خدا پروا دارید، که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است. (مأئده، آیه ۸) پس کسی که اهل مکارم اخلاقی است به جای این که منافع شخصی را در نظر بگیرد دنبال منافع برتر الهی می‌رود و رضایت خداوند را می‌جوید حتی اگر به ضرر خود و حتی به نفع دشمن باشد. این اوج مکارم اخلاقی است که در آیات قرآن و روایات بیان شده است.

پیام پنجم قرآنی: توأسی در حلقه مؤمنین

توأسی در حلقه مؤمنین یکی از پیام های عملی و کاربردی و به روز قرآن کریم است که در سوره عصر آمده است و رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه الله خامنه ای به دلیل شرایط ویژه تحریم و فشارهای سخت دشمن نسبت به کشور و ملت در سال اخیر به در ایام مبعث سال ۹۹ یکی از موضوعاتی که به آن توصیه و سفارش مؤکد کردند که بایست فرهنگ سازی شود همین پیام و اصل قرآنی یعنی «توأسی در حلقه مؤمنین» است، برای اینکه این پیام قرآنی در سوره «والعصر» به درستی و همه جانبه مورد تفسیر، تحلیل و تطبیق قرار بگیرد بیان چند در راستای آیات مبارکه بسیار لازم و ضروری است.

۱. راز قسم به عصر در سوره عصر

آیه نخست سوره «والعصر» که مؤمنین را دعوت به «توأسی» در حلقه خودشان کرده است قسم و سوگند خوردن حضرت حق تعالی به عصر است از همین رو می‌فرماید «والعصر: سوگند به عصر» در اینکه مقصود از عصر در آیه چه عصری است، یک احتمال این است مقصود از «عصر» زمان بعثت پیامبر گرامی اسلام

جَوَابِكَ لِسَانِي، زبانم بند می‌آید، نمیتوانم جواب بدهم، وَ انْقَطَعَتْ حُجَّتِي، و استدلال من تمام میشود-انسان یک استدلالهایی پیش خودش دارد دیگر: «این کار را برای این کردم، برای آن کردم»، بعد [وقتی] هر یک از این‌ها را جواب میدهند، آدم دستش خالی میشود از استدلال - وَ طَاشَ عِنْدَ سُؤْلِكَ إِيَّائِي لُبِّي، و مغز من، دل من، روح من در مقابل این سؤالهای پیاپی که از من خواهد شد، حیران و سرگردان میماند؛ این جوری میشود. بنده این را خودم تجربه کرده‌ام»

۳. سعادت‌مندان در کسب عمر

در آیه سوم، چهارگروه از «سعادت‌مندان در کسب عمر را» از صنف زیان دیدگان در عمر که می‌تواند الگوی عملی برای همه باشد استثنا کرده و معرفی می‌نماید: **— گروه اول**، آن دسته از انسان‌های اند که انسانی فکرمی‌کنند نه حیوانی، به دنبال حیات طیبیه اند نه حیات سیئه، عرشی می‌اندیشند نه فرشی، نمی‌خواهند تهی و خالی بمانند اینان کسانی که باورمندند، حوضچه وجودیشان را از معرفت حضرت حق پر می‌کنند، و مؤمن به زندگی پس از مرگ، شریعت و دین می‌باشند.

— گروه دوم، همان گروه اول اند که زندگی را هدفمند می‌دانند که همان رسیدن به «لقاءالله» است، چراکه این کلام الهی است که درباره خلقت انسان می‌فرماید و این سلوک معنوی نیازمند به زاد و توشه است که «عمل صالح» آمیخته با اخلاص و رضای الهی است، چراکه حق تعالی خود فرموده: «فمن كان» از همین رو این دسته به لوازم عمل نموده و عمرشان را در کسب عمل صالح مصرف می‌کنند که در آیه سوم این دوگروه را اینگونه توصیف می‌کند. **— گروه سوم** همان گروه اول و دوم اند وقتی گردو غبار فتنه بلند می‌شود

در چه سپری ساخته؟ و جوانیش در چه راهی صرف کرده؟ و از مالش که از کجا آورده و به چه مصرفی رسانده؟ و از دوستی ما اهل بیت... جامع الاخبار، ص ۱۷۵، امالی الصدوق، ص ۳۹؛ خصال، ج ۱، ص ۲۵۳؛ تحف العقول، ص ۵۶. در تفسیر معنای قرآنی این آیه مبارکه است رهبر معظم آیه الله خامنه‌ای انقلاب می‌فرماید: «برادران و خواهران عزیز! قدر این موقعیت را بدانید و بدانید که بسیار زود گذر است؛ یعنی تا چشم به هم بزنیم، چهار سال گذشته. مثل عمرمان دیگر؛ عمر ما هم همین جور است؛ انسان به پشت سرش که نگاه میکند، میبیند این دوران مثل برق گذشت و خوشی‌ها، سختی‌ها، تلخی‌ها، شیرینی‌ها، لذتها، رنجها تمام شد. اگر در این طومار طولانی-حالا در مورد امثال حقیر هفتاد هشتاد ساله مثلاً فرض کنید- انسان توانسته باشد یک نقطه‌ای گذاشته باشد که بتواند محاسبه کند آن را پیش خدای متعال و امیدوی به آن داشته باشد، خب چه بهتر؛ اما اگر چنانچه در این طومار طولانی، کاری که بتوان از آن در مقابل خدای متعال دفاع کرد- [چون] انسان را محاسبه میکنند دیگر- نداشته باشیم، زندگی خواهد شد خسارت؛ همان «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ؛ إيمان و عمل صالح؛ اگر این عمل صالح و این ایمان در این مجموعه‌ای که از عمر ما گذشته است وجود داشته باشد، خب بله، خسارت نیست؛ به همان اندازه سود هست؛ [اما] اگر خدای نکرده نباشد یا انسان وقتی محاسبه میکند، ببیند میتوان در آن خدشه کرد و مناقشه کرد، آن وقت کار انسان خیلی مشکل است؛ خیلی. در دعای شریف ابی حمزه، حضرت [علی ؑ] عرض میکنند به خدای متعال: اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِذَا انْقَطَعَتْ حُجَّتِي وَ كَلَّ عَنْ جَوَابِكَ لِسَانِي وَ طَاشَ عِنْدَ سُؤْلِكَ إِيَّائِي لُبِّي؛ آن وقتی که تو از من سؤال میکنی، من جوابی ندارم به تو بدهم- تفحص میکنند از اعمال انسان؛ انسان باید بتواند جواب بدهد دیگر- كَلَّ عَنِ

شناخت حق از باطل، و شناخت باطل پیچیده و سخت می‌شود اهل ایمان به دلیل داشتن قدرت تشخیص حق را از باطل می‌شناسند و حاضرند در نصرت رساندن به حق نه تنها از مال بلکه از جانشان هزینه کنند

— گروه چهارم، همان گروه سه‌گانه پیشینند برای اینکه در کنار حق بمانند و کم نیاورند آیه مبارکه: (فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ «۱۱۲/هود» پس (ای پیامبر!) همان گونه که مأمور شده‌ای، استوار باش و (نیز) هر کس که با تو، به سوی خدا آمده است.) و آیه «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (۲۵۰): پروردگارا صبر و شکیبایی بر ما فروریز و قدمهای ما را ثابت و استوار بدار و ما را بر گروه کافران پیروزگردان» نقشه مشی سیاسی، الهی خود قرار داده و در دفاع از حق استقامت و صبر می‌کنند.

۴. راز توصیف ویژه اهل توأصی

هر چند «حق» و «صبر» مصداقی از همان ایمان و عمل صالح اند، راز مستقل آوردن این دو، توجه ویژه دادن مؤمنین به «حق و صبر» است، چراکه توأصی از باب تفاعل است و درجایی کاربرد دارد که دوطرف داشته باشد، ویژگی گروه سوم «اهل حق» گروه چهارم «اهل صبر» در این است که برای جمع خود حلقه مؤمنانه تشکیل می‌دهند و پیوسته یکدیگر به «حق» و «صبر» توصیه و سفارش می‌کنند که مبادا باگذشت زمان گرفتار نفسانیات شده از حق فاصله بگیرند و یاد راستقامت در مسیر خسته شان به دلیل نقش کلیدی که این اصل قرآنی «توأصی» در حلقه مؤمنین در برابر بحران‌ها دارد، رهبر معظم انقلاب اسلامی آیه الله خامنه‌ای در آخرین بیانات خود در سال (۹۹) به مناسبت مبعث فرمودند: در این جنگ نرم، دشمن دو حرکت را انجام دهد و دو هدف را دنبال می‌کند. یک اینکه این زنجیره توأصی به حق و صبر را قطع کند، دوم

اینکه حقایق را وارونه نشان دهد. حقایق عالم را به دروغ وارونه نشان دهند. اینکه توأصی به حق و صبر و این رشته را در بین مؤمنان قطع کنند، این چیز خطرناکی است. کاری کنند که مومنین همدیگر را توصیه نکنند، همدیگر را حفظ نکنند و به یکدیگر امید ندهند. اگر این جریان قطع شود خیلی خطرناک است و موجب می‌شود انسان‌ها احساس تنهایی و ناامیدی کنند و اراده‌ها ضعیف و امیدها کم‌رنگ شود. جرأت اقدام از دست برود. وقتی توأصی نبود این اتفاقات می‌افتد.

پیام ششم قرآنی: محاسن اخلاق و مکارم اخلاق

مکارم اخلاق و محاسن اخلاق یکی از پیام‌ها و درس‌های مهم اخلاقی قرآنی است، که انسانیت انسان، به متصف شدن انسان به این صفات حمیده و پسندیده دارد که امروزه خلاء و کمبود آن در روابط فردی، اجتماعی، خانوادگی بسیار احساس می‌شود، برای این که به میزان اهمیت پیام قرآنی «محاسن و مکارم اخلاق» در پی ببریم و این پیام قرآنی با همه جوانبش تحلیل شود، توضیح چند نکته لازم است:

۱. «تفاوت محاسن اخلاق با مکارم اخلاق»

هر چند در کتب اخلاقی و عرفان تفاوت زیادی بین «محاسن اخلاقی و مکارم اخلاقی» ذکر کردند، ولی روشن‌ترین تفاوت در این است محاسن اخلاق آن صفات حمیده و پسندیده ایست اگر انسان متصف به آن باشد نشانه برخوردار از حس اخلاق است و اگر فاقد آن باشد نشانه از سوء و بدی اخلاق است، و در مقابل «مکارم اخلاق» به این است اگر شخص متصف به این صفت باشد نشانه بزرگواری، بزرگی و تعالی روح شخص است، و حکایت از این دارد

که صاحب مکارم اخلاق نفس کشی کرده است تا به این مرتبه از اخلاق برسد، بهترین تمثیلی که بتوان با تامل در آن تفاوت (محاسن اخلاق) را با (مکارم اخلاق) بازشناخت تمثیلی است که علامه محمد تقی جعفری اینگونه توضیح می دهند:

کسی کفشش را برای تعمیر نزد کفاش می برد. کفاش با نگاهی می گوید این کفش سه کوک می خواهد و هر کوک مثلاً ده تومان و خرج کفش می شود سی تومان. مشتری هم قبول می کند. پول را می دهد و می رود تا ساعتی دیگر برگردد و سوار کفش تعمیر شده بشود. کفاش دست به کار می شود. کوک اول، کوک دوم و در نهایت، کوک سوم و تمام ...، اما با یک نگاه عمیق در می یابد اگرچه کار تمام است، ولی یک کوک دیگر اگر بزند عمر کفش بیشتر می شود و کفش، کفش تر خواهد شد. از یک سو، قرار مالی را گذاشته و نمی شود طلب اضافه کند و از سوی دیگر، دودل است که کوک چهارم را بزند یا نزند. او میان نفع و اخلاق، میان دل و قاعده ی توافق، مانده است. یک دوراهی ساده که هیچ کدام خلاف عقل نیست.

اگر کوک چهارم را نزند، هیچ خلاقی نکرده اما اگر بزند، به رسالت هزار پیامبر تعظیم کرده. اگر کوک چهارم را نزند، روی خط توافق و قانون راه رفته اما اگر بزند، صدای لیبیک او، آسمان اخلاق را پر خواهد کرد.

در این تمثیل کفش دوزا این که سه کوک را بر اساس قرارداد انجام داد از کارش کم نگذاشت و کم کاری نکرد، کاری اخلاقی کرد و از اخلاق حسنه برخوردار بود، ولی کوک چهارم به کفش زد و ماندگارش کرد و به ندای دل پاسخ داد و در محاسبات مادی نماند نشان از تعالی و بزرگواری روحی دارد که همان مکارم اخلاق است، امروز جامعه محتاج به این کوک چهارم است»

۲. دلایل آراسته شدن به مکارم اخلاق

به دلایل متعدد متصف شدن هر مسلمان متشرع به ضوابط و چارچوب اسلامی و قرآنی وظیفه و تکلیف است و در راس همه درس ها و پیام ها از هر فرصتی استفاده کرده و با ریاضت کشیدن و نفس کشی خود آراسته به (محاسن اخلاق) و (مکارم اخلاق) بنماید.

نخستین دلیل بر متصف شدن به «مکارم اخلاق» آنست قریب به یک چهارم از آیات قرآن کریم توصیه و تاکید بر متصف شدن هر مسلمان به صفات حمیده و اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی است. از همین رو (۴۷۵) آیه قرآن به اخلاق اجتماعی و ۳۷۵ آیه به اخلاق فردی اختصاص دارد و همین دلیل برای این معناست که مکارم اخلاق از سایر فرائض واجبات اسلامی است و هر انسان مسلمان به همان اندازه مکلف به انجام واجبات است به همان مرتبه وظیفه دارد مکارم اخلاق را بشناسد و آن را در خود نهادینه کند.

به همین دلیل رسول الله ﷺ در خطبه شعبانیه مکارم اخلاق را بهشت ساز دانسته و می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ حَسَنَ مِنْكُمْ فِي هَذَا الشَّهْرِ خُلِقَ كَانُ لَهُ جَوَازًا عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَنْزِلُ فِيهِ الْأَقْدَامُ، وَمَنْ خَفَّفَ فِي هَذَا الشَّهْرِ عَمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْهُ حِسَابَهُ، وَمَنْ كَفَّ فِيهِ شَرَّهُ كَفَّ اللَّهُ فِيهِ غَضَبَهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَمَنْ أَكْرَمَ فِيهِ يَتِيمًا أَكْرَمَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَمَنْ وَصَلَ فِيهِ رَحِمَهُ وَصَلَهُ اللَّهُ مَبْرَحَمَتِهِ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَمَنْ قَطَعَ رَحِمَهُ قَطَعَ اللَّهُ عَنْهُ رَحِمَتَهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ! ای مردم! هر کس اخلاقش را در این ماه، نیکو سازد، برای او وسیله عبور از صراط خواهد بود، در آن روز که گام ها بر صراط می لغزد؛ و هر کس در این ماه بر بردگان خود آسان بگیرد، خداوند حساب او را سبک خواهد گرفت؛ و هر کس در این ماه، شر خود را [از دیگران] باز دارد، خداوند در روز دیدارش، غضب خویش را از او باز خواهد داشت؛ و هر که در این ماه، یتیمی را گرامی بدارد، در روز دیدار، خداوند، گرامی اش خواهد داشت؛ و هر که در آن بخویشاوند خود نیکی کند، در روز دیدار،

خداوند با رحمتش به او نیکی خواهد کرد؛ و هر کس در آن از خویشان خود ببرد، خداوند در روز دیدار، رحمتش را از او قطع خواهد نمود»

پیام هفتم قرآنی: امید و امیدواری

«رجاء و امید» از پیام های مهم و سرنوشت ساز قرآنی و سیره نبوی و علوی و از آموزه های و حیانی است که انسان ها در هر دوره و زمان، به خصوص بشر این عصر به ویژه امت اسلامی در شرایط موجود سخت محتاج و نیازمند به آن خواهد بود، برای اینکه این پیام قرآنی همه جانبه مورد تحلیل قرار بگیرد توضیح چند نکته بهم پیوسته بسیار لازم و ضروری است؛

۱. اهمیت و ضرورت امید و امیدواری

در میزان اهمیت و ضرورت امید و امیدواری را می توان از تعبیراتی و مشخصه هایی که در لسان و زبان آیات و روایات آمده است به آسانی فهم کرد و دریافت، چراکه در آیات و روایات سه تعبیر و سه مشخصه قابل تامل و درنگ نسبت به امیدواران در زندگی و به آینده و همچنین سرخوردگان و مایوسان از زندگی و نسبت به آینده است.

— **مشخصه اول؛** امیدواران به زندگی و نسبت به آینده کد و نشانه از ایمان و برخوردار از پشتوانه عظیم معنوی است، در مقابل یاس و ناامیدی نشانه کفر و بی ایمانی شخص خواهد بود، اولیاء الهی کسانی اند هم خود در مقابل بحران ها مایوس نمی شوند و هم دیگران را مایوس نمی کنند از همین رو در آیه (۸۷) سوره یوسف حضرت یعقوب خطاب به فرزندانمش می گوید:

«يَا بَنِيَّ ادْهَبُوا فَتَحَسَّبُوا مِنْ يُوْسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِنَّهٗ لَا يَيْئَاسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكٰفِرُوْنَ: ای پسرانم! (بار دیگر به مصر) بروید و از یوسف

و برادرش جستجو کنید و از رحمت خداوند مایوس نشوید، حق این است که جز گروه کافران، از رحمت خداوندی مایوس نمی گردند».

— **مشخصه دوم؛** این است امیدواران به زندگی و به آینده زندگی عالمان، آگاهان، و نسبت به خود ا فرهیختگان اند که در برخورد با بحران ها پیوسته به دنبال راهکار خروج از بحران اند ولی ناامیدانه جماعتی جاهل و نادانند که در برخورد با بحران خود را درین بست دیده و راهکار خروج از بحران را در خود کشی و حذف خود جستجو می کنند از همین روست امام علی علیه السلام «امیدواران و ناامیدان را این گونه توصیف می کند: «الْفَقِيْهُ كُلُّ الْفَقِيْهٍ مَنْ لَمْ يَقْنَبِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ، وَلَمْ يُؤْيِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ، وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللّٰهِ؛ فقيه به تمام معنا، کسی است که مردم را از رحمت خدا نومید نگرداند و از فضل و بخشایش خدا، مایوسشان نسازد و از مکر و عذاب خدا هم آسوده خاطرشان نکند: نهج البلاغة: الحکمة ۹۰».

— **مشخصه سوم،** امید و امیدواری به زندگی و آینده زندگی، به معنای حسن ظن داشتن به خدا و او را در هر حال در زندگی دیدن و به وی اعتماد کردن است، ولی ناامیدی به معنای سوء ظن داشتن و به وعده های حق تعالی و مؤمن نبودن و همسو شدن با منافقین و کفار، جهنم و عذاب الهی را خریدن است، چراکه حق تعالی در سوره فتح آیه (۶) می فرماید: «وَيَعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ الطَّائِفِينَ بِاللّٰهِ ظَنَّ السُّوْءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوْءِ وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ اَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيْرًا: و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خداوند گمان بد دارند، (و می گویند خداوند پیامبرش را یاری نخواهد کرد)، عذاب کند، بدی بر آن ها احاطه کرده است، خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته و برایشان جهنم را آماده کرده است که بد سرانجامی است.»

فشار معیشتی و تنگنای اقتصادی

اگر منشاء ناامیدی، سرخوردگی، حس شکست و زمین گیر شدن « فشار معیشتی، و تنگنای اقتصادی» باشد، قرآن کریم راهکارش کسب تقوا و توکل به خدا می داند که اگر شخص زندگی پاک داشته باشد در فشارهای معیشتی به خدا توکل داشته باشد حق تعالی گشایشی را در زندگی وی ایجاد می کند که نداند چگونه راه بسته باز شده است و از چه طریقی قفل بسته شده معیشتی باز شده است از همین رو درایه: «وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۳/ طلاق)»؛ و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد؛ و هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است! « کسانی که چنین راهکاری را در زندگی تجربه کرده اند، فراوانند فقط چند مورد را در اینجا می آوریم:

۱. «مفسرین گویند: که این قسمت از آیات «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» درباره عوف بن مالک الاشجعی آمده که مردی فقیر و بی چیز بود و پسری داشت که مشرکین او را اسیر کرده بودند. عوف نزد رسول خدا ﷺ آمد و از درد اندرونی خویش به خاطر اسارت فرزند و فقر و بی چیزی می نالید. پیامبر او را تسکین داد و در عین حال فرمود: امشب در خانه ما هیچ برگ و توشه ای جز یک مد طعام یافت نمی شود سپس فرمود: ای عوف، صبر کن و پرهیزکار باش و زیاد کلمه «لا حول و لا قوة الا بالله» را بر زبان جاری ساز. عوف به خانه خویش برگشت و به اهل خویش گفت: رسول خدا ﷺ ما را به تقوی و صبر امر فرموده و نیز فرمود: به گفتار «لا حول و لا قوة الا بالله» زیاد بپردازیم. اهل وی گفتند: نیکو مدوائی و بهترین مرهمی است که پیامبر به ما داده اینان به دستور رسول خدا ﷺ عمل کردند. چندی

از همین رو امام علی عليه السلام در مناجات شعبانیه - می فرماید: «إلهي لم أسلظ على حسن ظنِّي فَنُوطَ الْإِيَّاسِ، وَ لَا انْقَطَعَ رَجَائِي مِنْ جَمِيلِ كَرَمِكَ! نو میدی و یأس را برگمان نیکم [به تو] چیره نمی گردانم و امیدم را از بزرگواری و بخشش زیبای تو، نمی بُرم»

۲. راهکارهای تقویت نمودن امید و امیدواری

قرآن کریم به تناسب بحرانی که ممکن است هر انسانی با آن روبرو شود و احساس تنهایی و بی پناهی کند راهکاری را در پیش وی قرار داده تا از ناامیدی خارج شده و با قرآنی درمانی امید به زندگی و آینده زندگی پیدا کند، که چند راهکار قرآنی را در اینجا می آوریم:

بحران اخلاقی

اگر بحرانی که انسان با آن روبرو شده است احساس شکست، بن بست، و سرخوردگی و بی هویتی می کند «بحران اخلاقی» باشد، به این معنا از سر تقصیر و قصور ریز و درشت، بزرگ و کوچک محرمات الهی را مرتکب شده و در لجنزار معصیت گرفتار شده است، از همین جهت احساس می کند از نظر حق افتاده است و جهنم رفتنش قطعی است و کاملاً مایوس از رحمت الهی است، قرآن کریم راهکار برای رهایی از ناامیدی، و امیدوار شدن به مغفرت و رحمت الهی را «توبه» و بازگشت از گناه معرفی میکند، و یأس از مغفرت الهی و قبولی توبه را مذمت کرده و گناه دیگر می داند از همین رو می فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵۳/ زمر)» بگو: «ای بندگان من که بر نفس خویش اسراف (و ستم) کرده اید! از رحمت خداوند مایوس نشوید، همانا خداوند همه ی گناهان را می بخشد، زیرا که او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

نگذشت که پسر عوف باگله ای ازگوسفندان و قطاری از شتران بازگشت و به پدرش گفت: کسی که مرا اسیر نموده بود، او را غافلگیر کردم و در حال غفلت اوگوسفندان و شتران او را به غنیمت آوردم. عوف نزد پیامبر رفت و سؤال کرد که آیا این گوسفندان بر او حلال است یا نه؟ پیامبر فرمود: بلی بر شما حلال است سپس این آیات نازل گردید: -تفسیر نمونه جلد ۲۴»

۲. در کتاب «اقلیم خاطرات» فاطمه طباطبایی همسر سید احمد خمینی آمده است: یکی از شب‌ها صحبت به این مسئله کشیده شد که گاهی اموری غیر منتظره رخ می‌دهد و انسان امدادهایی را می‌بیند و شگفت‌زده می‌شود و هرچه می‌اندیشد جز لطف الهی چیزی نمی‌بیند. امام با تأکید بر این مطلب، ماجرای خرید خانه را در قم تعریف کردند و گفتند: خانه‌ای در محله یخچال قاضی اجاره کرده بودیم. این خانه چندمین خانه اجاره‌ای بود که تعویض می‌کردیم؛ زیرا صاحب خانه یا قصد فروش خانه‌اش را می‌کرد یا به دلایل دیگر، مجبور به اجاره خانه دیگری می‌شدیم. یک روز صاحب خانه آمد و گفت: مشکلی دارم و باید این خانه را بفروشم و شما برای تخلیه چند روز فرصت دارید. من در حال خروج از خانه با خون سردی به خانم گفتم: الان صاحب خانه آمد و گفت که خانه را تخلیه کنید. خانم از شنیدن این سخن برخلاف بارهای پیشین ناگهان با ناراحتی نشستند و گفتند که من دیگر نمی‌توانم. از این همه جابه‌جایی و خانه عوض کردن خسته شدم.

امام افزودند: حقیقت این بود که گمان نمی‌کردم، جابه‌جایی خانه برای خانم کار دشواری باشد؛ زیرا خانم هرگز اظهار ناراحتی نکرده بود. چیزی نگفتم و با اندوه بیرون رفتم.

ظهر که برگشتم خانم به آرامی از من پرسید: چرا صاحب خانه می‌گوید تخلیه کنیم؟ گفتم: صاحب خانه به پول احتیاج دارد و می‌خواهد اینجا را بفروشد.

خانم چیزی نگفتند، اما من از ناراحتی خانم به شدت اندوهگین شدم. عصر همان روز، پس از پایان درس در صحن حضرت معصومه علیها السلام نشسته بودم. دو نفر نزد من آمدند و پرسیدند: ببخشید، آقا سید روح‌الله خمینی شما هستید؟ گفتم: بله. گفتند: ما از اصفهان آمده‌ایم و می‌خواهیم به زیارت عتبات مشرف شویم. مقداری پول داریم و می‌خواهیم آن را نزد شما امانت بگذاریم. اگر مقدر شد از عتبات هم به مکه می‌رویم که نزدیک یک سال طول می‌کشد، اگر هم نرفتیم شش ماه دیگر برمی‌گردیم. پرسیدم چرا مرا انتخاب کرده‌اید؟ گفتند: از هر کس که پرسیدیم: پول را نزد چه کسی امانت بگذاریم؟ شما را معرفی کردند من گفتم: نمی‌پذیرم. آن‌ها اصرار کردند که ما مسافریم و به همین منظور از اصفهان به قم آمده‌ایم. با پذیرش این امانت مشکل ما برطرف می‌شود. من پذیرفتم. بلافاصله چهره خانم در نظرم مسجم شد و تعویض خانه و... به فکر رسید که ممکن است این پول بتواند مشکل خانه را حل کند.

از این رو به آن‌ها گفتم: آیا مجاز هستم در پول تصرف کنم؟ گفتم: یعنی آن را خارج کنم و هنگام بازگشت شما همان مقدار را به شما برگردانم. آن‌ها هم گفتند: بله، اختیار آن را دارید. پول را گرفتم و نه یک ریال کمتر و نه یک ریال بیشتر. آن‌ها رفتند و من نزد صاحب خانه رفتم و اولین قسطی را که لازم داشت، به او دادم.

پس از آن با خود گفتم: باید به فکر این پول باشم تا هنگام بازگشت آن‌ها آماده باشد. فردای آن روز، توسط مسافری که از مشهد آمده و راهی خمین بود به آقای پسندیده پیغام دادم که ملک مرا بفروشد و پولش را برایم بفرستد. اما به طور معمول، چند ماه طول می‌کشید تا ملک فروش رود. مسافر به خمین رفته و پیغام را رسانده بود آقای پسندیده که تا آن لحظه چنین درخواستی را از من نشنیده بود، فهمید که در وضع دشواری قرار گرفته‌ام؛ بنابراین همسر

ایشان (همدم خانم) متقاضی خرید خانه می‌شود. اتفاقاً فردای همان روز، یکی از اهالی خمین که قصد زیارت مشهد را داشت، برای خداحافظی نزد آقای پسندیده می‌رود. ایشان هم مقداری پول به او می‌دهد و می‌گوید: در قم به دست حاج آقا روح‌الله برسان و بگو همسر من خریدار ملک شماست. این مقدار موجود بود و در فرصتی دیگر باقی را خواهم فرستاد. وجه ارسالی درست به اندازه همان مبلغ امانت داده شده بود. پول را گرفتم و زیر تشک گذاشتم. طولی نکشید، آن دو اصفهانی که رفته بودند تا دست کم شش ماه دیگر برگردند، وارد شدند و سلام کردند و گفتند: مقدمات سفرمان آماده نشد و نتوانستیم برویم. آمده‌ایم تا امانت خود را پس بگیریم. من هم دست کردم زیر تشک و پول را به آن‌ها دادم. آن‌ها هم تشکر و خداحافظی کردند و رفتند. مبهوت در فکر فرو رفتم که اگر این پول از خمین به دست من نرسیده بود، نزد آن‌ها شرمنده می‌شدم و همین‌طور اگر امانت آن‌ها نبود من تصمیم به خرید خانه نمی‌گرفتم و خانه را تخلیه می‌کردم.»

فشارهای دشمن در جنگ نظامی

اگر منشاء احساس شکست، ناامیدی فشارهای نظامی باشد که در محاسبات ظاهری سپاه دشمن از نظر عده «تعداد نفرات» عده «امکانات، تجهیزات، تسلیحات» دست برآورد، در چنین موردی راهکار قرآنی در خروج از ناامیدی ویاس آنست سپاه حق بایست باور داشته باشد در ورای این محاسبات ظاهری قدرت نامرئی و غیبی وجود دارد که دشمن در محاسبات خودش آن را ملاحظه نمی‌کند و ان «نصرت الهی» و «امداد غیبی» است که وقتی ظاهر می‌شود قوی‌ترین سپاه دشمن را ادار به هزیمت و شکست می‌کند، و قرآن کریم خطاب به مجاهدین اسلامی می‌گوید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُؤَيِّتْ أَفْئِدَتَكُمْ (۷/ محمد): ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر خدا را

یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌سازد.» از همین روست که رهبر معظم انقلاب حضرت آیه الله خامنه ای می‌فرمایند: «من بارها از قول امام (رضوان الله علیه) نقل کرده‌ام که فرمودند: من از اولی که وارد این قضیه شدیم، دیدم - یا احساس کردم - یک دست قدرتی دارد کارها را پیش میبرد. حقیقتاً همین جور است؛ و این را ایشان به من فرمودند. انسان این دست قدرت الهی را می‌بیند. البته این دست قدرت الهی، قوم و خویشی‌ای با ما ندارد: «من كان لله كان الله له: هر که برای خدا باشد، خدا هم برای اوست: بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۷۹، ص ۱۹۷» «إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ: محمد ایه / ۷»، «و لِيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ: حج آیه / ۴۰» - باید در خدمت این راه باشیم؛ خالصانه؛ آنچه که داریم، بیاوریم میدان و برای این راه تقدیم کنیم؛ تلاشمان و کارمان را برای این راه تقدیم کنیم. خدای متعال هم تفضل خواهد کرد؛ لطف خواهد کرد؛ امروز هم همین کار شده و خدای متعال تفضل کرده و سنگ دشمن به سوی خودش برگشته؛ تیرش کمانه کرده به طرف خودش؛ و نتوانستند از توطئه‌ای که کردند، طرفی ببندند (دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۸۸/۷/۲).

ایستادگی و پیروزی در مقابل قدرت‌های بزرگ دنیا، احتیاج به نیرویی بزرگ دارد. مسلمانان باید توجه به نیرویی داشته باشند که آن‌ها دارند و دشمنان ندارند، و آن عبارت است از قدرت خداوند متعال که حمایت‌کننده از جامعه مسلمانان است. طبیعی است که این قدرت الهی در کشورهای اسلامی مداخله می‌کند، و به آن‌ها نصرت اهدا می‌کند که به او توکل نمایند، و با ایمان به نصرت او پیش بروند. اگر این اعتماد به خدا در دنیای اسلام باشد وجود دشمنان از آن جا ریشه‌کن می‌شود: دیدار فرماندهان و مسئولان سپاه»

پیام هشتم قرآنی: مواسات و ایثار

«مواسات و گذشت» پیام دیگر قرآنی است که بخشی از آیات قرآن کریم به آن اختصاص یافته است، هرچند مواسات در همه انسان‌ها به حکم این که انسان اند و از روحیه رقت و دل‌سوزی برخوردارند، باشدت و ضعف وجود دارد، ولی مواسات قرآنی مدل و سبک خاصی از مواسات است که در هیچ فرهنگی مذهب و کشوری جز فرهنگ و مذهب اسلامی این مدل از مواسات وجود ندارد فهم دقیق از مواسات قرآنی زمانی امکان پذیر است که چند نکته به درستی توضیح داده شود.

— **نکته اول**، این است در فرهنگ قرآنی «مواسات» و دستگیری از نیازمندان حلقه وصلی بین «وجه‌اللهی باوجه‌الخلقی» و «وجه‌الخلقی باوجه‌اللهی» است. به این معنا اسلام می‌خواهد جامعه و مردمی را تربیت کند که از درون و باطن امور عبادی چون نماز، حج و روزه نگاه به مستمندان به عنوان عیال‌الله داشته باشند و از وجه‌اللهی به وجه‌الخلقی برسند، در همان حال دستگیری از مستمندان نیز جنبه انسانی نگیرد بلکه این وجه‌الخلقی نیز جنبه وجه‌اللهی گرفته، رضا و خشنود خواهد بود بزند از همین روست قرآن کریم از یک طرف «مواسات و انفاق» را که جنبه وجه‌الخلقی دارد در کنار نماز و شب زنده داری که جنبه وجه‌الخلقی دارد می‌گزارد و می‌خواهد از درون وجه‌اللهی مؤمنان به «مواسات» برسند و می‌فرماید: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۱۶/سجده) (مؤمنان، به هنگام شب،) پهلوه‌ها ایشان از بسترها دور می‌مانند (و) پروردگارش را از روی بیم و امید می‌خوانند، و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.» و نیز می‌فرماید: «(إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ (۲۹/فاطر) همانا کسانی که کتاب خدا را تلاوت

می‌کنند و نماز برپا می‌دارند و از آن چه ما روزیشان کرده‌ایم، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند، به تجارتی دل بسته‌اند که هرگز زوال نمی‌پذیرد.»

از همین رو امام صادق علیه السلام در پاسخ هشام حکمت روزه داری را این چنین بیان می‌فرماید: «إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الصِّيَامَ، لِيَسْتَوِيَ بِهِ الْغَنِيُّ وَالْفَقِيرُ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْغَنِيَّ لَمْ يَكُنْ لِيَجِدْ مَسَّ الْجُوعِ، فَيَرْحَمَ الْفَقِيرَ. لِأَنَّ الْغَنِيَّ كَلَّمَا أَرَادَ شَيْئًا قَدَّرَ عَلَيْهِ فَأَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُسَوِّيَ بَيْنَ خَلْقِهِ، وَأَنْ يُذِيقَ الْغَنِيَّ مَسَّ الْجُوعِ وَالْأَلِيمِ، لِيَرِقَّ عَلَى الضَّعِيفِ فَيَرْحَمَ الْجَائِعَ: (من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۷۳) برآستی خداوند روزه را واجب کرده تا به وسیله آن بین اغنیا و فقرا مساوات و برابری وجود آید، و این برای آن است که ثروتمندانی که هرگز درد گرسنگی را احساس نکرده‌اند، به فقرا ترحم نمایند. زیرا اغنیا هرگاه (خوردن و آشامیدن را) اراده نمودند (و هوس هر نوع مأكولات و مشروبات کردند) برایشان میسر است، پس خداوند تبارک و تعالی (روزه را واجب نمود) که بین بندگان از فقیر و غنی، برابری به وجود آورد، و این که سرمایه داران مسلمان درد گرسنگی را لمس نمایند، تا برضعفاء رقت آورند، و برگرسنگان عالم ترحم نمایند»

— **نکته دوم**، «مرضاه الله» و «وجه الله» را که جنبه وجه‌اللهی دارد کنار مواسات و انفاق قرار داده و می‌گوید مؤمنان از باطن همین امر وجه‌الخلقی به «مرضات الله» و «وجه الله» می‌رسند از همین روست که می‌فرماید:

«وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۶۵/بقره) و مثل کسانی که اموال خود را در طلب رضای خداوند و استواری روح خود انفاق می‌کنند، همچون مثل باغی است که در نقطه‌ای بلند باشد (و از هوای آزاد بحد کافی بهره بگیرد) و باران‌های درشت به آن برسد و میوه‌ی خود را دو چندان بدهد.» و همچنین درایه (۲۷۲) سوره

پیام نهم قرآنی: حسن معاشرت خانوادگی

«حسن معاشرت خانوادگی» پیام بسیار مهم، کلیدی و سرنوشت ساز قرآنی است، چراکه خانواده سالم پایه ساختن جامعه سالم خواهد بود و نمی‌شود «جامعه سالم» بدون «خانواده سالم» داشت، ولی نکته مهم و کلیدی این است، خانواده سالم با «حسن معاشرت» بین اعضای خانواده امکان پذیر خواهد بود، برای اینکه تحلیل همه جانبه ای از این پیام قرآنی در ساختن «خانواده سالم» برای ساختن «جامعه سالم» داشته باشیم بیان چند نکته لازم است.

بقاء نسل و آرامش بین زوجین

قرآن کریم فلسفه ازدواج را «بقاء نسل» و ایجاد «آرامش و الفت» بین دو جنس زن و مرد دانسته است، از همین روایک طرف درآیه «۱» سوره نساء غرض و فلسفه از خلقت زوجیت را تکثیر نسل دانسته و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، آن کس که شما را از یک نفس آفرید و همسرش را نیز از جنس) او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را (در روی زمین) پراکنده ساخت و از خدایی که (با سوگند) به او از یکدیگر درخواست می‌کنید، پروا کنید. و (نسبت) به ارحام نیز تقوا پیشه کنید (و قطع رحم نکنید) که خداوند همواره مراقب شماست» و در آیه ۱۱ سوره شوری نیز می‌فرماید: «فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» آفریننده آسمان‌ها و زمین، برای شما از خودتان همسرانی قرار داد و از چهار پایان نیز جفت‌هایی، به این وسیله شما را کثیر می‌کند. او را هیچ

خوبی است، ولی اگر آن‌ها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید، پس این برای شما بهتر است و قسمتی از گناهان شما را می‌زداید و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.»

— **سومین ملاک** در مواسات و انفاق اسلامی «طیب بودن» جنس انفاق است. به این معنا انفاق و مواسات ارزش دارد و به انفاق کننده ارزش و بها می‌دهد و مواساتش جان می‌دهد و ملکوتی می‌شود جنس انفاق از چیزی باشد که انفاق کننده برای خودش می‌پسندد نه آن چیزی که از ارزش افتاده و بی مقدار و بنجل شده است، از همین رو در آیه (۲۷۶) سوره بقره آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِأَخِيذِهِ إِلَّا أَنْ تُعْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَنِّي حَمِيدٌ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از پاکیزه‌ترین چیزهایی که بدست آورده‌اید و از آنچه ما برای شما از زمین رویانیده‌ایم، انفاق کنید و برای انفاق به سراغ قسمت‌های ناپاک (و پست) نروید، در حالی که خود شما هم حاضر نیستید آن‌ها را بپذیرید مگر از روی اغماض (وناچاری) و بدانید خداوند بی‌نیاز و ستوده است.»

— **چهارمین ملاک** در مواسات و انفاق اسلامی «کوچک دیدن» و فراموش کردن مواسات و انفاق است به این معنا در صورتی انفاق و مواسات که جنبه وجه الخلقی دارد باطن و ماهیت وجه الهی پیدامی‌کند و پیش از آنکه از نیازمندان دستگیری کند از انفاق کننده دستگیری می‌کند و او را به عالم قدس وصل می‌نماید که انفاق کننده عملش را کوچک ببیند نه بزرگ، و حقیقه فراموش کند که کار مهمی انجام داده است از همین رو در آیه (۶) سوره مدثر آمده است: «وَلَا تَمُنُّنْ تَشْتَكِرِينَ» و (در عطا) منت مگذار. و (کارت را) بزرگ مشمار)

مانندی نیست و او شنوا و بیناست»

در آیه اول با آوردن کلمه «وَبَثُّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً: مردان و زنان بسیاری را (در روی زمین) پراکنده ساخت» و در آیه دوم «أَزْوَاجًا يُدْرِكُكُمْ فِيهِ: به این وسیله شما را کثیر می‌کند»، نخستین فلسفه خلقت زوجیت و نیز فلسفه ازدواج را کثرت نسل و بقاء نسل معرفی کرده است.

و از طرف دیگر در آیه (۲۱) سوره روم فلسفه ازدواج را آرامش روحی و روانی و ایجاد سکینه بین زوجین دانسته و می‌فرماید: «مَنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ: و از نشانه‌های او آن است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و میان شما و همسرانتان علاقه‌ی شدید و رحمت قرار داد؛ بی شک در این (نعمت الهی)، برای گروهی که می‌اندیشند نشانه‌های قطعی است.»

راهکارهای ساختن خانواده سالم

پیام قرآن در «ساختن خانواده سالم» برای یک «جامعه سالم» در صورتی امکان پذیر می‌شود، فرمول و راهکار قرآنی (۰۰ و عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ: ۰۰ و با آنان به نیکویی رفتار کنید) که در آیه (۱۹) سوره نساء آمده و در پیش روی زوجین قرار داده است به عنوان اصل و پایه جدی و بکارگرفته شود، چراکه (عاشرون بالمعروف) مصادیق متعدد دارد که هر کدام از این مصادیق اگر از طرف زوجین رعایت نشود کانون خانواده از هم گسیخته می‌شود.

درک متقابل

نخستین اصلی که باید ان را جدی بگیرند تا خانواده سالم داشته باشند درک متقابل نسبت به یکدیگر است، به این معنا باور و ایمان داشته باشند

که در اصل آفرینش و خلقت از «نفس واحده» آفریده شدند و هیچک مزیتی بردیگری ندارند بلکه هریک از مرد و زن از محاسن و نقایصی برخوردارند، و می‌توانند مکمل یکدیگر بوده نقص‌ها را تبدیل به نقطه مثبت نمایند، منشاء بسیاری از اختلاف‌ها، و بگو مگوها در خانواده از همین جا ناشی می‌شود که هریک از زوجین خود را از دیگری کامل‌تر می‌دانند و حاضر نیست به ضعف و نقص خود اعتراف داشته باشد، گام اول در حسن معاشرت در همین است زن مرد را مکمل خود، و مرد زن را مکمل خود بداند.

چشم پوشی از عیوب

چشم پوشی زوجین از عیب یکدیگر مصداق دیگری از (حسن معاشرت) و «عاشرون بالمعروف» است که زن و مرد بایست آن را در ارتباط خانوادگی رعایت کنند، چراکه دو طرف با انسان روبرو هستند که در محاصره تسویلات شیطان و هواهای نفسانی قرار دارد، آرامش و سکینه زندگی اقتضاء می‌کند اگر عیبی از یکدیگر دیدند چشم پوشی کنند از همین رو قرآن کریم در آیه (۱۸۷) سوره بقره در توصیف زن و مرد می‌فرماید: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ: آن‌ها لباس شما هستند و شما لباس آن‌ها).

راز تشبیه همسر به لباس، بخاطر این نکات ظریف و لطیف است که:

۱. لباس باید در طرح و رنگ و جنس مناسب انسان باشد. همسر نیز باید هم «کفو» انسان و متناسب با فکر و شخصیت انسان باشد
۲. لباس مایه زینت و آرامش است، همسر و فرزند نیز مایه زینت و آرامش خانواده هستند.
۳. لباس عیوب انسان را می‌پوشاند، هریک از زن و مرد نیز باید عیوب و نارسایی‌های یکدیگر را بپوشانند.
۴. لباس، انسان را از خطر سرما و گرما حفظ می‌کند، وجود همسر نیز کانون

خانواده را از آسیب‌ها حفظ و آن را گرم می‌کند و زندگی را از سردی می‌رهاند.

۵. لباس، حریم انسان است و دوری از لباس، مایه رسوایی. دوری از ازدواج و همسر نیز سبب انحراف و رسوایی انسان می‌شود.

۶. در هوای سرد، لباس ضخیم و در هوای گرم لباس نازک استفاده می‌شود، هر یک از زن و مرد نیز باید اخلاق و رفتار خود را متناسب با نیاز روحی طرف مقابل تنظیم کنند؛ اگر مرد عصبانی است، زن با لطافت با او برخورد کند و اگر زن خسته است، مرد با او مدارا کند.

۷. انسان باید لباس خود را از آلودگی حفظ کند، هر یک از زوجین نیز باید دیگری را از آلوده شدن به گناه حفظ کنند. کتاب دقایقی با قرآن، قرائتی»

خانواده کانون مودت و رحمت

سومین اصلی که باید زوجین به آن نگاه جدی داشته باشند آنست محیط خانواده باشگاه زور آزمایی و کشتی‌گیری برای به خاک مالیدن پشت حریف نیست، هرچند مرد به دلیل توانی فیزیکی ریاست خانواده را به عهده دارد اما به این معنا نیست که مرد نگاهش به زن مالکانه و به چشم استخدام و استثمار باشد که هر زللمی را بر همسرش بنماید تا جایی که زن برای رهایی خودش از مهر بگذرد تا طلاق بگیرد، در مقابل هرچند مهریه حق شرعی و قانونی زن است، اما هرگز به این معنا نیست که اهرم فشاری در دست زن بر علیه مرد باشد که زن سوء استفاده کرده و مرد را تهدید به اجراء گذاشتن مهریه نماید، بلکه در محدوده زندگی خانوادگی، نیاز به عاطفه و محبت، شدیدتر است و تنها عاطفه و محبت و عشق است که این کانون کوچک را گرم و جذاب می‌سازد و محیط بسیار مناسب و مساعدی برای آسایش و آرامش و شکوفایی استعدادها و پرورش و تزکیه کودکان به وجود می‌آورد، نکته لطیف

قرآنی: «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» در همین است که خانواده سالم بانشاط خانواده ای است که عشق، مهربانی دران موج بزند «مودت و رحمت» برآن حاکم باشد، از همین رو معظم انقلاب در دیدار با نان می فرمایند:

«مهمترین چیزی که بشر به آن احتیاج دارد، آرامش است. سعادت انسان در این است که از تلاطم و اضطراب روحی در امان و آرامش روحی داشته باشد. این را خانواده به انسان می‌دهد؛ هم به زن و هم به مرد. جمله‌ی بعدی بسیار جالب و زیباست. می‌فرماید: «و جعل بینکم مودّة و رحمة». رابطه‌ی درست زن و مرد این است: مودّت و رحمت، رابطه‌ی دوستی، رابطه‌ی مهربانی؛ هم یکدیگر را دوست بدانند و به هم عشق بورزند و هم با یکدیگر مهربان باشند. عشق ورزیدن همراه با خشونت مورد قبول نیست؛ مهربانی بدون محبت هم مورد قبول نیست. (بیانات در دیدار جمعی از زنان - ۳۰/۰۷/۱۳۷۶)

پیام دهم قرآنی: تغذیه از مال حلال و طیب

تغذیه از مال «حلال و طیب» و پرهیز از مال «حرام و خبیث» از جمله پیام‌ها و درس‌های قرآنی است که بخشی از (۶۲۲۳) آیات قرآن به آن اختصاص یافته است، برای اینکه این پیام قرآنی را با همه جوانبش مورد تحلیل قرار دهیم بیان و توضیح چند نکته لازم و ضروری است؛

اهمیت تغذیه از مال حلال طیب

از آنجایی که تغذیه از مال (حلال و طیب) رابطه مستقیم در سلامتی روحی و روانی، و تغذیه از مال «حرام و خبیث» رابطه مستقیم در انحراف روحی و روانی انسان دارد به دلایل متعدد قرآنی و وظیفه و تکلیف هرانسانی در این است دقت و احتیاط و سواس گونه در تغذیه از مال «حلال و طیب» و اجتناب از مال «حرام

وخبیث» باید داشته باشد.

— **دلیل اول؛** ایه (۲۴) از سوره (عبس) است، که همه را مکلف می‌کند که قبل از استفاده طعام و غذا اعم از غذای فکری و نیز طعام و غذای بدنی و جسمی در طیب و غیر طیب بودن آن دقت کافی نماید از همین رو می‌فرماید «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ؛ پس باید انسان به غذای خود بنگرد»

— **دلیل دوم؛** براهمیت تغذیه از مال حلال و طیب واجتناب از مال حرام داستان خارج شدن آدم و حوا از بهشت خواهد بود، همانگونه که جناب استاد قرائتی توضیح دادند: «خداوند حضرت آدم و حوا را خلق کرد، در یک باغ بسیار خوبی، گفت: اینجا خوش باشید. هرچه هم خواستید بخورید، «وَكُلَا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا» (بقره/۳۵) هرچه می‌خواهید بخورید. فرمود: این یکی را نخورید. «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» پس ببینید سر لقمه شد. همه چیز بخورید و این یکی را نخورید. آدم و حوا هم وسوسه شدن از طرف شیطان همان که خدا گفت نخورید، خوردند. پس این لقمه که در شکمشان رفت، خداوند فرمود: از این منظره و باغ بیرون بروید، دیگر جای شما اینجا نیست. آدم و حوا را بیرون کردند، ما هم نسلش هستیم بیرون کردند. همه به درد سر افتادیم سر یک لقمه که نباید بخورد، خورد. تازه نگفته بود و تکلیف نبود. آن باغ جای تکلیف نبود، تکلیف جایش دنیا است. توصیه بود. مثل اینکه آدم می‌گوید آقا سرما نخوری. یک توصیه‌ای خدا به آدم و حوا کرد، این توصیه را گوش ندادند، خودش و نسلش را بیرون انداختند. ما همه گرفتاری‌هایمان برای این است که پدر ما این لقمه را خورد. حالا ما چقدر لقمه حرام خوردیم؟ این لقمه حرام که نبوده، تکلیف نبوده، توصیه بوده است. به قول طلبه‌ها می‌گویند: امر مولوی نبوده امر ارشادی بوده است. امر مولوی مثل اینکه می‌گویند: بکن و نکن و سفت می‌گویند. ارشادی مثل اینکه آدم به بچه‌اش می‌گوید: لباس

بپوش سرما نخوری. پزشک به بیمار می‌گوید این دارو را نخوری، هرچه من گفتم بخور و هرچه من نگفتم نخور. توصیه، به یک توصیه‌ی شکمی عمل نشد نسل بشر سقوط کرد. احبط، احبطا، بروید از اینجا بیرون. آن‌ها بیرون آمدند آدم و حوا، ما هم نسلش هستیم، همه گرفتاری‌های ما سر یک لقمه است. پس ببینید چقدر مسأله مهم است و بشر چگونه خواب است.

— **دلیل سوم؛** براهمیت تغذیه «حلال طیب» سیره رسول خدا ﷺ است چراکه: «ان حضرت با دقت بسیار، چیزی را از کسی می‌پذیرفت و تا یقین به حلال بودن آن پیدا نمی‌کرد، آن را نمی‌خورد.

داستان «ام عبدالله» خواهر «شَدَّاد بن اوس» به خوبی روایت فوق را تبیین می‌نماید. در تاریخ نقل است: «پس از روزی دراز و بس سوزان، ام عبدالله ظرف شیری برای افطار رسول خدا ﷺ فرستاد. حضرت ظرف را به وی بازگرداند و به وی پیغام فرستاد که: این شیر را از کجا آورده‌ای؟ ام عبدالله گفت: از گوسفند خویش. سپس فرمود: این گوسفند را از کجا آورده‌ای؟ ام عبدالله گفت: از مال خود خریده‌ام. سپس ایشان، شیر را آشامید. فردای آن روز، ام عبدالله نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! به خاطر گرمی هوا و درازی روز، ظرف شیری برایتان فرستادم؛ اما شما آن را همراه پیکی بازگرداندی؟ پیامبر خدا ﷺ فرمود: «بِذَلِكَ أَمَرَتِ الرَّسُلُ أَنْ لَا تَأْكُلَ إِلَّا طَيِّبًا وَلَا تَعْمَلَ إِلَّا صَالِحًا؛ به همین خاطر، پیامبران، فرمان یافته‌اند که جز حلال نخورند و جز کار نیک انجام ندهند»

بر همین اساس رسول الله ﷺ در وصیتش به امام علی ع می‌فرماید: «يَا عَلِيُّ! اثْنَتَا عَشْرَةَ خَصْلَةً يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَتَعَلَّمَهَا فِي الْمَائِدَةِ أَرْبَعٌ مِنْهَا فَرِيضَةٌ وَأَرْبَعٌ مِنْهَا سُنَّةٌ وَأَرْبَعٌ مِنْهَا آدَبٌ فَأَمَّا الْفَرِيضَةُ فَالْمَعْرِفَةُ بِمَا يَأْكُلُ... يَا عَلِيُّ! دوازده خصلت است که سزاوار است انسان مسلمان در رابطه با غذا

خوردن فراگیرد؛ که چهارتا از آن واجب و چهارتای دیگر سنت و مابقی (جزء) ادب (سفره) است: (یکی از واجبات) شناخت به آن چیزی است که می خورد.

اثار عملی تغذیه از لقمه حرام

هرچند در روایات اثرا عملی فراوانی برای تغذیه از مال حرام آمده است، تنها چند مورد بسیار مهم و حساس از تاثیرگذاری تغذیه از مال حرام و لقمه حرام در اینجا می آوریم.

— نخستین اثرا عملی تغذیه از مال حرام خبیث «تغییر روحی و روانی» است، به این معنا علماء اخلاق معتقدند اگر شخص از مال حرام تغذیه کند هرچند یک لقمه باشد روحیه بهیمه و حیوانیت و درندگی پیدامی کند، همانگونه که کوفیان حاضر شدند آقا زاده پیامبرشان را به شهادت برسانند ریشه این جنایت در حرام خواری آنان بوده است و از همین رو ست سید الشهداء علیه السلام خطاب به آنان فرمود: «... وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لَأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي فَقَدْ مُلِئْتُ بِطَوْنُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَطُبِعَ عَلَي قُلُوبِكُمْ :: همه شما از من نافرمانی می کنید و به سخنان من گوش نمی دهید؛ زیرا شکم های پتان از حرام پر شده و بر دل های پتان مهر [غفلت] خورده است. (بحار الأنوار، ج ۴۵)

اگر از مال شبهه ناک یعنی مالی که مشتبه بین حلال و حرام است تغذیه کند، قساوت قلب پیدامی کند و اگر از مال حلال ولی غیر طیب تغذیه کند روحیه عادی و طبیعی خواهد داشت، و اگر از مال حلال طیب باشد توفیق عمل صالح و نشاط در عبادت برایش حاصل می شود، از همین رو قرآن کریم می فرماید: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» (مؤمنون/۵۱) ای پیامبران از پاکیزه ها بخورید و کار صالح و شایسته کنید که من به آنچه انجام می دهید دانایم:»

از اینکه آیه مبارکه رامتفرع بر تغذیه طیب کرده است دلالت بر این معنا دارد که تغذیه رابطه با شرایط روحی شخص دارد، اگر خبیث و حرام باشد موجب رشد رزائل اخلاقی و اگر طیب باش موجب رشد معنوی خواهد بود

— دومین اثرا عملی تغذیه از مال حرام خبیث «آمادگی پیدا کردن برای پذیرش باطل» است، به این معنا همان گونه که گیاه از آب بی نیاز نیست، و هر قدر آبی پاک تر باشد، آن گیاه هم پاک و میوه اش شیرین خواهد بود و هر قدر آبی پلید باشد، آن گیاه هم پلید و میوه آن تلخ خواهد شد، میوه عمل انسان نیز گویای نوع تغذیه او می باشد. اثرا غذای حلال در سبکی روح، نور باطن، توجه به عبادات، و اثرا غذای حرام در سنگینی، کدورت و سیاهی دل و روح نقش کلیدی دارد، حرام خواری هرچند یک لقمه باشد موجب می شود شخص حرام خوار برای دست یافتن لقمه مال حرام به قیمت نابود کردن حق و عدل، با اهل باطل همسو شود و هرپیشنهاد باطلی را بپذیرد، مصداق واضح این داستان «شریک بن عبدالله نخعی» است، مورخ معروف «مسعودی» در «مروج الذهب» نقل می کند که: «فضل بن ربیع، رئیس تشریفات دربار «مهدی» سومین خلیفه عباسی، می گوید: «روزی شریک بن عبدالله نخعی (قاضی مشهور، که از دانشمندان نامی اهل تسنن بود و در علم فقه و حدیث مهارت داشت و دارای هوشی سرشار و استعدادی قابل ملاحظه بود. اهل تسنن او را بزرگ می داشتند، و برای قضاوت از دیگران بهتر و لایق تر می دانستند و عدالتش را در محکمه قضا می ستودند.) به ملاقات خلیفه آمد. مهدی او را گرامی داشت و از وی خواست که یکی از سه کار را انتخاب کند: یا منصب قضاوت پایتخت را بپذیرد، یا به فرزندان خلیفه علم و حدیث بیاموزد، و یا یک وعده غذا با او صرف کند. شریک از تماس زیاد با دربار و رجال دولت آن روز احتراز می جست و سعی می کرد به هر نحو خود را در دستگاه آن ها

وارد نسازد و دامنش آلوده نگردد؛ و لذا از پذیرش هر سه پیشنهاد خلیفه عذر خواست؛ ولی مهدی عباسی عذر او را نپذیرفت و گفت: حتماً یکی از آن‌ها را اختیار کن. شریک فکری کرد و بعد پیش خود گفت: خوردن غذا آسان‌تر از تقبل آن دو کار دیگر است. از این رو، آمادگی خود را برای صرف غذا با خلیفه اعلام داشت. خلیفه هم دستور داد غذای بسیار لذیذ (و طبعاً حرام) تهیه کنند، سپس سفره گسترده و انواع غذای رنگارنگ بر آن نهادند و شریک و خلیفه مشغول صرف آن شدند. بعد از صرف غذا، ناظر آشپزخانه دربار رو به خلیفه کرد و گفت: این پیرمرد بعد از خوردن این غذا هرگز بوی رستگاری را نخواهد دید!

فضل بن ربیع گوید: مطلب همین‌گونه شد، و شریک بن عبدالله بعد از این ماجرا، هم به تعلیم فرزندان آن‌ها پرداخت و هم منصب قضاوت را از سوی آن‌ها پذیرفت. پس از آنکه مستمری او را به دفتر نویس (حسابدار دربار) حواله دادند، درباره مبلغ آن چانه می‌زد، دفتر نویس گفت: مگر پارچه فروخته‌ای. گفت: به خدا مهم‌تر از پارچه فروخته‌ام، دینم را فروخته‌ام.»

پیام یازدهم قرآنی: سحر خیزی واقامه نافله شب

سحر خیزی واقامه نافله شب یکی از پیام‌های عارفانه و سالکانه قرآنی است که نه تنها قرآن سفارش و توصیه به آن می‌نماید، بلکه تاکید بر آن دارد از همین رو درسوره (مدثر) خطاب به رسو الله صلی الله علیه وآله م فرماید «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا (۲) به پا خیز شب را مگر اندکی»؛ «نُصَفَهُ أَوْ انْقُضَ مِنْهُ قَلِيلًا: (۳) نیمی از شب یا اندکی از آن را بگذازه»، برای اینکه تحلیل همه جانبه ای از این پیام قرآنی داشته باشیم و نسبت به آثار عملی واقف شویم و خود را مقید به مداومت نماز شب نماییم برخی از برکات و آثار عملی آن را در اینجا می‌آوریم.

— **نخستین اثر** وفایده خواندن یازده رکعت از نافله شب «صیانت از فریضه واجب» است به این معنا محسوس ترین و عینی ترین فایده مشترک نافله شب برای همه شب زنده داران در هر مرتبه از سلوک باشند این است می‌توان قاطعانه تضمین کرد تمام کسانی که توفیق انجام نماز شب را دارند نماز واجب به ویژه نماز صبح آنان ترک و قضا نمی‌شود

— **دومین اثر** عملی و مشترک یازده رکعت نماز شب برای همه شب زنده داران و سحر خیزان «مالک و سلطه یافتن» نسبت به همه اعضا و جوارح و بر تمام تمایلات نفسانی است به این معنا تمام مفاسد و ناهنجاری اخلاقی چون: غیبت کردن، تهمت زدن، دروغ گفتن، هرزه بودن و چشم به ناموس مردم داشتن، ظلم کردن، انگ و افترا بستن، اموال مسلمین را حیف و مال کردن و به یغما بردن همه و همه مبدا و ریشه اش در این است تمایلات نفسانی مالک و ارباب روح و روان انسان است، و این غرایز و نفسانیات رب و مالک آدمی می‌باشند و به تعبیر قرآن درایه (۲۳) سوره فرقان: (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ:

پس آیا دیدی کسی را که هوای خویش را معبود خود قرار داده)

از آثار عملی نماز شب خالصانه در دل شب و این جنس عبادت و خلوت با ذات باری تعالی موجب می‌شود که قوه و قدرت معنوی در انسان شکل بگیرد که رب و مالک تمام اعضا و جوارح خود بشود و فرصت تصمیم سازی را از آن‌ها بگیرد چرا که به تعبیر امام صادق ع «العبودية جوهره کنهها الربوبية» یعنی حقیقت و باطن عبادت آنست انسان با عبادت کردن از یک جهت به اوج بندگی می‌رسد و خود را برده حق تعالی می‌بیند و درمان حال رب، مالک ورب تمایلات نفسانی خودش می‌شود و این به دست نمی‌آید مگر به برکت نماز و عبادت از همین روست درایه (۴۵) عنکبوت آمده است: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ: و نماز

را به پادار، که همانا نماز (انسان را) از فحشا و منکر باز می‌دارد و البته یاد خدا بزرگ‌تر است و خداوند آنچه را انجام می‌دهید می‌داند.»

به برکت همین نماز شب است قهرمانانی چون چنین عارفان و سالکانی تربیت می‌شوند و به جامعه خسته از معصیت و رنگ باخته از انسان عرضه می‌شود که چند نمونه از عارفان و سالکان را که رب تمایلات شدند را در اینجا می‌آورم.

۱. درس قضاء استاد آیه الله شیخ جواد تبریزی می‌رفتیم، یکی از روزها فرزند آیه الله مصطفی خمینی بر استدلال استاد اشکالی کردن و استاد پاسخ داد، و این اشکال و پاسخ چند بار بین حضرت استاد و آقای سید حسین مصطفوی تکرار شد و استاد خسته شدند و با فریاد گفتند کافی است خسته شدم ولی آنچه که بعد از درس اتفاق افتاد زیباترین نورانی لحظه برای پانصد نفر شاگرد بود چرا که استاد فرمودند همه بنشینید و سپس شاگردش را صدا دند. و جلوی کرسی تدریس آوردند و بعد فرمودند من د اشتباه کردم، یکی فریاد زد، دیگر فریاد بر سر ذریه رسول الله ﷺ زد مرا در همین جمع ببخش و گرنه امشب خوابم نمی‌برد اینگونه شکستن استاد اول حوزه. مقابل شاگرد محقق نمی‌شود جز به برکت نماز شبی که این اولیا الهی مداومت بر آن داشته‌اند.

۲. متفکر شهید استاد مطهری در هوای گرم تابستان ساعت د بعد از ظهر خود رابه شهرری که آن روزها آیه الله حجت به دلیل بیماری آنچه به سر می‌بردند رساند و در برابر استاد نشست و عرض کرد من هرگز از شما غیبت نکردم. ولی جلساتی بودم که از شما غیبت شنیدم آدمم از شما حلاوت بطلبم استاد شگفت زده از شاگردی که این اهل مراقبه است این حاصل نشده است مگر به برکت مداومت استاد مطهری به نماز شب

— سومین اثر عملی و معنوی «نافله شب» رسیدن نمازگزار به مقام و مرتبه «مقام محمود» است چرا که درایه (۷۹) سوره (اسرا) در فضیلت و برکت معنوی

نافله شب آمده است «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً؛ و پاسی از شب را بیدار باش و تهجد و عبادت کن، و این وظیفه‌ای افزون برای توست، باشد که پروردگارت تو را به مقامی محمود و پسندیده برانگیزد.»

مفسران به پیروی از این احادیث، معتقدند که «منظور از این مقام والا و ارجمند، «منزلت شفاعت» و «حتی بالاتر از مقام» شفاعت است گرچه مقام محمود، ویژه پیامبر و آل اوست، ولی در مراحل پایین‌تر، عالمان راستین، شهدا و مؤمنین هم میتوانند این مقام را دارا شوند و به اذن خدا، از بعضی افراد، شفاعت کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد اهل محشر میفرماید: «جمع میشوند در موطنی که در آن جا، مقام حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. آن گاه، پیامبر به گونه ای خداوند را ستایش میکند که هیچ کس قبل از او ستایش نکرده است و بعد از آن، ستایش میکند هر مؤمن و مؤمنه ای، و ابتدا میکند به صدیقین و شهدا و بعد از آن صالحان؛ در این هنگام تمامی اهل آسمان و زمین، پیامبر را ستایش میکنند؛ چنان که در قرآن آمده است: عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً؛ «پس خوشا به حال کسی که برای او در این روز، بهره و نصیبی باشد و وای به حال کسی که در این روز، بهره و نصیبی نداشته باشد» (تفسیر موضوعی قرآن، ج ۵، (معاد در قرآن)

بنابراین هر چند در این آیه مبارکه وعده «مقام محمود» به رسول الله صلی الله علیه و آله داده شده است ولی همانگونه که در روایات آمده است همه اولیاء الهی پیامبر را الگو قرار دهند و مداومت بر سحر خیزی داشته باشند آنان نیز از فیض و برکت «مقام محمود» بهره مند خواهند شد.

— چهارمین اثر و برکت معنوی نافله شب برای سالکان و عارفان «ولایت تکوینی»؛ «صاحب کرامت»؛ «ومستحاب الدعوه» شدن است به این معنا

عارفان به دلیل انجام ریاضت و نوافله انچنان به قله از استغراق می‌رسند و در صفات جمال و جلال الهی محو می‌شوند که آثار صفات الهی در آن‌ها تبلور پیدا می‌کند و با این‌که آنان (خداوندگار) و خالق نظام هستی نیستند ولی (خداوندکار) می‌شوند و با تصرف در عالم هستی به اذن الهی کارهای ناشدنی را شدنی می‌کنند و مستحبات الدعوه می‌شوند، از همین رو در حدیث قدسی از سول الله ﷺ آمده است: «وما تقربَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وما يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالْتَّوْفَلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتَهُ، وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لأُعِيذَنَّهُ»: خداوند متعال می‌فرماید: محبوب‌ترین چیز نزد من که بنده ام به وسیله‌ی آن به من نزدیک می‌شود، اعمالی است که بر او فرض کرده‌ام و بنده‌ی من همیشه با انجام دادن سنت‌ها (نوافل) به من نزدیک می‌شود تا آن‌که او را دوست می‌دارم و چون او را دوست داشتم، گوش او خواهم شد که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند و دست او خواهم شد که با آن حمله و دفاع می‌کند و پای او می‌شوم که با آن راه می‌رود و اگر از من چیزی بخواهد، به او عطا می‌کنم، و اگر از شر چیزی به من پناه جوید، او را پناه می‌دهم: اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

دعا در فرهنگ قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام

«دعا» فقط یک درخواست خشک و بی‌روح نیست بلکه باید گفت: «دعا» باطن قرآن است، چنانکه حضرت امام خمینی رحمته‌الله‌علیه به نقل از استاد خود می‌فرمود: «دعا قرآن صاعد است. (۱)» علامه طباطبائی رحمته‌الله‌علیه در تفسیر شریف المیزان می‌فرماید: «هر عبادتی دعا است. (۲)» و با توجه به کلام نورانی خداوند که فرمود: «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون (۳)» باید گفت: «دعا» هدف خلقت است.

علامه امینی رحمته‌الله‌علیه می‌گوید: «اسلام برای مسلمانان مدرسه‌ای تاسیس کرده است که در این مدرسه دو لنگه دارد و هیچ لنگه آن در عالم لنگه ندارد، یکی «دعا» و یکی «زیارت».

دعاکننده کسی است که چون فاصله بین آنچه راکه «هست» با آنچه راکه «باید باشد» او را دچار هراس و بی‌تابی کرده است، ست به دامن «دعا» می‌زند تا خود را به اوج قله کمال برساند. دعاکننده واقعی حرکتش به سوی مخلوق نیست تا محدود باشد، او طالب خالق است. پس دعا وسیع‌ترین، کامل‌ترین و ضروری‌ترین نوع حرکت است.

الکسیس کارل می‌گوید: دعا کردن دعا در فرهنگ قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام تنها یک عبادت معمولی نیست، بلکه همچون تشعشی است که از روح شخص

دعاکننده برمی خیزد و نیرومندترین شکل انرژی است که شخص می تواند تولید کند. تاثیر دعا بر روح و جسم آدمی به آن اندازه قابل اثبات است که تاثیر غدد ترشح کننده بدن، و نتایج آن را می توان از راه افزایش کارآمدی بدن، بزرگتر شدن نیروی فکری، زیادتر شدن طاقت اخلاقی، عمیق تر شدن فهم آدمی از واقعیت هایی که با روابط بشری همراه است، اندازه گرفت. (۴) به قول شهید مطهری: «دعا هم طلب است و هم مطلوب، هم وسیله است و هم غایت، هم مقدمه است و هم غایت. (۵)»

معانی دعا در قرآن

۱. خواندن

«هنالك دعا زكريا ربه قال هب لي من لدنك ذرية طيبة انك سميع الدعاء» (۶)؛ «در آن هنگام زکریا پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: [خداوند!] از ناحیه خود فرزند پاکیزه ای به من عطا فرما که تو شنونده دعایی.»

۲. پرسش کردن

«قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما هي» (۷)؛ «[بنی اسرائیل به حضرت موسی عليه السلام گفتند:] برای ما از پروردگارت بپرس، این گاو چگونه گاو باشد، برای ما روشن کند.»

۳. فریادرس خواستن

«قل ارايتم ان اتاكم عذاب الله او اتاكم الساعة اغير الله تدعون ان كنتم صادقين بل اياه تدعون» (۸)؛ «بگو اگر راست می گوئید به من خبر دهید، اگر عذاب خدا به شما رو آورد، یا قیامت فرا رسد، آیا غیر خدا کسی را به فریادرسی خود

می خوانید؟ [قطعاً نه] بلکه تنها خدا را به فریاد رسی می خوانید.»

۴. تشویق و ترغیب کردن

«والله يدعوا الي دارالسلام» (۹)؛ «خدا به خانه امن و سلامت تشویق می کند.»

«يا قوم مالي ادعوكم الي النجاة و تدعونني الي النار» (۱۰)؛ «[مؤمن آل فرعون گفت:] ای قوم! چرا من شما را به نجات تشویق می کنم و شما مرا به آتش تشویق می کنید.»

۵. کمک خواستن

«فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداءكم من دون الله ان كنتم صادقين» (۱۱)؛ «سوره ای مثل قرآن بیاورید و از نخبگان تنان غیر از خدا کمک بخواهید، اگر راست می گوئید.»

۶. نام گذاری کردن

«لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضا» (۱۲)؛ «[خطاب به مبتکران می فرماید:] نام گذاری پیامبر صلى الله عليه وسلم را مانند نامگذاری یکدیگر [و آنچه بین خودتان رایج است] قرار ندهید.»

مدعو کیست؟

مدعو در دعا خداوند است، آن هم خداوندی که:

۱. بی نیاز مطلق است

«الم تعلم ان الله له ملك السموات والارض» (۱۳)؛ «و آیا نمی دانی که خداوند

برای هر خواسته ای از تو، گوشی و پاسخی مهیا کرده ای.»

۴. برافراد نالایق هم لطف می‌کند

دردعای شب جمعه می‌خوانیم: «یا دائم الفضل علی البریة، یا باسط الیدین بالعطیة؛ ای خدایی که فضل و کرمت بر خلق دائم است و دو دست عطا و بخشش [به جانب بندگان] دراز است.»
در ایام ماه رجب می‌خوانیم: «عادتك الاحسان الی المسیئین؛ عادت تو احسان به گناهکاران است.»

«یا من یعطی من لم یسئله و من لم یعرفه؛ ای خدایی که به کسی که از او درخواست نمی‌کند و به او معرفتی ندارد عطا می‌کند.»

غرق گنه، ناامید مشو ز دربار ما

که عفو کردن بود در همه دم کار ما

بنده شرمنده تو، خالق بخشنده ما

بیا بهشت دهم، مرو تو در نار ما

خواهم اگر بگذرم، از همه عاصیان

کیست که چون و چرا کند ز کردار ما؟!

اگر وجودت شود غرق معاصی، بیا

دست تو سل بزن به آل اطهار ما

داعی کیست؟

دعاکننده بنده محتاجی است که حتی برای اظهار احتیاجش هم محتاج لطف خداوند است. «یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید» (۱۶)؛ «ای انسان‌ها! شما به خداوند نیازمندید و بی نیاز [واقعی]

مالک زمین و آسمان‌ها است؟»

«و لله ملک السموات والارض و ما بینهما» (۱۴)؛ «آسمان و زمین آنچه در بین

آندو است ملک خداوند است.»

یا رب مکن از لطف پریشان ما را

هرچند که هست جرم و عصیان ما را

ذات تو غنی بوده و ما محتاجیم

محتاج به غیر خود مگردان ما را

۲. از آنچه می‌بخشد چیزی کم نمی‌شود.

«ان هذا لرزقنا ما له من نفاد» (۱۵)؛ «به درستی که این روزی را ما می‌دهیم و

پایان پذیر نیست.»

دردعای ایام ماه رجب می‌خوانیم: «فانه غیر منقوص ما اعطیت؛ به درستی

که هرچه می‌بخشی چیزی کم نمی‌شود.» و دردعای افتتاح می‌خوانیم:

«لا تزیده کثرة العطاء الاجودا و کرما؛ هرچه خداوند بیشتر می‌بخشد، جود و

کرمش افزون می‌شود.»

۳. برخواست همه واقف است.

«محیط بکل شیء»؛ «خداوند بر همه چیز احاطه دارد.»

الهی بی پناهان را پناهی

به سوی خسته حالان کن نگاهی

مرا شرح پریشانی چه حاجت

که بر حال پریشانم، گواهی

دردعای ماه رجب می‌خوانیم: «لکل مسئله منک سمع حاضر و جواب عتید؛

خداوند حمید است.»

هر قدر که انسان بیشتر به فقر خود واقف شود، به خداوند نزدیکتر شده است و هر قدر انسان خود را بی نیاز تصور کند، از خدا دور شده و به شیطان و طاغوت نزدیک می‌شود. از این رو در قرآن کریم می‌خوانیم: «ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی؛ انسان همین که خود را بی نیاز ببیند، طغیان می‌کند. (۱۷)»

نقش و اهمیت دعا

— مورد توجه خدا: «و قال ربکم ادعونی استجب لکم؛ (و خدای شما فرمود: بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را. (۱۸)»

— ستون دین: قال رسول الله ﷺ: «الدعاء عمود الدین؛ دعا ستون دین است. (۱۹)»

— نور آسمان ها و زمین: قال رسول الله ﷺ: «الدعاء نور السموات والارض (۲۰)؛ دعا نور آسمان ها و زمین است.»

— برترین عبادات: قال رسول الله ﷺ: «افضل العبادة الدعاء (۲۱)؛ برترین عبادت، دعاست.»

— برتر از قرائت قرآن: قال علی بن موسی الرضا (ع): «الدعاء افضل من قراءة القرآن (۲۲)؛ دعا از قرائت قرآن برتر است.»

سوال ۱: بعضی می‌گویند: دعا کردن نوعی جسارت به درگاه پروردگار است، مگر خداوند مصلحت ما را نمی‌داند که ما باید به خداوند تذکر بدهیم؟ مگر خداوند را عادل نمی‌دانیم که برای او وظیفه تعیین می‌کنیم؟

پاسخ: اولاً خداوند به ما دستور داده است که دعا کنیم. «ادعونی استجب لکم» (۲۳) ثانیاً دعا منحصر به درخواست حاجت نیست بلکه نوعی ارتباط و آشنایی با خالق است. ثالثاً همانطور که دنبال رزق رفتن و کار و تلاش معیشتی

منافاتی با رازقیت خداوند ندارد، دعا هم همینطور است.

سوال ۲: آیا دعا موجب نوعی تخدیر و ترک تلاش و کوشش نیست؟

پاسخ: با رجوع به آیات و روایات و توجه به نقش تربیتی متون ادعیه، به خوبی متوجه می‌شویم که لازمه دعا تلاش و کوشش و فعالیت است و دعای بدون عمل ارزشی ندارد. قرآن کریم می‌فرماید: «وان لیس للانسان الا ما سعی» (۲۴)؛ «و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.»

و نیز می‌فرماید: «ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»؛ «همانا خداوند وضع قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه وضع خود را تغییر دهند. (۲۵)»

تقسیم دعا بر طبق خواستگاه

— ۱. دعاهایی که حاوی تقویت روحیه با یادآوری و تلقین عقاید هستند مانند: «لا اله الا الله الها واحدا و نحن له مخلصون، لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه» (۲۶)؛ خدایی جز خدای واحد نیست و برای او اخلاص داریم. خدایی جز خدای واحد نیست و غیر او را نمی‌پرستیم.»

«حسبنا الله و نعم الوکیل، نعم المولا و نعم النصیر (۲۷)؛ خداوند ما را بس است و بهترین وکیل است. بهترین مولی و بهترین یاور است.»

ما درد و جهان غیر خدا یار نداریم

جز یاد خدا هیچ دگر کار نداریم

ما شاخ درختیم، پراز میوه توحید

هر رهگذری سنگ زند، عار نداریم

گریار وفادار نداریم ولیکن

ما یارب جز حضرت غفار نداریم

«رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد ﷺ نبیا و بعلی اماما و بالحسن و

الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و الخلف الصالح علیهم السلام ائمه و سادة و قادة بهم اتولى و من اعدائهم اقبء؛ راضی هستیم به پروردگاری خدا و به مسلمان بودن و پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امامت حضرت علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین و امام سجاد و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا و امام جواد و امام هادی و امام حسن عسکری و امام زمان علیه السلام به عنوان امام و آقا و رهبر. آن ها را دوست دارم و از دشمنانشان براءت می جویم. (۲۸)»

دعاهای مذکور مشتمل بر عقاید انسان از جهات مختلفی مانند ایمان به خدا، پذیرش اسلام، اعتقاد به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اقرار به امامت حضرات ائمه علیهم السلام می باشد.

۲. دعاهایی که متذکر توحید، نبوت و معاد شده اند مانند دعای جوشن کبیر و دعای افتتاح. در دعای افتتاح می خوانیم: «الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک؛ سپاس سزاوار خدایی است که همسر نگیرد و فرزند نپذیرد و در ملک خود شریک ندارد.» و در دعای جوشن کبیر می خوانیم: «سبحانک یا لاله الا انت الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب؛ منزهی تو ای آنکه جز تو معبود برحق نیست. به فریاد رس. به فریاد رس. ما را از آتش خلاص کن. ای پروردگار.»

جز خدا را بندگی، حیف است حیف

بی غم او زندگی حیف است حیف

جز بدرگاه رفیعش سر منه

بهر غیر افکنده گی حیف است حیف

۳. دعای توأم با استغفار، عذر خواهی و درخواست از خداوند جهت حفظ از شر شیطان و نفس مانند:

- «استغفر الله الذی لاله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم (۲۹)؛ بپوش و آمرزش از خدایی می خواهم که جز او خدایی نیست، [همان خدایی که] زنده استوار بخشنده مهربان است.»

- «اللهم اغفر لی الذنوب التی تهتک العصم؛ خدایا بیامرز گناهانی را که پرده عصمت را می درد. (۳۰)»

چنانکه اشاره شد، دعای شریف کمیل بهترین نمونه برای این دسته از دعاهاست.

- «اللهم اغفر لی الذنوب التی تغیر النعم؛ خدایا بیامرز گناهانی را که نعمت ها را تغییر می دهد. (۳۱)»

زهر چه غیر یار استغفر الله

ز بود مستعار استغفر الله

دمی کان بگذرد، بی یاد رویش

از آن دم بیشمار، استغفر الله

سر آمد عمر و یکساعت ز غفلت

نگشتیم هوشیار، استغفر الله

نکردیم یک سجودی در همه عمر

که آید آن به کار استغفر الله

ز کردار بدم صد بار توبه

ز گفتارم، هزار، استغفر الله

۴. دعاهای تربیتی: در دعای ششم صحیفه سجادیه از خداوند می خواهیم:

«خدایا ما را بر شکر گذاری از نعمت ها و پیروی از سنت های شرع و دوری

جستن از بدعت ها و ترویج و حفظ آئین اسلام و کمک به ناتوانان موفق بدار.»

- در دعای بیستم صحیفه سجادیه از خداوند درخواست می کنیم: «خدایا مرا

پی نوشت‌ها

- (۱) صحیفه نور، ۲۰ / ۱۵۷.
- (۲) ذاریات / ۵۶.
- (۳) المیزان، ذیل آیه ۵۶ از سوره ذاریات.
- (۴) پاسدار اسلام، ش ۱۳۶، ص ۲۷.
- (۵) انسان کامل، ص ۲۴۰.
- (۶) آل عمران / ۳۸.
- (۷) بقره / ۶۱.
- (۸) انعام / ۴۱ و ۴۰.
- (۹) یونس / ۲۵.
- (۱۰) مؤمن / ۴۱.
- (۱۱) بقره / ۲۳.
- (۱۲) نور / ۶۳.
- (۱۳) بقره / ۱۰۷.
- (۱۴) مائده / ۱۷.
- (۱۵) ص / ۵۳.
- (۱۶) فاطر / ۱۵.
- (۱۷) علق / ۶ و ۷.
- (۱۸) غافر / ۶۰.
- (۱۹ و ۲۰) کافی، ج ۲، ص ۴۶۸.
- (۲۱) تنبیه الخواطر، ص ۴۶۳.
- (۲۲) بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۹۲.
- (۲۳) غافر / ۶۰.
- (۲۴) نجم / ۳۹.
- (۲۵) رعد / ۱۲.
- (۲۶) مفاتیح الجنان، تعقیبات مشترکه.
- (۲۷) همان، تعقیب نماز صبح.
- (۲۸) همان، تعقیبات مشترکه.
- (۲۹) همان، تعقیب نماز عصر.
- (۳۰) دعای شریف کمیل.
- (۳۱) همان.

.....
مجله مبلغان فروردین ۱۳۸۱، شماره ۲۷

به کاری که در قیامت از من سؤال می‌کنی مشغول دار، مرا به زیور صالحان بیارای.»

- در دعای بیست و پنجم صحیفه سجادیه از خداوند می‌خواهیم: «خدا یا فرزندان مرا صالح گردان و آن‌ها را بینای در دین و شنوای حق و مطیع فرمان خود و دوستدار خیرگردان و مرا در تربیت آن‌ها و احسان در حقشان یاری فرما.»

- در دعای بیست و ششم از خداوند می‌خواهیم که ما را در همسایه داری و رعایت حق ایشان موفق بدارد.

- در دعای بیست و هفتم صحیفه، تربیت مرزداران و نیروهای مسلح و مدافعین اسلام را از خداوند درخواست می‌کنیم.

آری تربیت و هدایت را باید از خدا خواست. که اگر اراده او به چیزی تعلق نگیرد، آن کار از مخلوقات ساخته نیست.

خدا کند که جوانان زحق جدا نشوند

به صحبت بد و بدخواه مبتلا نشوند

ز درس و مدرسه، تعلیم و تربیت گیرند

هوای پرست و طمعکار و خودستا نشوند

به جان و مال و به ناموس کس طمع نکنند

در این معامله هم کیش اشقیاء نشوند

خدا کند که جوانان عقیده مند شوند

سبک عیار و تهی مغز و خودنما نشوند

عوامل غفلت از نگاه قرآن

در میان نظام‌های اخلاقی، تفاوت‌هایی در تعریف مفاهیم اخلاقی و تعیین مصداق خوب، بد، باید و نباید و وظیفه اخلاقی وجود دارد. در مکتب‌های اخلاقی و حیانی، به‌ویژه نظام اخلاقی قرآن، «ذکر» و نقطه مقابل آن «غفلت»، از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند و نقش بسیار مهمی در سعادت و یا بدفرجامی انسان دارند. پیامدهای جبران‌ناپذیر غفلت موجب شده است تا این ردیلت اخلاقی، بیش از هر ردیلتی در قرآن مورد توجه قرار گیرد. قرآن، تفکر را برترین نعمت الهی به انسان می‌داند؛ زیرا انسان با تفکر می‌تواند به فهم حقیقت نائل شود و از غفلت‌رهایی یابد. اصیل‌ترین حقیقت از منظر قرآن، آگاهی از وجود خدا و قیامت و اعتقاد راسخ به این مظاهر غیبی است. براساس تحلیل‌های قرآنی، شناخت و اعتقاد به این حقایق اصیل، زمانی دست‌یافتنی است که آدمی زندانی مظاهر محدود مادی نشده باشد: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» [۱]. در این نوشتار، عوامل غفلت از منظر قرآن بررسی می‌شود.

واژه‌شناسی قرآنی غفلت

«غفلت» در زبان فارسی به معانی مختلفی همچون فراموش کردن، سهو،

بی‌خبری، نادانی، بی‌توجهی، بی‌پروایی، سهل‌انگاری، بی‌اعتنایی و سستی آمده است. [۲] غفلت در جایی به‌کار می‌رود که چیزی در ذهن موجود بوده، اما مورد توجه نباشد. [۳] بنابراین غفلت، نقطه مقابل توجه و تفکر است. [۴] واژه غفلت و مشتقات آن، ۳۵ بار در قرآن تکرار شده است که در بسیاری موارد متعلق غفلت؛ «خدا»، «آیات خدا»، «دستورات خدا»، «خویشتن» و «قیامت» است. هدف اصلی آیاتی که در آن‌ها غفلت از خداوند نفی شده است، تأکید بر علم و آگاهی کامل خداوند به همه حوادث جهان و نیز آگاهی نسبت به رفتارهای انسان‌ها و آثار تربیتی آن است. [۵]

در آیه ۱۷۹ اعراف، معنای قرآنی غفلت و پیامدهای آن بازگو شده است. غفلت در مفهوم قرآنی، ناتوانی از درک حقیقت [۶] به دلیل بی‌توجهی به نعمت تعقل است. از منظر قرآن، والاترین آگاهی‌ها، اذعان به وجود خدا و قیامت و اعتقاد راسخ به این مظاهر غیبی است. خداوند به پیامبر خود فرمان می‌دهد تا از کسانی که خدا را فراموش کرده‌اند، روی برتابد: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَّن تَوَلَّىٰ عَنْ دُبُرَيْهِ أَلَّا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا». [۷] سپس به این نکته اشاره شده است که علم محدود آنان برای هدایت و سعادت‌شان کافی نیست: «ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ» [۸] این آخرین حد آگاهی آن‌هاست.

برخی آیه‌های قرآن، کسانی را که در جهان محدود مادی محصور شده و حیات آخرت را از یاد برده‌اند، غافل و ناآگاه می‌نامد. [۹] «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» [۱۰] آن‌ها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند، و از آخرت (و پایان کار) غافلند.

در قرآن این واقعیت نیز بازگو می‌شود که غفلت، سرنوشت محتوم بسیاری از انسان‌هاست؛ کسانی که بی‌توجه به آیه‌های روشن الهی، همچنان در غفلت و بی‌خبری به سر می‌برند: «إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ» [۱۱]

و اخلاقی است [۲۶]

قرآن هواپرستی را منشأ غفلت و غفلت را ناآگاهی و ناتوانی از درک حقیقت می‌داند. آیه ۲۳ سوره جاثیه غفلت و محرومیت از آگاهی، یکی از مجازات‌های الهی شمرده است: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً؛ پس آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داد و با اینکه از حقیقت آگاه بود، خدا او را گمراه ساخت [۲۷] و برگوش و قلبش مهر نهاد و بر چشمش پرده افکند؟». در فراز پایانی آیه، هواپرستی را نشانه غفلت دانسته و هواپرستان را با این پرسش توبیخی «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؛ آیا متذکر نمی‌شوید؟!»، به یادآوری و رهایی از غفلت ترغیب می‌کند.

۲. شیطان

شیطان پس از نفس، خطرناک‌ترین و زیانبارترین دشمنان بیرونی انسان است. مهم‌ترین هدف شیطان آن است که انسان خدا را فراموش کند: «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ» [۲۸] شیطان بر آنان مسلط شده و یاد خدا را از خاطر آن‌ها برده است.

در آیه ۹۱ سوره مائده، ابتدا به برخی ابزارهای اغواگری شیطان اشاره، و هدف شیطان از این اغواگری بیان می‌شود: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ؛ جز این نیست که شیطان می‌خواهد، با شرابخواری و قمار میان شما دشمنی و کینه برپا کند» و در ادامه آیه، هدف اصلی شیطان بازگو می‌شود: «وَ يَصُدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُوْنَ؛ و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد». در این آیه نیز غفلت و فراموشی خدا، هدف اصلی شیطان معرفی شده است.

بر اساس آیه‌های قرآن، شیطان اعلام کرده است که قصد دارد از همراه ممکن‌ی انسان‌ها را گمراه کند و این سخن خود را بارها با قسم و تأکید، تکرار می‌کند: قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لِأَفْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَا تَنبِتُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ [۲۹] شیطان به خداوند گفت: پس بدان سبب که مرا به بیراهه افکندی، حتماً در کمین آن‌ها بر سر راه مستقیم تو خواهم نشست؛ سپس به آن‌ها از پیش رو و از پشت سرشان و از راست و چپ‌شان هجوم خواهم آورد، و بیشتر آن‌ها را سپاسگزار نخواهی یافت.

در آیات قرآن بر دشمنی شیطان تأکید فراوانی شده است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخَذُوهُ عَدُوًّا» [۳۰] و شیطان را دشمن آشکار انسان شمرده است: «لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» [۳۱]

در قرآن بر این نکته تأکید شده است که شیطان بدون همکاری انسان‌ها، هرگز نمی‌تواند کسی را فریب دهد و از یاد خدا غافل نماید. پس از سوسه‌گری و وعده‌های فریبنده شیطان، هنگامی پیروز خواهد شد که انسان وعده‌های شیطان را باور کند و تسلیم او شود. این اصل گاهی از زبان شیطان بازگو شده و مورد تأیید خداوند قرار گرفته است؛ چنان‌که در آیه ۲۲ سوره ابراهیم آمده است: «وَ مَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ؛ من بر شما هیچ‌گونه تسلطی نداشتم، جز آنکه شما را دعوت کردم و شما نیز دعوت‌م را پذیرفتید؛ پس مرا نکوهش نکنید و خود را نکوهش کنید». در سه آیه از قرآن در کلام خدا تصریح شده است که شیطان هرگز تسلطی بر انسان‌ها ندارد. در آیه اول علت تسلط شیطان را فریب خوردن انسان می‌داند: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» [۳۲] و به یقین تو بر بندگان من تسلطی نداری، مگر گمراهانی که از تو پیروی کردند».

پی‌نوشت‌ها

- [۱]. روم: ۷.
- [۲]. علی اکبر دهخدا؛ لغت‌نامه دهخدا؛ ج ۱۰، ص ۱۴۷۷۴.
- [۳]. عبدالله جوادی آملی؛ تفسیر تسنیم؛ ج ۱، ص ۴۰۵.
- [۴]. حسن مصطفوی؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ ج ۷، ص ۲۴۶.
- [۵]. مقداد بن عبدالله فاضل مقداد؛ ارشاد الطالبین؛ ص ۲۰۶ و ۲۰۷.
- [۶]. اعراف: ۱۴۶.
- [۷]. نجم: ۲۹.
- [۸]. نجم: ۳۰.
- [۹]. نجم: ۲۹ و ۳۰.
- [۱۰]. روم: ۷.
- [۱۱]. یونس: ۹۲.
- [۱۲]. قمر: ۱۵، ۱۷، ۲۲، ۲۳، ۴۰، ۵۶.
- [۱۳]. فجر: ۲۷.
- [۱۴]. قیامت: ۲.
- [۱۵]. یوسف: ۵۳.
- [۱۶]. محمدتقی مصباح یزدی؛ آیین پرواز؛ ص ۲۶ - ۲۴.
- [۱۷]. قیامت: ۲.
- [۱۸]. مرتضی مطهری؛ مجموعه آثار؛ ج ۳، ص ۵۹۵ و ۵۹۶.
- [۱۹]. اعراف: ۳۲.
- [۲۰]. رک: محمدتقی مصباح یزدی؛ آیین پرواز؛ ص ۲۸.
- [۲۱]. یوسف: ۵۳.
- [۲۲]. یوسف: ۳۳.
- [۲۳]. محمد عزت دروزه؛ التفسیر الحدیث؛ ج ۲، ص ۵۵۳.
- [۲۴]. احمد بن محمد ابن فهد حلی؛ عذة الداعی و نجاح الساعی؛ ص ۳۱۴.
- [۲۵]. محمدباقر مجلسی؛ بحارالانوار؛ ج ۷۰، ص ۶۵؛ محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج ۱۵، ص ۱۶۱.
- [۲۶]. محمود هاشمی شاهرودی؛ فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت؛ ج ۳، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.
- [۲۷]. در بسیاری از ترجمه‌های فارسی مانند ترجمه آیت الله مکارم شیرازی این ترجمه برای آیه ارائه شده است: «خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخت».
- [۲۸]. مجادله: ۱۹.
- [۲۹]. اعراف: آیه ۱۶ و ۱۷.
- [۳۰]. فاطر: ۶.
- [۳۱]. بقره: ۱۶۸.
- [۳۲]. حجر: ۴۲.
- [۳۳]. نحل: ۹۹.
- [۳۴]. اسراء: ۶۵.
- [۳۵]. توبه: ۳۸.
- [۳۶]. آل عمران: ۱۸۵.
- [۳۷]. منافقون: ۹.
- [۳۸]. رک: سید روح الله موسوی خمینی؛ کشف الاسرار؛ ج ۶، ص ۱۹۷.
- [۳۹]. محمد بن حسین شریف الرضی؛ نهج البلاغه؛ تصحیح صبحی صالح؛ حکمت ۱۳۱.
- [۴۰]. همان، خطبه ۸۱.
- [۴۱]. رک: مسعود بن عیسی ابن ابی فراس؛ تنبیه الخواطر و نزهة النواظر؛ ج ۱، ص ۱۵۸.
- [۴۲]. سایت گنجور؛ مثنوی معنوی؛ دفتر اول، بخش ۵۰.
- [۴۳]. تغابن: ۱۴.
- [۴۴]. رک: سید محمدحسین طباطبایی؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۹، ص ۳۰۸.

مال را کز بهر دین باشی حمول
نعم مال صالح خواندش رسول [۴۱]
آب در کشتی هلاک کشتی است
آب اندر زیر کشتی پستی است [۴۲]

۳. همسران و فرزندان

قرآن کریم برخی همسران و فرزندان را دشمنان انسان معرفی می‌کند: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَأَحْذَرُوهُمْ» [۴۳] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برخی همسران و فرزندان شما دشمن شما هستند؛ از آن‌ها بر حذر باشید». در آیه ۱۵ سوره تغابن و نیز در آیه ۲۸ سوره انفال، فرزندان را در کنار اموال و ثروت‌های مادی، فتنه و آزمون الهی شمرده است: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ؛ و بدانید جز این نیست که اموال و اولاد شما، وسیله آزمایش است؛ و [برای کسانی که از عهده امتحان برآیند] پاداش عظیمی نزد خداست». بدیهی است آزمون‌ها همواره به‌گونه‌ای طراحی و تنظیم می‌شوند که برای آزمون شوند، امکان شکست و پیروزی وجود داشته باشد. امتحان و آزمونی که موجب شکست انسان شود، آدمی آن را دشمن خود می‌انگارد. از این رو در آیات قرآن، گاهی اموال و اولاد، عامل آزمون انسان و گاهی نیز از دشمنان انسان معرفی می‌شوند.

مال و فرزند از آن رو فتنه نامیده شده‌اند که در آیه ۴۶ سوره کهف، اموال و فرزندان را زیبایی‌های زندگی انسان شمرده و گرایش به زیبایی از ویژگی‌های فطری انسان است. زیبایی و جذابیت‌های آن‌ها می‌تواند موجب غفلت از خدا شود. [۴۴] بر اساس معیارهای اخلاق قرآنی، هراسناک‌ترین امور دنیایی اموری هستند که ما را از یاد خدا غافل کنند.

افلايشه



پندارگرایی در قرآن

زندگی پنداری

یکی از موانع سیرانسان به سوی خدا، پندارگرایی و گمان باطل است؛ چنان که از مهمترین علل و اسباب طهارت روح و صعود آن به سوی حق، معرفت صحیح است. فرق عارف با پندارگرایی غافل در این است که عارف، خود را در مشهد و محضر خدای علیم قدیر حکیم می یابد، چنان که هر موجودی را مظهر او می داند و پندارگرایی غافل، خود را غایب از او می پندارد، چنان که هر موجودی را مستقل می پندارد. هر کس بر اساس معرفت یا گمان خود، سود یا زیانی می برد.

قرآن کریم در ستایش مؤمن عارف می گوید: او خود را در مشهد خدای علیم قدیر حکیم می یابد و اهل مراقبت و محاسبت است، ولی در وصف غافل می گوید: او فاقد همه این کمال هاست و با گمان و پندار زندگی می کند و در پندار خود، مدفون است. قرآن کریم، گاهی درباره پندارگرایان غافل می فرماید: «أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بَرُّهُ» [۱]

مگر او نمی داند که خدا می بیند؟ اگر کسی بداند که خدا او را می بیند و در مشهد خدا کار می کند هرگز دستش به تباهی و زبانش به بدگویی آلوده نمی شود. [۲]

گاهی می فرماید: «أَيُّحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ» [۳]

آیا می پندارد که کسی او را نمی بیند؟ خدا شاهد است و شما در محضر و مشهد خدایید. گاهی می فرماید: «أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ» [۴]
آیا می پندارند که ما کارهای پنهان و نجوای آن ها را نمی دانیم؟ این ها ناظر به بعد علمی است؛ یعنی انسان غافل فکر می کند که کسی او را نمی بیند و او تنهاست و چون تنهاست، رهاست.

گاهی می پندارد بر فرض، کسی او را ببیند قادر نیست جلو او را بگیرد و خود را در مشهد قدیر نمی بیند؛ یعنی می پندارد که خدا بر او توانایی ندارد. در این زمینه، ذات اقدس اله آیات فراوانی نازل کرده، می فرماید: «أَيُّحَسِبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ» [۵]

آیا انسان می پندارد خدا قدرت ندارد تا همه نعمت های او را به نعمت و حیات او را به ممت و سلامت او را به بیماری مبدل کند؟

گاهی می فرماید: «أَيُّحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ» [۶]

آیا انسان می پندارد که با مرگ نابود می شود و ما استخوان های پوسیده او را دوباره زنده نمی کنیم؟ برخی چنین می پندارند که با مرگ نابود می شوند و خداوند بر احیای مجدد آن ها قدرت ندارد و برخی می پندارند که بعد از مرگ، حساب و کتابی نیست و کسی بر حسابرسی اعمال آن ها قدرت ندارد و به همین جهت، زبانشان دراز و دستشان به گناه، آلوده است.

گاهی انسان، جاه و قدرت خود را عامل موفقیت خود می پندارد. از این رو ذات اقدس خداوند می فرماید: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَنَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» [۷]

آیا کافران می پندارند که سابق و پیشگامند و ما به آن ها دسترسی نداریم؛ قضا و قدر ما آن ها را رها کرده است و آن ها از قلمرو قدرت ما بیرونند؟ این، حکم و

داوری بدی است. گاهی نیز می‌پندارند قدرت‌های مالی، مشکل آن‌ها را حل می‌کند: «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» [۸]

آیامی پندارد که مال او، او را جاوید می‌کند؛ چنان که در جای دیگر می‌فرماید:

«وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ» [۹]

در نظام آفرینش، دنیا جای خلود و جاودانگی نیست و هیچ‌کس در آن، جاوید نمی‌ماند؛ زیرا دنیا نشئه حرکت است و حرکت باید به مقصد برسد و با دوام، سازگار نیست و اگر موجودی دائماً در حرکت باشد، «عبث» می‌شود. معنای دوام حرکت این است که هدفی در کار نیست. از این رو حرکت حتماً باید منقطع شود و به «دارالقرار» برسد.

ذات اقدس خداوند در این مورد می‌فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» [۱۰]

آیا فکر کرده‌اید نظام آفرینش، بیاوه و بیهوده است و این نظام، هدفی نداشته و شما معادی ندارید؟

گاهی انسان خود را در مشهد علیم قدیر حکیم می‌بیند و هیچ‌یک از بحث‌های گذشته درباره او نیست اما خود را «محق» می‌پندارد؛ با این که در برابر وحی ایستاده و هم فکرش تیره و هم کارش تاریک است، می‌گوید: حق با ماست. در این زمینه، قرآن کریم می‌فرماید: «وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ» [۱۱] آنان می‌پندارند که هدایت یافته‌اند در حالی که به بیراهه می‌روند.

«وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِبُونَ صُنْعًا» [۱۲]

فکر می‌کنند که کار خوب می‌کنند؛ در حالی که به بدی مبتلایند.

از مجموع این آیات بر می‌آید که عده‌ای از انسان‌ها در جدار پندار، زندگی می‌کنند و در خیال خام خود، غوطه‌ورند و بر اثر پندارگرایی از «مغر» تهی و به «پوست» تبدیل می‌شوند و روشن است که پوست‌ها را می‌سوزانند، چنان که

کشاورز، پوست را می‌سوزاند و «لب» و مغز را برای غذا نگه می‌دارد. دنیا مزرعه آخرت است و در آخرت، پوست‌های مزرعه دنیا خریداری ندارد، چنان که در آن جا هرگز «اولوالباب»، یعنی کسانی که دارای «لب» و مغزند، نمی‌سوزند.

تعبیر قرآن کریم درباره پندارزدگان این است: «وَأَفْتَدَتْهُمْ هَوَاءٌ» [۱۳]

دل‌های اینان تهی است و چیزی در آن نیست. چون آنچه به دل این‌ها راه یافته است، پندار محض است و پندار هم باطل است، ولی عارف، خود و همه کارهای خود را در مشهد خدای علیم قدیر حکیم می‌یابد و می‌داند که خدا می‌بیند و می‌تواند و پس از مرگ، روز حسابی هست. پس مهمترین راه برای تهذیب و تزکیه روح، همان معرفت صحیح و بدترین عامل برای آلودگی آن، همان گمان و پندار باطل است.

منشأ پندارگرایی

خدای سبحان هرگز کسی را گرفتار جهل و پندار باطل نکرده، بلکه همه انسان‌ها را با سلاح معرفت، مسلح کرده و هر انسانی را با الهام «فجور» و «تقوا» آفریده است: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» [۱۴]

ولی اگر کسی این الهام را با الحاد خودش تاریک کند، به دام پندار می‌افتد و از آن به بعد علمش به جهل و الهامش به الحاد، تبدیل می‌شود. هرگز خدا به کسی بد نمی‌کند و برای کسی بدی نمی‌فرستد، بلکه راه توبه را بر روی همگان باز می‌کند و بدی‌های آنان را به نیکی تبدیل می‌کند.

تا انسان در عالم حرکت و طبیعت به سر می‌برد، راهی برای تبدیل سیئه به حسنه دارد. اگر شراب نجس و حرام سرکه شود، همین نجس و حرام، پاک و حلال خواهد شد و اگر انسانی توبه کند، همین انسان تبهکار آلوده، پاک می‌شود: «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ». [۱۵]

مسح وجهه بیدیه» و جاء فی روایة: «لم يضعها حتى يمسح بهما وجهه» و جاء فی روایات اخرى: «أنه كان يأمر أصحابه بذلك و يحرض عليه» [۱۶] زیرا دستی که به طرف خدا دراز شود، خالی بر نمی‌گردد و اگر انسان دست خود را به صورت بکشد به این معناست که لطف خدا را با صورت، استقبال کرده است.

گاهی انسان، دست انبیا و اولیا و گاهی دست خودش را می‌بوسد؛ انسان وقتی صدقه‌ای می‌دهد و کمکی به نیازمند می‌کند، شایسته است دست خود را ببوسد؛ زیرا دست او به دست خدایی که دست ندارد رسیده است. براساس آیه «الْمُ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ» [۱۷] خدا صدقه را می‌پذیرد و آن را می‌گیرد و صدقه‌ای که به دست مستمند می‌رسد، در حقیقت به دست بی‌دستی خدا می‌رسد. عارف خود را در مشهد خدا می‌بیند و احساس می‌کند دستش به دست بی‌دستی خدا می‌رسد و خود، زاهد حقیقی می‌شود، نه زهد فروش و دست زاهد حقیقی را بوسیدن، صواب است، نه خطا؛ «که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن». کار پسندیده‌ای نیست که ما خم شویم و دست این یا آن را ببوسیم، اما خیلی پسندیده است که در پیشگاه خدا خضوع و راز و نیاز کنیم، اشک بریزیم، دست نیایش به سوی او دراز کنیم و آنگاه دست خود را ببوسیم:

هر که نان از عمل خویش خورد

منت از حاتم طایی نبرد

گفته شده: بوسیدن دست عارفان، بد نیست، ولی بهتر است انسان خود، عارف باشد و دست خود را ببوسد. حاتم طایی شدن رواست، ولی به کنار سفره حاتم طایی رفتن، کار پسندیده‌ای نیست. اطعام خوب است، نه استطعام.

پس کار ابتدایی خدا، افاضه، الهام و انعام است و کسی که نعمت‌های الهی را به نعمت تبدیل کند، خداوند راه توبه را بر روی او باز می‌کند تا دوباره آن نعمت‌ها را به نعمت، تبدیل کند. هرگز خدا به کسی بد نمی‌کند. بنابراین، افرادی که در پندار باطل به سر می‌برند باید خودشان را ملامت کنند، نه خدای خود را و هیچ عاملی جز خود آنان سبب فرو رفتگی در پندار باطل نیست. علل و عوامل بیرونی تنها انسان را به باطل دعوت می‌کند و این انسان است که باید برای انتخاب خیر تصمیم بگیرد و صدای بیگانه را از آشنا جدا کند و ما برای این کار ناچاریم با ذات اقدس خداوند رابطه‌ای داشته باشیم که همواره نعمت‌های خود را ادامه دهد و ما را از شر خودمان و بد اندیشان نجات دهد و دعا یکی از مهمترین راههاست. چنان که نماز که آمیخته با دعاست، از بهترین ارکان دین به حساب می‌آید.

آثار پندارگرایی

یکی از آثار پندارگرایی آن است که انسان به جای این که خود را در مشهد خدای سبحان دیده، به کرامت انسانی خود بیندیشد، به دیگران تبرک می‌جوید و در برابر غیر خدا تذلل می‌کند. البته تبرک جستن و توسل به انبیا و ائمه و اولیاء (علیهم السلام) برای دیگران فخر است، اما غیر معصوم چه مزیتی بر ما دارد که ما به او تبرک بجوییم و به کار خود متبرک نشویم؟

ابوالمعالی صدر الدین قونوی از «انس» که سالیان متمادی در خدمت رسول خدا ﷺ به سر می‌برد نقل می‌کند که پیغمبر اکرم ﷺ، در دعا، دست را برای تضرع و ناله پیش خدا باز می‌کرد و هنگامی که دعایش تمام می‌شد، دست را به صورت خود می‌کشید و به اصحاب نیز می‌فرمود وقتی دعا کردید دست خود را به صورت خود بکشید. «... أن رسول الله ﷺ كان إذا دعا فيرفع يديه،

فغان که کاسه زرین بی نیازی را
گرسنه چشمی ما کاسه گدایی کرد

همان گونه که استقلال اقتصادی، بسیار خوب است، استقلال عرفانی و زهد هم بسیار خوب و بلکه بالاتر است. بنابراین، چرا ما خود را رایگان بفروشیم؟ خدای ما هم سبب ساز و هم سبب سوز است: «أبی الله ان یجری الأشیاء إلا بأسباب». [۱۸]

نظام عالم، نظام سبب و مسبب است؛ اما ذات اقدس اله، مسبب الأسباب است و به همه اسباب، سببیت داده است. او به هر مسببی از سبب او و به هر کودکی از قیم او، نزدیکتر است. او چون قیوم است، گاهی سبب سوز است؛ یعنی، گاهی بدون دخالت اسباب ظاهری مستقیماً از راه غیب، فیضی می‌رساند، یا با سبب ناشناخته و بدون تحقق سبب های عادی شناخته شده، مسبب را می‌آفریند.

بیان دیگری که ابوالعالی از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند این است:

«کل الناس یغدو فباع نفسه فمعتقها، أو موبقها» [۱۹]

در هر بامداد، مردم به سراغ تجارت می‌روند و در داد و ستدند و هیچ کس بیکار نیست؛ با این تفاوت که برخی خودفروشدند و برخی دیگر، خود را خریداری کرده، آزاد می‌کنند؛ یعنی، مردم یا خود را از خدای خود می‌خرند و آزاد می‌شوند و در این صورت هیچ گناهی نمی‌تواند آن‌ها را به دام بیندازد و یا خود را به شیطان می‌فروشدند و برده می‌شوند. اگر با خدا معامله کنیم، خداوند «ثمن» و «مئمن» را به ما برمی‌گرداند و ما را آزاد می‌کند؛ اما اگر با شیطان معامله کنیم، ثمن و مئمن هر دو از آن اوست: هم کار ما و هم جان ما را می‌گیرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می‌فرمایند: «الدینا دار ممر لا دار مقر والناس فیها رجلان:

رجل باع فیها نفسه فأوبقها و رجل ابتاع نفسه فاعتقها» [۲۰]
گروهی از مردم دنیا خود را آزاد می‌کنند و عده دیگر، خود را به هلاکت می‌کشاند.

تهذیب روح و تزکیه نفس، به انسان فخر و کرامت می‌بخشد و انسان را آزاد می‌کند و در حقیقت، اولین ره‌آورد تهذیب روح، آزادی و استقلال است. بنابراین، اگر ما پندارگرا نبوده، از معرفت صحیح برخوردار باشیم، خود را در مشهد خدای علیم قدیر حکیم می‌یابیم و آنگاه چون متبرکیم، به جای این که دست دیگران را ببوسیم دست خود را می‌بوسیم و به جای این که زیر بار منت منعمان برویم ولی نعمت خود و غلام همت کسی خواهیم بود که «زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است» و با خدای خود در هر بامداد معامله می‌کنیم؛ خود را می‌خریم و آزاد می‌شویم.

ما جلد، اوراق و آیات قرآن را می‌بوسیم. اگر پوست یا کاغذ بر اثر ارتباط با کلمات و آیات لفظی قرآن، این گونه متبرک می‌شود، چرا جان ما با معنای قرآن، انس نگیرد تا متبرک شود؟ آنگاه، انسانی که می‌تواند به این کرامت و اوج برسد، چرا خود را به آن حسیض بکشاند و در پندار زندگی کند؟

نمونه‌ای از پندارهای رهزن

یکی از پندارهایی که مانع و رهزن سیر و سلوک آدمی است، آن است که خود را «مالک» و «ملک» می‌داند و معرفت والا و گران قدری که دین به ما می‌آموزد و در زمینه حسن خلق و تهذیب روح، سهم مؤثری دارد این است که آنچه در دست ماست «عاریه» است و ما مالک و ملک چیزی نیستیم:

«لا یملک لنفسه نفعاً ولا ضراً ولا موتاً ولا حیوةً ولا نشوراً» [۲۱]

«قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْ مَنْ یَمْلِکُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ یُخْرِجُ

الْحَيِّ مِنَ الْمَمِيَّتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيَّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرِ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ» [۲۲]

به چیزی که در دست کسی است و مال او نیست از این جهت عاریه گفته‌اند که آن شخص از آن عریان است. کسی که مالک چیزی نباشد و آن را از دیگری بگیرد، در حقیقت، خود از آن عریان و برهنه است. همه عناوین حقیقی عاریه است. با قدری تأمل بیشتر، می‌بینیم نه تنها اموال، اولاد و اعضای خانواده ما عاریه‌اند، بلکه اصل زندگی و «بود» ما نیز عاریه است. حافظ می‌گوید:

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم

اصلاً این جهان، جهان عاریه است. در این جا جز خلیفه‌الله کسی مظهر ملیک و مالک نیست مگر در حد بسیار ضعیف؛ ولی در بهشت جاودان، خداوند، مؤمنان صالح را مظهر ملیک و مالک می‌کند. آن جا دیگر انسان، عریان یا عاری نیست. وعده‌ای که به بهشتیان داده شده این است:

«أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى» [۲۳]

انسان در بهشت نه گرسنه است و نه عریان و انسان مؤمن نه تنها عاری نیست و همواره جامه در بر دارد، بلکه مظهر ملیک و مالک است.

عده‌ای مظهر «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» [۲۴] هستند و اینان «متوسطان» از مؤمنانند و عده‌ای مجلای «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» [۲۵] که این‌ها «اوحدی» از مؤمنان هستند. از این رو در بهشت، انسان هر چه بخواهد برای او حاصل است: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» [۲۶]

در دنیا هر چه بخواهیم، نصیبمان نخواهد شد خواه متعلق درخواست، متاع دنیا باشد یا آخرت: «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ» [۲۷]

بسیاری از تمنیات ما حاصل نشده و نمی‌شود. ما در راه به ثمر رسانیدن

بسیاری از کارها تلاش و کوشش می‌کنیم ولی به مقصد نمی‌رسیم، ولی در بهشت، خواستن همان و تحقق مقصود، همان. خواسته خداوند همیشه محقق است؛ زیرا هیچ مانعی در برابر حکم او نیست: «لَا رَادَ لِقَضَائِهِ» [۲۸] و در بهشت چون مؤمنان، مظهر «هو المليك» و «هو المالك» و مظهر «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» [۲۹] و «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» [۳۰] هستند، ملک و ملکوت هر چیزی به دست آن‌هاست. چنین عالمی در انتظار ماست. آنگاه ما خود را به زباله دنیا، سرگرم می‌کنیم!

مرداری که در گوشه‌ای افتاده، شامه‌ای را نمی‌رنجاند، ولی شامه‌ای رهگذراز بوی بد مرداری رنجور می‌شود که بادی وزیده، بوی بد آن را به شامه رهگذر می‌رساند. فرستادن بادها به دست خداست: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ» [۳۱] و ذات اقدس اله گاهی در جوامع انسانی تحولی پیش می‌آورد که مانند باد بوی بد مردار درون انسان ریاکار و سمعه‌گرا را آشکار می‌کند و چنین انسانی، یکباره بی حیثیت می‌شود. قرآن کریم می‌فرماید: غیبت، خوردن گوشت برادر مرده است. انسان وقتی مردار خوار شد، در درون او انباشته می‌شود. آنگاه بادی می‌وزد و آن بوی بد را ظاهر می‌کند و شخص مردار خوار رسوا می‌شود. با همه بدی‌هایی که داریم خدا آبروی ما را نمی‌برد.

امیرالمؤمنین عليه السلام می‌فرماید: انسان بد، لحظه‌ای از لطف خدا بیرون نیست: «بل لم تخل من لطفه مطرف عين في نعمة يحدثها لك، أو سيئة يسترها عليك أو بلية يصرفها عنك» [۳۲]

این کلام کسی است که درون بین است و از باطن ما خبر دارد.

حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام می‌فرماید: «و الله لو شئت أن اخبر كل رجل منكم بمخرجه و مولجه و جميع شأنه لفعلت» [۳۳]

به خدا سوگند اگر بخواهم همه اسرار شما، یعنی سرگذشت و سرنوشت، ورود و

نیست: «أم متی غرتك؟ أبعصارع آباءك من البلی، أم بمضاجع أمهاتك تحت الثرى؟... إن الدنيا دار صدق لمن صدقها ودار عافية لمن فهم عنها ودار غنى لمن تزود منها ودار موعظة لمن اتعظ بها... فمن ذا يذمها وقد آذنت ببينها ونادت بفراقها ونعت نفسها وأهلها فمثلت لهم ببلائها البلاء...» [۳۴]

«و حقا أقول: ما الدنيا غرتك ولكن بها اغتررت ولقد كاشفتك العظمت وأذنتك على سواء ولهي بما تعدك من نزول البلاء بجسمك والنقص في قوتك، أصدق وأوفى من ان تكذبك أو تغرك... ولئن تعرفتها في الديار الخاوية والربوع الخالية لتجدنها من حسن تذكيرك وبلاغ موعظتك بمحلة الشفيق عليك والشحيح بك...» [۳۵]

خروج و آغاز و انجام هر يك از شما را بگويم، می توانم. گاهی انسان بر اثر احضار و ارتباط با ارواح یا حشر با جنیان خبرهایی می شنود. البته این خبرها قطعی نیست و کذب و اشتباه در آن ها فراوان است؛ اما گاهی انسان از زبان مطهر معصوم علیه السلام، سخنی می شنود که یقین آور است. او که از درون انسان ها باخبر است، می فرماید: با این که شما بد هستيد، لحظه ای از لطف خدا بیرون نیستید ولی از او حیا نمی کنید.

انسان در بسیاری از موارد بر اثر نعمت بسیار خوب حیا بدی را ترك می کند، چنان که فرزند جوان به مادر و پدر پیر خود احترام می گذارند و از آنان اطاعت می کنند با این که از آنان ترسی ندارند. حوادث تلخ بسیاری در کمین ماست و ما نمی توانیم آن ها را بر طرف یا کنترل کنیم؛ اما به لطف خدا از ما برداشته می شود ولی ما احیانا خود را طلب کار تلقی کرده و می گوییم کار خیری کرده ایم که فلان حادثه پیش نیامده، در حالی که آن کار خیر هم مشمول لطف خدا بوده اما خودخواهی نمی گذارد که بگوئیم خدا ما را حفظ کرده است. اگر ذات اقدس اله ما را این گونه مشمول نعمت های خاص خود قرار داده است که هر آن، لطفی نسبت به ما روا می دارد برخلاف حیا و ادب است که انسان از لطف عمیم و ستر صمیم او غفلت کرده گناه کند.

در کتاب های اخلاقی بابی با عنوان «الادب مع الله» هست که از رعایت ادب با خدا در خلوت و جلوت بحث می کند.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: دنیا شما را فریب نداده و راستگوست؛ زیرا آنچه را دیگران داشتند به شما عرضه و آنگاه تهدید کرده که: نیروی چشم، گوش، بازو، پست و میز و مقام را از شما می گیرم و گرفت و انسان هر چه بر عمرش افزوده می شود قوای خود را یکی پس از دیگری از دست می دهد، ولی متوجه نمی شود که این قوا عاریه است و چون می گیرند معلوم می شود از آن او

پی‌نوشت‌ها

- [۱]. سوره علق، آیه ۱۴.
 [۲]. همه تعلیمات قرآن بر اساس تشویق به بهشت و ترهیب از دوزخ نیست، بلکه بخش قابل توجهی از آن، معرفت‌های عارفانه و حکیمانه است و ما را به حیای از خدا وامی‌دارد، مانند این که می‌پرسد: آیا انسان نمی‌داند که خدا او را می‌بیند؟ بنابراین، اگر جهنم نبود، باز هم جا داشت که انسان گناه نکند، چنان که هیچ انسان باحیایی در کنار سفره مهماندار و دوست خود آشکارا در برابر او به مخالفت بر نمی‌خیزد.
- [۳]. سوره بلد، آیه ۷.
 [۴]. سوره زخرف، آیه ۸۰.
 [۵]. سوره بلد، آیه ۵.
 [۶]. سوره قیامت، آیه ۳.
 [۷]. سوره عنکبوت، آیه ۴.
 [۸]. سوره همزه، آیه ۳.
 [۹]. سوره انبیاء، آیه ۳۴.
 [۱۰]. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.
 [۱۱]. سوره زخرف، آیه ۳۷.
 [۱۲]. سوره کهف، آیه ۱۰۴.
 [۱۳]. سوره ابراهیم، آیه ۴۳.
 [۱۴]. سوره شمس، آیات ۷ و ۸.
 [۱۵]. سوره فرقان، آیه ۷۰.
 [۱۶]. شرح الأربعین، ص ۳۴.
 [۱۷]. سوره توبه، آیه ۱۰۴.
 [۱۸]. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۳.
 [۱۹]. شرح الأربعین، ص ۴۴.
 [۲۰]. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۳.
 [۲۱]. مفاتیح الجنان، تعقیب نماز عصر.
 [۲۲]. سوره یونس، آیه ۲۲.
 [۲۳]. سوره طه، آیه ۱۱۸.
 [۲۴]. سوره ملک، آیه ۱.
 [۲۵]. سوره یس، آیه ۸۳.
 [۲۶]. سوره ق، آیه ۳۵.
 [۲۷]. سوره نساء، آیه ۱۲۳.
 [۲۸]. بحار، ج ۴، ص ۱۶۰.
 [۲۹]. سوره ملک، آیه ۱.
 [۳۰]. سوره یس، آیه ۸۳.
 [۳۱]. سوره اعراف، آیه ۵۷.
 [۳۲]. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵، بند ۳.
 [۳۳]. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۳، بند ۹.
 [۳۴]. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱.
 [۳۵]. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۳، بند ۱۰.

ذکر و تسبیح در قرآن

یاد خدا و ذکر او، همواره آرامش دهنده قلوب انسان‌ها است. قرآن کریم ذکر و یادآوری خداوند را در تمام مراحل زندگی گوشزد کرده و بر آن تأکید فرموده است. ذکر خداوند متعال در همه حال و در مراحل و امور مختلف زندگی بشر مفید و مؤثر می‌باشد. هر یک از احکام الهی، وقت و شمار و مقدار آن مشخص است و خدای سبحان در هیچ حکمی دستور کثرت نداده است جز ذکر، که درباره آن می‌فرماید: فراوان به یاد خدا باشید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» [۱] بنابراین، یاد خدا حدی ندارد و این نشان اهمیت ویژه ذکر اوست. راز اینکه در بسیاری از حالات و شئون، و در حدّ توان، باید به یاد خدا بود این است که شیطان در حال غفلت به انسان حمله می‌کند و اگر انسان به نام خدا متذکر باشد، به دام شیطان نمی‌افتد.

نکته دیگر درباره تداوم ذکر خدا این است که این سنت حسنه برای تقویت روح معنویت در انسان ذاکراست.

در کثرت ذکر، کیفیت و کمیت هر دو مراد است، زیرا خدای سبحان از ذکر بدون اخلاص و حضور قلب به عنوان «ذکر قلیل» یاد کرده، چنین می‌فرماید: منافقان، کم به یاد خدا هستند: «وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» [۲]، با اینکه منافق هرگز به یاد خدا نیست، زیرا منافق به زبان مسلمان و قلباً کافر است و در کفر

درونی خود از کافر عادی هم قوی تر و پلیدتر است، از این رو ذکر که منافقان از درکه کافران بدتر است: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» [۳] منافق ممکن است همیشه به یاد خدا باشد و مانند خوارج اهل نماز شب نیز باشد، ولی چون ذکر لسانی وی، بی روح و اندک است ذکر او تاثیر ندارد، ذکر کثیر، عبارت از ذکر با روح و با خلوص که حافظ انسان است. يك لحظه از چنین یادی، همه لحظات شبانه روز را فروغ داده و همه اعمال انسان را در آن شبانه روز تأمین می کند.

دوام یاد حق در همه حالات و شئون

فرزانگان و خردمندان در همه شئون و حالات به یاد حق هستند: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» [۴] یکی از مصادیق این آیه، حالات گوناگون نمازهای نمازگزار است، که در روایات فقهی نیز از باب تطبیق مصادقی، و نه تفسیر مفهومی، در معنای آن گفته شده: مراد این است که اگر کسی ایستاده توان نماز گزاردن ندارد، آن را نشسته به جا آورد و اگر نشسته نیز قادر نیست در بسترو در حالی که به پهلو آرمیده است نماز بگزارد؛ [۵] لیکن مراد این است که خرد و وزان، در همه حالات مانند ایستادن، نشستن، استراحت و آرمیدن، با ذکر و دعا به یاد حق باشند.

همان گونه که آیه یاد شده ناظر به دوام یاد حق در همه شئون است، آیه شریفه «وَأَذْكُر رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ» [۶] به استمرار ذکر و یاد خدا در همه لحظات اشاره دارد.

توضیح اینکه «تضرع» و «خیفه» صفت قلب است امر به چنین ذکری شاهد

آن است که تنها ذکر زبانی کافی نیست. البته زبان نیز باید ذکر حق بگوید؛ اما نه با صدای آشکار، بلکه آهسته: «دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ». امر به ذکر در بامداد و آغاز روز (غدو) برای این است که همه روز به یاد حق بگذرد، چنان که مراد از ذکر در شامگاه (آصال)، یعنی پایان روز و آغاز شب این است که همه شب به یاد حق بگذرد، آنگاه برای اینکه مبادا کسی گمان کند که اگر در دو طرف روز به یاد خدا بود کافی است، می فرماید: «وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ». در این جمله، از غفلت نهی شده است و نهی، بر خلاف امر مفید تکرار است، زیرا انتفای طبیعت غفلت به انتفای همه افراد آن است.

انسان پیوسته باید به یاد حق باشد و اگر احیاناً آن را فراموش کرد، فوراً با این نسیان را با یاد خدا ترمیم و جبران کند: «وَأَذْكُر رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ» [۷]. ممکن است هنگام انجام دادن برخی کارها نتوان ذکر گفت؛ اما اگر کار به ظاهر دنیوی برای خدا باشد، به یقین یاد خدا و مصداق ذکر الله است البته بهترین یاد خدا نماز و به ویژه نماز جمعه است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَوَدَّىٰ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» [۸]، چنان که برجسته ترین نماز یاد خداست: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» [۹].

آثار ذکر

پیش از این، بصیرت و بینایی در دنیا و آخرت به عنوان یکی از آثار ذکر خدا یاد شد. خدای سبحان می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» [۱۰]؛ چنانچه شیطان بخواهد احرام ببندد و به صورت طواف کننده برگردد کعبه دل طواف کند تا هرگاه در کعبه دل باز شد وارد آن شود، متقی متذکر می فهمد که این مُحرم بیگانه و حرامی است، از این رو هیچ گاه شیطان به قلب مؤمن متذکر راه ندارد.

شکم ماهی تا قیامت این بود که وی اهل تسبیح و جزو مسبحان بود: «فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ [۱۳]».

تأثیر یاد حق در قلب

مرکز اصلی ذکر و یاد حق، قلب انسان است. قلب را چشمی است که یاد حق را می بیند و گوش می است که یاد حق را می شنود و زبانی است که به ذکر حق گویاست، بنابراین، با چشم دل باید یاد خدا را دید و گزنه مشمول این کلام الهی است که درباره دوزخیان می فرماید: چشم های آنان یاد مرا نمی دید: «كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا» [۱۴]. تپش و آرامش دل، دو تأثیر متفاوت از ذکر خدا در قلب است.

توضیح اینکه یکی از اوصاف مؤمنان حقیقی و راستین این است که هرگاه نام و یاد خدا مطرح شود قلب هاشان می تپد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ... أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» [۱۵]. این تپش ممکن است در اوایل امر مضطربانه و بر اثر ترس و در اواخر مشتاقانه و برابر شوق و محبت باشد. تأثیر دیگر ذکر خدا در قلب، که ممکن است پس از مرحله یاد شده باشد، آرامش است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» [۱۶]. آیه شریفه با کلمه «ألا» و تقدیم متعلق فعل. یعنی تقدیم «بذکر الله» بر «تطمئن» که مفید حصر است، به این مطلب مهم هشدار می دهد که آگاه باشید که تنها عامل و راه آرامش قلب، یاد خداست. خدای سبحان نفرمود: «تطمئن القلوب بذکر الله»، بلکه فرمود: دل فقط به یک چیز می آرد و آن یاد حق است. راز این مطلب آن است که خداوند به ما از خود نزدیک تر است: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» [۱۷]. دل ها هم فقط به دست اوست و مقلب القلوب و تسلّی دهنده آن ها تنها اوست، بنابراین، کسی که

متقی متذکر بر اثر آن بینش قلبی حاصل از یاد حق، خاطره شناس است و هر خاطره ای که به ذهن او خطور کند می فهمد که این ربّانی و ملکی است یا شیطانی و نفسانی: «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا».

شیطان در اوائل امر، برای فریفتن و به دام انداختن، با زبان ایمان و در سایه دین به سراغ انسان می آید، نه اینکه از آغاز او را به گناه فرمان دهد. او ابتدا «نفس مسؤله» را، که خوب و بد را خوب می نمایاند، استخدام می کند. پس از آنکه نفس مسؤله به خدمت او در آمد، اندک اندک «نفس اماره» را برای فرمان دادن به کار می گمارد، از این رو آنگاه که انسان تبه کار به گناه عادت کرد با علم و یقین به و معصیت بودن کاری، آن را به آسانی انجام می دهد: «وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسَنِيسِرُهُ لِلْعُسْرَى» [۱۱].

اثر دیگر ذکر این است که خدای سبحان به یاد انسان متذکر است، از این رو گناه را از او باز می دارد و او را از خطر معصیت می رها کند، چنان که درباره حضرت یوسف علیه السلام واقع شد: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنَّ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرَفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» [۱۲]. مشاهده حضور حق و شهود قلبی: «رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» از کامل ترین مصادیق یاد و ذکر حق است. پاداش و اثر چنین یادی این است که سوء و فحشا از انسان باز داشته شده و گناه به سراغ او نمی آید: «لِنَصْرَفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ». لازم است عنایت شود که نماز، نمازگزار را از گناه نهی کرده و از ارتکاب معصیت باز می دارد؛ ولی لطف ممتاز خداوند که بر اثر شهود الهی نصیب شاهد و اصل می شود این است که زشتی و گناه را از نزدیک شدن به انسان سالک صالح و شاهد باز می دارد و بین این دو کار فرق وافر است.

یاد حق همان گونه که خطر معصیت را از انسان دور می سازد، او را از خطرهای دیگر نیز می رها کند، چنان که راز نجات حضرت یونس علیه السلام از خطر ماندن در

خواهان آرامش و آسایش در زندگی است پیوسته باید به یاد خدا باشد. در این حال نه فقدان چیزی او را نگران می کند و نه برخورداری و وجدان چیزی او را به وجد می آورد: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» [۱۸] و آنچه از امام سجّاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی رسیده است: «بذکرک عاش قلبی» [۱۹] ناظر به همین است؛ یعنی معیشت سعیدانه دل در ظلّ یاد تو تأمین است.

دنیا طلبی مانع یاد خدا

تنها مانع یاد حق دنیا طلبی است: «فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن دِكْرِنَا وَلَمَّ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» [۲۰] مطابق این آیه شریفه، سرّ غفلت از یاد خدا چیزی جز دنیا خواهی نیست. مستفاد از این مقابله آن است که دنیا طلبی چیزی جز غفلت از حق نیست و هر چه انسان را از یاد خدا باز دارد دنیا است. مراد از این دنیا، آسمان و زمین و دریا و صحرا و مانند آن نیست که خدای سبحان از آن ها به عنوان آیات طبیعی خود به نیکی و عظمت یاد می کند. دنیا همان شئون اعتباری، مانند تفاخر و تکاثر در اموال و اولاد است، چنان که خدای سبحان می فرماید: «اَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» [۲۱]

هوا پرستی را مانع دیگر یاد خدا گفته اند؛ ولی این نیز به دنیا خواهی و دنیاگرایی باز می گردد. خدای سبحان در سفارش رسول اکرم صلی الله علیه و آله به سازگاری و همراهی با ذاکران و نهی از پذیرش و همگامی وی با غافلان هوادار چنین می فرماید: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن دِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» [۲۲]

همان گونه که پیش از این اشاره شد، اساس مهمّ در این مطلب سامی، ذکر قلب است، زیرا اگر قلب متذکر خدا باشد همه اعضا و جوارح، که زبان از جمله آن هاست، متذکر خدا خواهد بود، بر همین اساس، در این آیه نیز نفرمود: کسی را که زبانش به یاد ماگویا نیست نپذیر، بلکه فرمود: از کسی که «قلبش» را، بر اثر استمرار دنیا طلبی او، از یاد خودمان غافل کردیم پیروی نکن: «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا لَبُهُ عَن دِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»، پس همان گونه که یاد خدا مانع هواپرستی است، میل به هوا نیز مانع یاد خداست و انسان هواپرست، که به شهادت صدر آیه اهل دنیا است، به یاد خدا نیست و این طرد دو جانبه اثر تضادی است که بین هوا و هُداست.

کیفر غفلت از یاد خدا

غفلت از یاد حق، دارای آثار شوم و پیامد های زیانبار و تلخ است:

— الف) یکی از نتایج تلخ غفلت، که در مباحث پیشین نیز به آن اشاره شد، ناپیایی دل است؛ همان گونه که اثر یاد خدا بصیرت و بینش دل است، نسیان خدا نیز با کوری همراه است، چنان که خدای سبحان می فرماید: دیدگان آن ها یاد مرا نمی بیند: «أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن دِكْرِي» [۲۳] این کوری در قیامت که ظرف ظهور حقایق است نمایان می شود: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن دِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» [۲۴] اگر کسی یاد خدا را با قلب ندید، نام خدا را هم بر زبان نمی آورد، زیرا کسی که قلب او ناپیاست به دام شیطان می افتد و شیطان بر روی او خیمه زده، روپوشی می گذارد که همه مجاری ادراکی و تحریکی او را زیر پوشش شیطنت قرار می دهد، چنان که خدای سبحان فرمود: یاد خدا سراسر عالم را فرا گرفته و کیفر کسی که خود را به کوری زده، خفاش صفت، خورشید یاد خدا را نبیند این است که او را

تحت پوشش شیطان قرار می دهیم: «وَمَنْ يَعُشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» [۲۵] مطابق این آیه شریفه، خدای سبحان به عنوان کيفر تعامی عمدی، شیطان را به صورت پوست غلیظ روکش و غلافی قوی قرار می دهد که همه هستی انسان غافل را در پوشش خود می گیرد، بنابراین، هرکس یاد خدا را نبیند مصدود شیطان و محصور شیطنت است و شیطان در مجاری ادراکی و تحریکی او راه دارد و او را رها نمی کند.

اگر کسی یاد حق را عمداً فراموش کرد این خطر هست که خدای سبحان چندین شیطان را به صورت قرین سوء برای او «تقیبض» کند: «وَقَيَضْنَا لَهُمْ قُرْنَاءً» [۲۶] بنا بر این برخی افراد چندین پوشش در طول هم یا در عرض هم دارند. برخی شیاطین، زمام مجاری ادراکی او و بعضی دیگر زمام مجاری تحریکی وی را بر عهده دارند و چنین شخص مبتلایی باید از شر چندین شیطان رهایی پیدا کند. آنان که یاد خدا را عمداً فراموش کرده و این نسیان آن‌ها را در حصار شیطان قرار داد، در قیامت می فهمند که گرفتار قرین سوء بوده اند و آن روز آرزوی بیجا دارند: ای کاش بین ما و تو فاصله شرق و غرب بود و تو قرین بدی هستی: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيُتَسَّ الْقَرِينُ» [۲۷]

ب) کيفر دیگر غفلت و فراموشی عمدی یاد خدا، محرومیت از رحمت خاص است. توضیح اینکه خدای سبحان با اینکه به همه چیز بیناست: «إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ» [۲۸] و ممکن نیست به موجودی نگاه نکند، در قیامت به عده ای نمی نگرد و با آن سخن نمی گوید: «لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [۲۹] مراد این است که خداوند به آنان نگاه تشریفی همراه با لطف و رحمت ندارد، بر همین اساس، به رسول خود نیز فرمود تا از دنیا طلبان اعراض کند: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» [۳۰] و

حال آنکه رسول اکرم. صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» [۳۱] است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» [۳۲] و برای اتمام حجت، تا آخرین لحظه آنان را به دین حق فرامی خواند. اتمام حجت، دعوت به اسلام، ارشاد و هدایت غیر از اعراض قلبی است، پس اینکه فرمود: از آنان اعراض کن، یعنی به آن‌ها نگاه لطف مخصوص و رحمت خاص نداشته باش.

ج) اثر تلخ دیگر غفلت از یاد خدا، قرار گرفتن در فشار و تنگنای زندگی است: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» [۳۳] از این رو دنیا طلب هرگز آرامش و آسایش ندارد و همواره گرفتار دلهره و بین عوامل فشار است که مبادا آنچه را دارد از دست بدهد و آنچه را ندارد فراهم کند و هم آنچه را دارد حفظ کند، از این رو در فشار حفظ موجود و طلب مفقود زندگی می کند: «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا». این بدان معنا نیست که اعراض کننده از یاد حق، حتماً فقیر می شود، بلکه مقصود آن است که او در زندگی در تنگنا و فشار است؛ خواه در فشار فقر و خواه در فشار مال. فشار در زندگی غیر از فقر و غناست، ممکن است کسی در عین دارایی و توان مندی، گرفتار معیشت ضنک باشد.

آیه «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» [۳۴] در قبال آیه شریفه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» [۳۵] است. کسی که به یاد خدا و اهل تقواست در شرح صدر است و هرگز در کار خود نمی ماند و هیچ گاه در فشار قرار نمی گیرد، از همین رو کسی که مثلاً در علم همواره در پی خود نمایی و تفاخر و مانند آن است، همیشه در فشار شبهات قرار دارد، اما آن که تقوای علمی دارد سرانجام مشکل او به طریقی حل می شود. در مسائل مالی و غیر آن نیز این گونه است، چنان که خدای سبحان در باره رزق پرهیزکاران، که اعم از رزق مادی است، فرمود: «وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» [۳۶]

پی‌نوشت‌ها

- [۱]. سوره احزاب، آیه ۴۱.
 [۳]. سوره نساء، آیه ۱۴۵.
 [۵]. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۸۱.
 [۷]. سوره کهف، آیه ۲۴.
 [۹]. سوره طه، آیه ۱۴.
 [۱۱]. سوره لیل، آیه ۱۰.
 [۱۳]. سوره صافات، آیات ۱۴۳، ۱۴۴.
 [۱۵]. سوره انفال، آیات ۴، ۲.
 [۱۷]. سوره انفال، آیه ۲۴.
 [۱۹]. مصباح المتهجد؛ مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی.
 [۲۰]. سوره نجم، آیه ۲۹. مراد از اعراض و رو برگرداندن، ترك دعوت مردم به اسلام نیست، زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله همچنان مأمور به دعوت جامعه بود. آن حضرت مظهر رحمت الهی است و اعراض وی از افراد بدین معناست که توجه خاص آن حضرت که مسیر رحمت است از آنان باز گرفته شود و اگر او که «رحمة للعالمین» (سوره انبیاء، آیه ۱۰۷) است از غافلی رو بر گرداند دیگر هیچ رحمتی نصیب این غافل نخواهد شد.
 [۲۱]. سوره حدید، آیه ۲۰.
 [۲۳]. سوره کهف، آیه ۱۰۱.
 [۲۵]. سوره زخرف، آیه ۳۶. «تقیض» به معنای «جعل القیض علی البیض» است. تخم مرغ را «بیض» و به پوست محکمی که آن را در پوشش و حصار خود قرار داده «قیض» می‌گویند.
 [۲۶]. سوره فصلت، آیه ۲۵.
 [۲۸]. سوره ملک، آیه ۱۹.
 [۳۰]. سوره نجم، آیه ۲۹.
 [۳۲]. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.
 [۳۴]. سوره طه، آیه ۱۲۴.
 [۳۶]. سوره طلاق، آیه ۳.
 [۲]. سوره نساء، آیه ۴۲.
 [۴]. سوره آل عمران، آیات ۱۹۰، ۱۹۱.
 [۶]. سوره اعراف، آیه ۲۰۵.
 [۸]. سوره جمعه، آیه ۹.
 [۱۰]. سوره اعراف، آیه ۲۰۱.
 [۱۲]. سوره یوسف، آیه ۲۴.
 [۱۴]. سوره کهف، آیه ۱۰۱.
 [۱۶]. سوره رعد، آیه ۲۸.
 [۱۸]. سوره حدید، آیه ۲۳.

زینت و آراستگی در قرآن

« قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ » (اعراف، ۳۲)

در این آیه به نوعی التفات حکمی مخصوص به این امت از حکم عام سابق استخراج شده، هم چنان که در جمله: « ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ » و جمله « وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً » نظیرش گذشت. استفهامی که در این آیه است استفهامی است انکاری.

کلمه «الزین» در مقابل معنای «لشین» است، و به معنای کارها و چیزهایی است که عیب و نقص را از بین ببرد و «الشین» به معنای هر چیزی است که مایه رسوایی و نقص انسان و نفرت اشخاص از او بوده باشد.

معنای اخراج زینت و طیبات رزق [در ذیل آیه: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ (...)] «اخراج زینت» استعاره‌ای است تخیلی و کنایه است از اظهار آن. آری، این خدای سبحان است که به الهام و هدایت خود انسان را از راه فطرت ملهم کرده تا انواع و اقسام زینت‌هایی که مورد پسند جامعه او و باعث مجذوب شدن دل‌ها به سوی او است ایجاد نموده به این وسیله نفرت و تنفر مردم را از خود دور سازد. پس گرچه به حسب ظاهر به وجود آوردن زینت‌ها و سایر حوائج زندگی کار خود انسان است، ولیکن از آنجایی که به الهام خداوند بوده در حقیقت او ایجادش کرده و آن را از پنهانی به عرصه بروز و ظهور در آورده،

چون می دانسته که این نوع موجود محتاج به زینت است. آری، اگر انسان در دنیا بطور انفرادی زندگی می کرد هرگز محتاج به زینتی که خود را با آن بیاراید نمی شد، بلکه اصلاً بخاطرش هم خطور نمی کرد که چنین چیزی لازم است، ولیکن از آنجایی که زندگی جز بطور اجتماع ممکن نیست، و زندگی اجتماعی هم قهراً محتاج به اراده و کراهت، حب و بغض، رضا و سخط و امثال آن است، از این جهت خواه ناخواه به قیافه و شکل هایی بر می خورد که یکی را دوست می دارد و از یکی بدش می آید، لذا معلم غیبی از ماورای فطرتش به او الهام کرده تا به اصلاح مفاسد خود بپردازد، و معایب خود را بر طرف ساخته خود را زینت دهد، و شاید همین نکته باعث شده که از انسان به لفظ «عباده» که صیغه جمع است تعبیر بفرماید.

و این زینت از مهم ترین اموری است که اجتماع بشری بر آن اعتماد می کند، و از آداب راسخی است که به موازات ترقی و تنزل، مدنیت انسان ترقی و تنزل می نماید، و از لوازمی است که هیچ وقت از هیچ جامعه ای منفک نمی گردد، به طوری که فرض نبودن آن در یک جامعه مساوی با فرض انعدام و متلاشی شدن اجزای آن جامعه است. آری، معنای انهدام جامعه جز از بین رفتن حسن و قبح، حب و بغض، اراده و کراهت و امثال آن نیست، وقتی در بین افراد یک جامعه این گونه امور حکم فرما نباشد دیگر مصداقی برای اجتماع باقی نمی ماند - دقت بفرمایید.

«طیب» به معنای چیزی است که ملایم با طبع باشد، و در اینجا عبارت است از انواع مختلف غذاهایی که انسان با آن ارتزاق می کند. و یا عبارت است از مطلق چیزهایی که آدمی در زندگی و بقای خود از آن ها استمداد می جوید، مانند مسکن، همسر و... برای تشخیص این که کدام یک از افراد این انواع «طیب» و مطابق با میل و شهوت او و سازگار با وضع ساختمان او است، خداوند

او را مجهز به حواسی کرده که با آن می تواند سازگار آن را از سازگارش تمیز دهد. این مساله که زندگی صحیح و سعید آدمی مبتنی بر رزق طیب است احتیاج به گفتن ندارد، و ناگفته پیدا است که انسان وقتی در زندگی خود به سعادت مطلوبش نائل می شود که وسیله ارتزاقش چیزهایی باشد که با طبیعت قوا و جهازاتش سازگار بوده، و با بقای ترکیب خاصی که آن جهازات دارد مساعد باشد، چون انسان به هیچ جهازی مجهز نشده مگر اینکه زندگی موقوف و منوط بر آن است. بنابراین، اگر در موردی، حاجت خود را با چیزی که باطبعش سازگار نیست برآورده سازد نقصی به خود وارد آورده، و مجبور است آن نقص را به وسیله سایر قوای خود متمیم و جبران نماید.

مثلاً گرسنه ای که احتیاج به غذا را به صورتی غیر صحیح بر طرف می سازد و بیش از اندازه لازم غذا می خورد نقصی به جهاز هاضمه خود وارد می آورد، و مجبور می شود به وسیله دوا و اتخاذ رژیم، جهاز هاضمه و غدد ترشحی آن را اصلاح نماید، و وقتی این عمل را چند بار تکرار کرد دواهای مزبور از اثر و خاصیت می افتد، و انسان برای همیشه علیل شده از انجام کارهای حیاتی اش که اهم آن فکر سالم و آزاد است باز می ماند، و همچنین سایر حوائج زندگی. علاوه بر اینکه تعدی از این سنت انسان را به چیز دیگری تبدیل می کند، و به صورت موجودی در می آورد که نه عالم برای مثل او آفریده شده، و نه امثال او برای عالم خلق شده اند.

آری، انسانی که یکسره خود را به دست شهوات بسپارد و بکوشد که تا آخرین مرحله امکان و قدرت از لذائذ حیوانی و شکم و شهوت و امثال آن تمتع ببرد انسانی است که می خواهد در ظرفی زندگی کند که عالم هستی برایش معین نکرده و به راهی رود که فطرت برایش تعیین ننموده است. خدای سبحان در این آیه شریفه زینت هایی را سراغ می دهد که برای بندگانش

چرا خداوند به ضروریات زندگی از قبیل لباس پوشیدن و خود را آراستن امر نموده است؟ امر پروردگار به ضروریات زندگی از قبیل لباس پوشیدن و خود را آراستن از همین باب است که می‌خواهد تربیتش حتی در اینگونه امور ساده و پیش پا افتاده رعایت شده باشد، پس کسی نگوید امر به پوشیدن لباس و تنظیف و آرایش چه معنا دارد.

صاحب تفسیر المنار جواب دیگری از این حرف داده - و چه نیکو گفته است: این حرف راکسانی می‌زنند که از تاریخ امم و سرگذشت ملل گذشته بی‌خبرند، و گرنه آن را سطحی و ساده تلقی ننموده به اهمیت و ارزش آن پی می‌بردند، چون اکثر مردم نیمه وحشی جزیره نشین و کوهستانی‌های آفریقا که در جنگل‌ها و غارها تنها و یا دسته جمعی زندگی می‌کردند زن و مردشان لخت بسر می‌بردند، اسلام به هر قومی از آنان که دست یافت با امثال آیه مورد بحث لباس پوشیدن را به آنان یاد داد و ستر عورت را برایشان واجب کرد، و به سوی تمدن سوق‌شان داد. و من خیال می‌کنم این قبیل حرف‌ها از ناحیه دشمنان اسلام در دهان‌ها افتاده است، گویا مبلغین مسیحیت به منظور رم دادن مردم از اسلام و دعوت‌شان به کیش خود این طعنه‌ها را زده‌اند، و گرنه ارزش دعوت اسلام به لباس و آرایش بر هیچ کس پوشیده نیست. و لذا بعضی از منصفین مسیحی اعتراف کرده‌اند به اینکه این‌گونه طعنه‌ها نسبت به اسلام بی‌انصافی است، اسلام با این حکم خود منت بزرگی به گردن ما اروپائیان دارد، چون اگر اسلام نبود ما امروز در خطه پهناور آفریقا تجارت پارچه و قماش نداشته و سالیانه مبالغه‌ناگفتنی سود نمی‌بردیم. این حکم اسلام تنها در بین مسلمین آنجا حسن اثر نداشته بلکه امم و ملل بت‌پرست نیز وقتی هموطنان خود را دیدند که پس از قبول اسلام ملبس به لباس شدند و به زینت و آرایش خود پرداختند آنان نیز به تقلید از مسلمین لباس پوشیده

ایجاد نموده، و آنان را فطرتا به وجود آن زینت‌ها و به استعمال و استفاده از آن‌ها ملهم کرده، و معلوم است که فطرت الهام نمی‌کند مگر به چیزهایی که وجود و بقای انسان منوط و محتاج به آن است. در وضوح این امر همین بس که هیچ دلیلی بر مباح بودن چیزی بهتر از احتیاج به آن نیست، زیرا احتیاج به حسب وجود و طبیعت خاص انسانی خود دلیل است بر اینکه خدای تعالی انسان را طوری آفریده که به آن چیز محتاج باشد. و به عبارت دیگر تابعیه قوا و ادوات انسان رابطه‌ای بین او و بین آن چیزها برقرار کرده که خواه ناخواه، در صدد تحصیل آن‌ها برمی‌آید.

ذکر طبیات از رزق و عطف آن بر زینت و قرار داشتن این عطف در سیاق استفهام انکاری این معنا را می‌رساند که،
— اولاً: رزق طیب دارای اقسامی است.

— ثانیاً: زینت خدا و رزق طیب را هم شرع اباحه کرده و هم عقل و هم فطرت.

— ثالثاً: این اباحه وقتی است که استفاده از آن از حد اعتدال تجاوز نکند و گرنه جامعه را تهدید به انحطاط نموده شکافی در بنیان آن ایجاد می‌کند که مایه انعدام آن است.

آری، کمتر فسادی در عالم ظاهر می‌شود و کمتر جنگ خونینی است که نسل‌ها را قطع و آبادی‌ها را ویران سازد و منشا آن اسراف و افراط در استفاده از زینت و رزق نبوده باشد، چون انسان طبعاً اینطور است که وقتی از جاده اعتدال بیرون شد و پاز مرز خود بیرون گذاشت کمتر می‌تواند خود را کنترل کند، و به يك حد معینی اکتفا نماید، بلکه مانند تیری که از کمان بیرون شود تا آخرین حد قدرتش جلو می‌رود، و چون چنین است سزاوار است که همه وقت و در همه امور در زیر تازیانه تربیت کنترل شود، و به ساده‌ترین بیانی که عقل خود او آن را بیسندد پند و اندرز داده شود.

رسم دیرینه خود را ترك گفتند.

شاهد زنده این مدعا، ساکنین بلاد هندند، چون بت پرستان این ناحیه در عین اینکه از قدیم الایام مردمی متمدن بودند مع ذلك هم اکنون هزاران هزار از زن و مردشان لخت مادرزاد و یا نصف و یا ربع بدن شان برهنه است. بعضی از مردان شان در بازارها و کارگاه‌ها بدون لباس آمد و شد می‌کنند، و فقط عورت‌ها و یا حد اکثر از کمر به پایین را می‌پوشانند، زنان شان شکم و ران‌ها را برهنه نموده و از کمر به بالای شان هم برهنه است. دانشمندان همین قوم اعتراف کرده‌اند که این مقدار از لباس را هم مسلمانان به آنان آموخته‌اند. و همچنین غذا خوردن در ظرف هم از آثار اسلام است، چون می‌دیدند که مسلمین هیچ وقت بدون ظرف غذا نمی‌خورند حتی فقرای آنان که دسترسی به ظرف ندارند غذا را روی برگ درختان ریخته از روی آن برمی‌دارند و می‌خورند، و در عین تهی دستی هرگز از لباس و آرایش خود کم نمی‌گذارند. و چون مسلمین از دیر زمان در بلاد هند حکومت می‌کردند، و غالباً فاضل‌ترین و پارساترین حکومت‌های اسلامی بودند تاثیرشان در بت پرست‌ها بیش از تاثیر بود که سایر حکومت‌های اسلامی در نقاط مختلف گیتی داشتند، لذا مساله ملبس به لباس شدن هم از جاهای دیگر بیشتر شایع گردید، و لذا می‌بینیم در بلاد شرق یعنی سیام و نواحی آن، مسلمین آن طور نفوذ و تاثیر نداشته بلکه خودشان در جهل و دوری از تمدن دست کمی از بت پرست‌ها نداشتند، و از حیث لباس و سایر اعمال دینی به کیش بت پرستی نزدیک‌ترند تا به اسلام. زنان آن نواحی غیر از عورت جلو و عقب، عورت دیگری که پوشاندنش لازم باشد برای خود قائل نیستند. و حال آنکه در اسلام همه بدن زن عورت است.

خلاصه اینکه، در سراسر گیتی هر کجا که اسلام قوتی دارد به میزان نفوذ و قوتش مظاهر تمدن از قبیل لباس، آرایش و امثال آن به چشم می‌خورد، اینجا

است که ارزش واقعی این اصل اصلاحی اسلام معلوم می‌شود و به خوبی به دست می‌آید که اگر اسلام چنین اصلی را نمی‌داشت و متعرض مساله لباس و آرایش نمی‌شد و آن را بر مسلمین واجب نمی‌کرد، به طور مسلم امروز امم و قبایل بی‌شماری همچنان در حال توحش باقی مانده بودند. با این حال چطور يك مشیت فرنگی ماب به خود اجازه می‌دهند که بر حسب عادت زشتی که دارند در کمال تبختر کلاه خود را کج گذاشته، روی مبل قهوه‌خانه و یا کاباره و یا میکده‌ها تکیه زده بگویند: این چه دینی است که حوائج و ضروریات زندگی بشری را جزء شرایع خود قرار داده، مثلاً به لباس پوشیدن و غذا خوردن و آب آشامیدن امر نموده و این قبیل امور را با اینکه احتیاجی به سفارش و وحی آسمانی ندارد جزء احکام خود قرار دهد؟ (المنار، ج ۸ ص ۳۸۴-۳۸۲) این بود جوابی که صاحب المنار از اشکال مزبور داده. در اینجا به یاد داستانی افتادم که نقل آن در حقیقت جواب سومی از این اشکال است، و آن اینکه وقتی طیب مخصوص هارون الرشید که مردی نصرانی و حاذق در طب بود به علی بن الحسین بن واقد گفت کتاب آسمانی شما هیچ دستوری در باره بهداشت و حفظ الصحه ندارد، و حال آنکه سعادت بشر را دو علم تامین می‌کند یکی علم ادیان و دیگری علم ابدان (طب).

علی در جوابش گفت: خداوند علم ابدان را در کتاب خود در نصف يك آیه خلاصه کرده است و آن جمله «كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا» است. رسول گرامی اسلام ﷺ نیز این معنا را در جمله کوتاه، «معدة خانه هر دردی است و پرهیز سرآمد هر دوائی است، و باید که حق بدن را در آنچه عادتش داده‌ای ادا کنی» خلاصه کرده. طیب نامبرده فکری کرد و گفت: آری، کتاب شما و پیغمبرتان با این دو جمله دستور دیگری را برای جالینوس باقی نگذاشتند. (مجمع البیان ج ۴ ص ۴۱۳)

سعادت و لذت در قرآن

یکی از مباحث مهم علم اخلاق مقوله سعادت و لذت است و اینکه سعادت چیست؟ و لذت کدام است مقوله‌ای است که ذهن علمای اخلاق را به خود مشغول داشته است. در این نوشته به تعریف سعادت و لذت از منظر قرآن پرداخته می‌شود.

در توضیح مفهوم سعادت، می‌توان گفت: سعادت و لذت خیلی به هم نزدیک و قریب‌الافق هستند و عمده تفاوت آن دو در این است که لذت در موارد لحظه‌ای و کوتاه مدت نیز بکار می‌رود ولی، سعادت صرفاً در مورد لذت‌های پایدار یا نسبتاً پایدار کاربرد دارد. مثلاً، هیچ‌گاه درباره کسی که غذای لذیذی را می‌خورد و برای لحظاتی از آن لذت می‌برد مفهوم سعادت را بکار نمی‌برند، بلکه می‌گویند: از خوردن غذا لذت برد.

پس در سعادت، لذت پایدار نهفته است و اگر ممکن بود کسی در زندگی همیشه لذت ببرد او کاملاً سعادتمند بود؛ ولی، از آنجا که زندگی خالی از درد و رنج وجود ندارد می‌توان گفت: سعادتمند در این جهان کسی است که لذت‌های وی از نظر کیفیت یا کمیت نسبت به درد و رنج‌هایش برتری و فزونی دارد و در آن، دو ویژگی لحاظ می‌شود:

۱. برتری از جهت کیفی و ۲. دوام از جهت کمی.

قرآن نیز در مقایسه بین لذت‌های دنیوی و اخروی به منظور دعوت به سوی آخرت و تشویق ایشان به حرکت در مسیر سعادت معنوی با تعبیراتی نظیر: «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» [۱] یعنی زندگی آخرت بهتر و با دوام‌تر است. بر این دو ویژگی تأکید دارد و پیوسته این حقیقت را گوشزد می‌کند که لذت آخرت از لذت دنیا از نظر کیفی بهتر، و به لحاظ کمی پایدارتر است.

مفهوم سعادت فقط در یک مورد از قرآن به شکلی مناسب با بینش وسیع الهی درباره انسان بکار رفته است. خداوند در این باره می‌فرماید:

«فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ / فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَمِنَ النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ / خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ / وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَمِنَ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ» [۲]

مردم دو دسته هستند بدبخت و خوشبخت: شقاوت مندان تا آسمان و زمین هست در آتش جاودان بمانند مگر آنکه پروردگار تو خواهد او هر چه خواهد می‌کند. و سعادت مندان مادام که آسمان و زمین هست در بهشت جاودان بمانند مگر آنچه خدای تو خواهد که این، بخششی قطع نشدنی است.

بنابراین، اگر بر اساس بینش الهی و از دریچه معارف قرآنی، زندگی انسان را مورد توجه قرار دهیم زندگی دنیوی او در کل چیزی به حساب نمی‌آید. کسی که الی‌الابد در آتش خواهد بود بر فرض که همه عمر را در این دنیای زودگذر غرق در لذت باشد چگونه می‌توان گفت: چنین شخصی سعادت مند است؟ و بر عکس هرگاه کسی در جهان ابدی خوش بخت باشد و به گفته قرآن جاودانه در بهشت زندگی کند حتی اگر تمام لحظات عمر کوتاه دنیا را در شکنجه به سربرد سعادت مند خواهد بود و در کل، آن رنج دنیوی، چیزی به حساب نمی‌آید.

بنابراین، ملاک سعادت و شقاوت در بینش انسانی اسلامی، لذت و رنج ابدی

است، به این معناکه اسلام در معنای سعادت و شقاوت تغییری نمی‌دهد و در این زمینه مفهوم جدیدی مطرح نمی‌کند که از دسترس درک و فهم مردم به دور باشد؛ بلکه، سعادت را به همان معنی رایج لذت‌پایدارتر و شقاوت را به معنی عرفی رنج و الم بیشتر می‌داند ولی در مصداق آن دو، تغییر می‌دهد و چون لذایذ و آلام دنیوی دوام و ثباتی ندارد لذا لذایذ و آلام ابدی جهان آخرت را به عنوان مصادیق صحیح و حقیقی سعادت و شقاوت مطرح می‌کند.

واژه فلاح به معنای رستگاری به کار می‌رود؛ رستن از گرفتاری‌ها و رنج‌ها و موانع و رسیدن به هدف و مطلوب انسان در راه رسیدن به مقصد و هدف خود، پیوسته با موانع و گرفتاری‌ها و دشمنانی درگیر است ولی با تلاش و جهاد می‌تواند این گرفتاری‌ها را بر طرف سازد و موانع را از سر راه برداشته به هدف و مطلوب خویش نایل شود که در این صورت می‌گویند: رستگار شد، یعنی رست و رها شد یا راحت شد و بر دشمن چیره گردید. در چنین مواردی از واژه فلاح استفاده می‌شود.

قرآن نیز در مواردی واژه فلاح را بکار برده است. از آن جمله، روزی که بنا بود ساحران فرعون به دستور وی در برابر موسی خودنمایی و عرض اندام کنند، قرآن نقل می‌کند که فرعون برای تشویق و دلگرمی به آنان گفت:

«وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَىٰ» [۳]

امروز آن کسی که چیره شود رستگار خواهد شد.

و به جای پیروزی و چیره شدن بر خصم واژه افلاح را بکار می‌برد چنان که در زمینه معنوی نیز درباره کسانی که از رنج و گرفتاری دنیا رهایی و در صحنه دیگری به آسودگی وارد می‌شوند از همین واژه افلاح استفاده شده و به آیاتی بر می‌خوریم.

مثل این آیه که می‌گوید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ» [۴] هر آینه پاکان رستگار شدند.

و آیه‌ای که می‌گوید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» [۵].

هر که در پاکی آن (نفس) کوشید رستگار شد.

و در آیه اول سوره مومنون می‌گوید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» [۶].

هر آینه اهل ایمان رستگار شدند.

آری تزکیه و تهذیب نفس برای رسیدن انسان به فلاح و رستگاری نه تنها موثر است بلکه راه منحصر به فرد خواهد بود. چنان که در آیات دیگری به عنوان نتیجه عبادات و غایت کارهای شایسته انسان مطرح شده و همراه با کلمه لعل بکار برده شده است، مثل آنجا که می‌فرماید:

«وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» [۷].

بسیار خدا را بیاد آرید شاید رستگار شدید و آیه‌ای که می‌فرماید:

«وَأَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» [۸] از خدا بترسید تا رستگار شوید.

در این گونه موارد که خداوند می‌خواهد مردم را وادار به تقوا، به ذکر خدا، به اجتناب از معاصی کند، با استفاده از جمله «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» بیان می‌کند که هدف نهایی انسان فلاح است و به انسان می‌آموزد که برای رسیدن به آن باید این کارهای خوب را انجام دهد و آن کارهای زشت را ترک کند.

قرآن فلاح و رستگاری را به عنوان هدف از انجام کارهای خوب مطرح می‌کند که همه کارهای عبادی و افعال شایسته را برای رسیدن به آن باید انجام داد؛ ولی، هیچ‌گاه باری خود فلاح، هدف و غایت دیگری بیان نمی‌کند و نمی‌گوید:

که اگر کسی به فلاح رسید چه می‌شود چون در ورای فلاح و رستگاری هدف دیگری و غایت‌گران به‌تر و پرارزش‌تری وجود ندارد. فی‌المثل؛ در قرآن به آیاتی بر می‌خوریم نظیر: «فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» [۹].

و مرا ستایش کنی و نماز را برای یاد من بپا دار.

و نظیر «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» [۱۰].

هر آینه نماز آدمی را از زشتی و بد بازمی‌دارد و بزرگترین یاد خدا است. که در آن‌ها ذکر خدا دوری‌گزیدن از فحشا و منکر به عنوان هدف نماز مطرح گردیده است و آیه: «وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» [۱۱]. و خدا را بسیار یاد کنید شاید رستگار شدید. که برای ذکر خداوند که در آیات گذشته به عنوان هدف نماز مطرح شده بود به نوبه خود رسیدن به فلاح و رستگار شدن را به عنوان هدف مطرح می‌کند؛ ولی، در هیچ یک از آیات قرآن نمی‌توان جمله‌ای را پیدا کرد که برای خود فلاح چیز دیگری به عنوان هدف آن معرفی شده و مثلاً بگوید: افلحوا لعلکم کذا به فلاح برسید تا چنین و چنان شود.

و ما از این برخوردار، نتیجه می‌گیریم که فلاح، هدف نهایی و مطلوب ذاتی است مثل سعادت که تعبیر دیگری از هدف است کلمه فوز هم به معنای کامیابی و رسیدن به مطلوب است اعم از مطلوب مادی و معنوی. گمشده انسان در دنیا زندگی ابدی و لذت جاودانی است و مشکلات موقت را برای رسیدن به آن تحمل می‌کند و هنگامی که به آن زندگی ابدی و لذت همیشگی رسید کامیاب شده و به فوز و فلاح رسیده است. قرآن کریم در آیاتی واژه فوز را با تعبیر مختلف بکار برده است در جایی می‌گوید «لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ» [۱۲] برای کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند بهشت‌هایی است که در آن نهرهایی جاری است و آن کامیابی بزرگی است و در آیه دیگری چنین آمده است که:

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» [۱۳]

خدا از آنان راضی و آنان نیز از خدا راضی هستند و این کامیابی بزرگی است. و در برخی دیگر از آیات، تعبیری متفاوت با تعبیر فوق را مورد استفاده قرار داده و می‌گوید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ

أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا...» [۱۴]

کسانی که ایمان آوردند و در راه خدا هجرت و با اموال و جان هاشان جهاد کردند در برتری در پیشگاه خدا بزرگترند و آنان خود رستگاراند پروردگارشان به رحمتی از جانب خویش و خرسندی و باغ‌هایی برایشان که در آن‌ها نعمت‌های ماندگار است در آن‌ها جاودان شوند مزده‌شان دهد.

- [۱]. اعلیٰ ۱۷.
[۲]. هود ۱۰۸ و ۱۰۵.
[۳]. طه ۶۴.
[۴]. اعلیٰ ۱۴.
[۵]. شمس ۹.
[۶]. موءمنون ۱.
[۷]. جمعه ۱۰.
[۸]. آل عمران ۱۳۰.
[۹]. طه ۱۴.
[۱۰]. عنکبوت ۴۵.
[۱۱]. انفال ۴۵.
[۱۲]. بروج ۱۱.
[۱۳]. مائده ۱۱۹.
[۱۴]. توبه ۲۱ و ۲۰.

شجاعت و شهامت در قرآن

شجاعت فضیلتی مهم است، به گونه ای که قرآن شریف آن را اساس حکومت الهی دانسته و آن را مورد محبت و عنایت خاص قرار داده است:

... إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ... [۱]. به درستی که

خدا او را بر شما برگزید و در دانش و توانایی او را فزونی بخشید....

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ... [۲]. ای گروهی که ایمان آورده اید، هر که از شما از دین خود مرتد شود به زودی خدا قومی را که دوست دارد و آن‌ها نیز خدا را دوست می‌دارند و نسبت به مؤمنان سرافکننده و فروتن، و نسبت به کافران سرافراز و مقتدرند، به نصرت اسلام برمی‌انگیزد که در راه خدا جهاد کنند و در راه دین از نکوهش و ملامت احدی باک ندارند....

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ [۳] البته خدا آن مؤمنان را که در صف جهاد مانند سد آهنین همدست و پایدارند، بسیار دوست می‌دارد.

به علاوه خداوند شجاعت را از صفات مؤمنین دانسته است.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ... [۴].

محمد فرستاده خداست و یاران و همراهانش بر کافران بسیار سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند...

تعریف شجاعت

معنای شجاعت، همانا قوت قلب است که معنای آن طیف گسترده‌ای را شامل می‌شود. هر چه شدت آن بیشتر شود، ارزش و اهمیت آن بیشتر می‌شود. در واقع هیچ مرتبه‌ای از آن، اعم از ضعیف یا شدید، نامطلوب نیست و مقوله‌ای است که افراط و تفریط در آن راه ندارد.

پس اینکه گفته می‌شود «تفریط در شجاعت همان جبن و افراط در آن، همان تهور است که در شمار صفات ناپسند است» سخنی نادرست است. زیرا تهور از مقوله فعل است و نه صفات، و لذا افراط در شجاعت نمی‌تواند به شمار آید. همچنین جبن به معنای عدم قوت قلب است، که آن هم تفریط در شجاعت نیست، بلکه نسبت جبن و شجاعت مصداق باب عدم و ملکه است.

توضیح آنکه تهور به معنای سقوط است. پس بتایی که بر زمین سست، ساختمانی را بنا می‌کند، آن ساختمان در معرض سقوط و درهم ریختن است و عمل بتا، تهور نامیده می‌شود.

خدای متعال می‌فرماید: **أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرًا مِّنْ أُسِّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** [۵] آیا کسی که مسجدی را به غرض تقوی و خداپرستی تأسیس کرده و رضای حق را طالب است، مانند کسی است که بنایی سازد و بر پایه سستی، در کنار سیل که زود به ویرانی کشد و عاقبت آن بنا از پایه به آتش دوزخ افکند؟ و خدا هرگز ستمکاران را هدایت نخواهد فرمود.

پس کسی که قوت قلبش را به طور نابجا و در موردی غیر عقلایی به کار برد، به

او متهور گفته می‌شود، همچون کسی که خود را در معرض هلاکت قرار می‌دهد یا بدون سلاح به طرف شیر می‌رود، یا بدون سلاح و انگیزه عقلایی و شرعی با دشمن درگیر می‌شود و...

خداوند متعال می‌فرماید: **... وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ...** [۶].

... و خود را به دست خویش به مهلکه و خطر در نیفکنید...

پس چنان که می‌بینید تهور از افعال ناپسند است، نه صفات پسندیده. به علاوه تهور از نظر عقل و شرع محکوم و مطرود است. همچنین جبن به معنای ضعف قلب است. پس به کسی که از شجاعت و قوت قلب بی بهره است، جبان و بزدل گفته می‌شود. در واقع جبن امری وجودی نیست تا گفته شود که از جمله افعال است یا صفات، یا آنکه مرحله تفریط شجاعت است.

فرد جبان و بزدل از بسیاری از نعمات محروم و در معرض بسیاری از ناملایمات است. پس اگر برای او هیچ محرومیتی جز محروم ماندن از جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و... نباشد، برای او کافی است تا از سعادت‌های ابدی محروم گردد. همچنین اگر برای او هیچ مصیبتی جز تنبلی، خواری، سستی، بی‌ثباتی و بی‌عاری نباشد، او را بس است که تیره روز و بدبخت شمرده شود. این همه ناشی از عدم قوت قلب است و بی بهره بودن از شجاعت موجب محرومیت از نعمات فراوان و مواجه شدن با ناملایمات بسیار می‌گردد. از سوی دیگر تهور علاوه بر آنکه به معنی کفران نعمت شجاعت و کاربرد نابجای آن است، موجب به خطر انداختن خود و دیگران و مفاسد بسیار دیگر می‌شود.

چنانکه بعضی از اصحاب ائمه علیهم‌السلام تهور پیشه ساخته، اسرار را فاش می‌کردند و ناخواسته موجب به خطر افتادن شیعیان می‌شدند و به همین دلیل مورد اعتراض آن پیشوایان گرامی، که درود خدا بر آنان باد، قرار می‌گرفتند.

مراتب شجاعت

شجاعت از نظر شدت و ضعف دارای مراتبی است و هر مرتبه ای نیز به نوبه خود دارای درجات شدت و ضعف می باشد.

اولین مرتبه شجاعت: چیرگی بر دشمن در میدان جنگ و جزآن مانند بحث، مسابقه و... است، و خدای تعالی به این مرتبه چنین اشاره فرموده است:

... إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ... [۷].

به درستی که خدا او را بر شما برگزید و در دانش و توانایی او را افزونی بخشید....

دومین مرتبه شجاعت:، چیره شدن بر نفس اماره و هوای نفس است. چنان که رسول خدا ﷺ فرمود: اشجع الناس من غلب هواه [۸].

شجاعترین مردم کسی است که بر هوای نفسش چیره گردد.

همچنین آن حضرت فرمود: مرحبا بقوم قضا الجهاد الاصغر و بقى عليهم الجهاد الاكبر، قيل: يا رسول الله و ما الجهاد الاكبر؟ قال: جهاد النفس [۹].

آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را پشت سر گذاشتند و جهاد اکبر را در پیش دارند. گفته شد: ای رسول خدا، جهاد اکبر چیست؟ حضرت فرمود: پیکار با نفس.

چیرگی در این میدان جز با فضل و رحمت الهی ممکن نیست. چنانکه می فرماید: ... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي... [۱۰].

... همانا نفس، بسیار به بدی فرمان می دهد، مگر آنکه مورد رحمت پروردگارم قرار گیرم...

و نیز می فرماید: ... وَالْأَنْفُسُ كَيْدُهُنَّ أَضْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ [۱۱].

... بارالها اگر تو حيله اينان را به لطف و عنایت خود از من دفع نفرمایی، به

آن ها میل کرده و از اهل جهل و شقاوت گردم.

سومین مرتبه شجاعت: غلبه بر مشکلات در فراز و نشیب زندگانی دنیا و زرق و برق و سختی ها و ناملايمات آن است که بر اساس سنت الهی روی می دهد.

چنان که قرآن کریم می فرماید: أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ [۱۲].

آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف اینکه گفتند ما به خدا ایمان آورده ایم، رهایشان کنند و بر این دعوی هیچ امتحان نکنند؟ و ما امت هایی را که پیش از اینان بودند، به امتحان و آزمایش آوردیم تا خدا دروغگویان را از راستگویان کاملاً معلوم کند.

قرآن، روایات، تجربه و تاریخ گواه آنند که انسان در این عرصه مغلوب شده است، مگر آنان که مورد رحمت الهی قرار گرفته اند. خدای متعال می فرماید:

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا إِلَّا الْمُصَلِّينَ [۱۳].

همانا انسان حریص آفریده شده است. آنگاه که شری به او رسد، سخت به فریاد آید. و هنگامی که مال به او رسد، منع احسان کند. جز نمازگزاران (راستین).

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ [۱۴].

اما انسان چون خدا او را به رنج و غمی مبتلا سازد، سپس به کرم خود او را نعمتی برای آزمایش و امتحان بخشد، در آن حال گوید خدا مرا گرامی و عزیز داشت. و چون او را باز برای آزمودن، تنگ روزی و فقیر کرد، گوید خدا مرا خوار گردانید.

مرتبه چهارم شجاعت: مقامی بلند و والاست که بالاتر از آن مقامی نیست و آن چیرگی بر صفات ناپسند، خصوصاً ریشه کن کردن آن ها از وجود انسان و

سپس غرس نهال فضایل در جان و دل است، و این مهم جز با فضل و رحمت خداوند ممکن نگردد، چنانکه می فرماید: وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا

پی نوشت‌ها

- [۱]. بقره، ۲۴۷.
- [۲]. مائده، ۵۴.
- [۳]. صف، ۴.
- [۴]. فتح، ۲۹.
- [۵]. توبه، ۱۰۹.
- [۶]. بقره، ۱۹۵.
- [۷]. بقره، ۲۴۷.
- [۸]. نهج الفصاحه، ح ۲۹۹.
- [۹]. بحار الانوار، ج ۷۰، ح ۱، ص ۶۴.
- [۱۰]. یوسف، ۵۳.
- [۱۱]. یوسف، ۳۳.
- [۱۲]. عنکبوت، ۲، ۳.
- [۱۳]. معارج، ۱۹، ۲۲.
- [۱۴]. فجر، ۱۵، ۱۷.
- [۱۵]. نور، ۲۱.
- [۱۶]. شمس، ۹، ۱۰.

زَكٰى مِنْكُمْ مِنْ اَحَدٍ اَبَدًا وَّ لٰكِنَّ اللّٰهَ يَرْكٰى مَنْ يَّشَاءُ... [۱۵]

و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود، احدی از شما پاک و پاکیزه نمی شد، لیکن خدا هرکس را که می خواهد منزّه و پاک می گرداند.

و چه نیکو گفته اند که این چیرگی همچون چاه کردن با ناخن است. در عین حال این کار ضروری است و چنان که پیشتر بیان شد عقلاً و شرعاً از واجب ترین واجبات است و خداوند پس از ذکر ده سوگند و تأکیدات فراوان می فرماید: قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَّ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا. [۱۶]

هر که نفس ناطقه خود را از گناه و بدی پاک و منزّه سازد، به یقین رستگار خواهد بود و هر که او را به کفر و گناه پلید گرداند، البته زیان کار خواهد گشت.

شهوة پرستی و عفاف در قرآن

«شهوة» در لغت دارای مفهوم عامی است که به هرگونه خواهش نفس و میل و رغبت به لذات مادی اطلاق می‌شود؛ گاهی علاقه شدید به یک امر مادی را نیز شهوت می‌گویند.

مفهوم شهوت، علاوه بر مفهوم عام، در خصوص «شهوة جنسی» نیز به کار رفته است. واژه «شهوة» در قرآن کریم هم به معنی عام کلمه آمده است و هم به معنی خاص آن. در این بحث، نظر ما بیشتر به معنای خاص آن است، زیرا آثار مخرب و زیان بار آن بیش از سایر کشش‌های مادی است.

«شهوة» نقطه مقابل «عفت» است. «عفت» نیز دارای مفهوم عام و خاص است. مفهوم عام آن، خویشتن داری در برابر هرگونه تمایل افراطی نفسانی است و مفهوم خاص آن، خویشتن داری در برابر تمایلات بی بند و بار جنسی است.

«عفت» یکی از فضایل مهم اخلاقی در رشد و پیشرفت و تکامل جوامع انسانی است؛ اما شهوت که مقابل عفت قرار دارد، موجب سقوط فرد و جامعه می‌شود. مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که اشخاص یا جوامعی که بهره کافی از عفت داشته‌اند، از نیروهای خداداد خود، بالاترین استفاده را در راه پیشرفت خود و جامعه خویش برده و در سطح بالایی از آرامش و امنیت زیسته‌اند، اما افراد یا جوامعی که در «شهوة پرستی» غرق شده‌اند، نیروهای خود را از دست داده و

در معرض سقوط قرار گرفته‌اند.

طبق نظر کارشناسان حقوقی، «شهوة جنسی» در ایجاد جرم و جنایت نقش عمده را دارد تا جایی که گفته شده است: «در هر جنایتی، شهوت جنسی نیز دخیل بوده است». شاید این تعبیر، مبالغه‌آمیز باشد، ولی به یقین منشا بسیاری از جنایات و انحرافات، طغیان «غریزه جنسی» و شهوت پرستی است. خون‌های بسیاری در این راه ریخته شده و اموال فراوانی برباد رفته، اسرار مهم کشورهای به وسیله زنان جاسوسی که سرمایه و ترفند کارشان استفاده از زیبایی و آلودگی‌ی‌شان بوده، افشا شده و آبروی بسیاری از برومندان در این راه ریخته شده است.

طبق بیان آیات و روایات در می‌یابیم که یکی از ابزارهای مهم شیطان همین «شهوة جنسی» است. در قرآن کریم در موارد مختلف به «عفت» و «شهوة پرستی» اشاره شده است که ما در ذیل به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

۱. فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفًا أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا أَلِيمًا تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (سوره مریم، آیه ۵۹ و ۶۰)

۲. وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا (سوره نساء، آیه ۲۷)

۳. وَلَوْ طَافَ اذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأْتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ إِنَّكُمْ لَأْتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقَاطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ (سوره عنكبوت، آیه ۲۸ و ۲۹)

۴. وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ (۷۷) وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمَنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ

هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَظْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِي فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ (۷۸) قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكِ مِنْ حَقِّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُنَّ مَا نُرِيدُ (۷۹) قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوَى إِلَيَّ رُكْنٌ شَدِيدٌ (۸۰) قَالُوا يَا لَوْطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِبْ بِالْهَلِكِ يَقْطَعُ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (۸۱) فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ (۸۲) مُسْوَمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ (۸۳) (سوره هود، آیه ۷۷ و ۸۳)

۵. کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذِينَ إِذَا أُرْسِلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلُ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ (سوره قمر، آیه ۳۳ و ۳۴)

۶. وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (۸۰) إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُشْرِفُونَ (۸۱) وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَبْتَظِرُونَ (۸۲) فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۸۳) وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظَرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (۸۴) (سوره اعراف، آیه ۸۰ و ۸۴)

۱. اما پس از آنان، فرزندان ناشایسته‌ای روی کار آمدند که نماز را تباه کردند و از شهوات پیروی نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید! مگر آنان که توبه کنند و ایمان بیاورند و کارشایسته انجام دهند؛ چنین کسانی داخل بهشت می‌شوند و کمترین ستمی به آنان نخواهد شد.

۲. خدا می‌خواهد شما را ببخشد (و از آلودگی پاک نماید)، اما آن‌ها که پیرو شهواتند، می‌خواهند شما به کلی منحرف شوید.

۳. و لوط را فرستادیم، هنگامی که به قوم خود گفت: «شما عمل بسیار زشتی انجام می‌دهید که هیچ یک از مردم جهان پیش از شما آن را انجام نداده است.

آیا شما به سراغ مردان می‌روید و راه (تداوم نسل انسان) را قطع می‌کنید و در مجلس‌تان اعمال ناپسند انجام می‌دهید؟!» اما پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: اگر راست می‌گویی، عذاب الهی را برای ما بیاور!

۴. و هنگامی که رسولان ما (فرشتگان عذاب) به سراغ لوط آمدند، از آمدنشان ناراحت شد و قلبش پریشان گشت و گفت: «امروز روز سختی است!» (زیرا آن‌ها را نشناخت و ترسید، قوم تبه‌کار مزاحم آن‌ها شوند.)

قوم او (به قصد مزاحمت میهمانان) به سرعت سراغ او آمدند - و قبل‌کارهای بد انجام می‌دادند - گفت: «ای قوم من! این‌ها دختران منند، برای شما پاکیزه ترند (با آن‌ها ازدواج کنید و از زشت کاری چشم‌پوشید!)، از خدا بترسید و مرا در مورد میهمانانم رسوا نسازید. آیا در میان شما یک مرد فهمیده و آگاه وجود ندارد؟!»

گفتند: «تو می‌دانی ما تمایلی به دختران تو نداریم و خوب می‌دانی ما چه می‌خواهیم!»

گفت: «(افسوس!) ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم، یا تکیه‌گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود! (آن‌گاه می‌دانستم با شما زشت‌سیرتان ددمنش چه کنم!)»

(فرشتگان عذاب) گفتند: «ای لوط! ما فرستادگان پروردگار تویم؛ آن‌ها هرگز دسترسی به تو پیدا نخواهند کرد! در دل شب، خانواده‌ات را (از این شهر) حرکت ده! و هیچ یک از شما پشت سرش را نگاه نکنند، مگر همسرت که او هم به همان بلایی که آن‌ها گرفتار می‌شوند، گرفتار خواهد شد! موعد آن‌ها صبح است، آیا صبح نزدیک نیست؟!»

و هنگامی که فرمان ما فرارسید، آن (شهر و دیار) را زیر و رو کردیم و بارانی از سنگ (گل‌های متحجر) متراکم بر روی هم، بر آن‌ها نازل نمودیم.

(سنگ هایی که) نزد پروردگارت نشاندار بود و آن از (سایر) ستمگران دور نیست!

۵. قوم لوط اندازها (و هشدارهای پی در پی پیامبرشان) را تکذیب کردند. ما بر آن ها تند بادی که ریگ ها را به حرکت در می آورد فرستادیم (و همه را هلاک کردیم)، جز خاندان لوط را که سحرگهان نجاتشان دادیم!

۶. (و به خاطر آوردید) لوط را، هنگامی که به قوم خود گفت: «آیا عمل بسیار زشتی را انجام می دهید که هیچ یک از جهانیان، پیش از شما انجام نداده است؟!»

آیا شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید، نه زنان؟! شما گروه اسرافکار (و منحرفی) هستید»

ولی پاسخ قومش چیزی جز این نبود که گفتند: «این ها را از شهرتان بیرون کنید که این ها مردمی هستند که پاکدامنی را می طلبند (و با ما هم صدا نیستند!)»

(چون کار به این جا رسید) ما او و خاندانش را رهایی بخشیدیم، جز همسرش که از بازماندگان (در شهر) بود. و (سپس چنان) بارانی (از سنگ) بر آن ها فرستادیم (که آن ها را در هم کوبید و نابود ساخت). پس بنگر که سرانجام کار مجرمان چه شد!

بلای شهوت پرستی در طول تاریخ

در نخستین آیه، بعد از ذکر نام گروهی از پیامبران الهی و صفات برجسته و والای آن بزرگواران، می فرماید: «ولی بعد از آن ها، فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و از شهوات پیروی نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید؛ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ

فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» [۱]

و بلافاصله بعد از آن - به عنوان يك استثنا - می فرماید: «مگر آن ها که توبه کردند و ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، چنین کسانی داخل بهشت می شوند و کمترین ستمی به آن ها نخواهد شد؛ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا» [۲]

شایان توجه این که بعد از مساله ضایع کردن نماز، سخن از پیروی «شهوات» و به دنبال آن، گمراهی به میان آمده است. این تعبیر حساب شده از يك سواشاره به آن است که نماز، عامل مهمی برای شکستن «شهوات» و خود کامگی ها و هواپرستی هاست؛ همان طور که در آیه ۴۵ سوره عنکبوت آمده: «... إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» و از سوی دیگر نشان می دهد که سرانجام «شهوت پرستی»، گمراهی و ضلالت است، همان گونه که در آیه ۱۰ سوره روم آمده است: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ؛ سپس سرانجام کار کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به این جا رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند!» آری! آن ها گمراه می شوند و به کیفر گمراهی خود، یعنی، آتش قهر و غضب الهی گرفتار خواهند شد.

روشن است که «شهوات» در این جا مفهوم وسیعی دارد و منحصر به «شهوت جنسی» نیست، بلکه هرگونه تمایل افراطی نفسانی و هواپرستی را شامل می شود. البته کسانی که توبه کنند و ایمان خود را که به خاطر گناه ضربه دیده است تجدید نموده و به سراغ اعمال صالح بروند، اهل بهشت خواهند بود و آثار تضییع نماز و پیروی شهوات از وجودشان برچیده خواهد شد. در دومین آیه، ضمن بیان مقابله آشکار میان «بازگشت به سوی خدا» و «پیروی از شهوات»، و اشاره به این که این دو موضوع در دو جهت مخالف،

حرکت می‌کنند، می‌فرماید: «خدا می‌خواهد توبه شما را بپذیرد و شما را ببخشد و از آلودگی پاک سازد؛ اما آن‌ها که پیرو شهواتند، می‌خواهند شما به کلی (از راه حق) منحرف شود؛ وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا» [۳]

آری! آن‌ها که غرق گناه و شهوتند، می‌خواهند دیگران را نیز هم‌رنگ خود سازند و از سر تا پا آلوده گناه کنند؛ در حالی که خداوند می‌خواهد مردم با ترک شهوات به سوی او بازگردند و غرق معرفت و نور و صفای تقوا و قرین سعادت و خوشبختی شوند.

به گفته مفسران بزرگ، منظور از «میل عظیم»، هتک حدود الهی و آلوده شدن به انواع گناهان است. بعضی نیز آن را به معنی ازدواج با محارم و مانند آن - که در آیات قبل، از آن نهی شده است - تفسیر کرده‌اند که در واقع یکی از مصادیق مفهوم بالاست.

لازم به یادآوری است که پیروی از شهوات در این آیه، ممکن است دارای همان مفهوم عام باشد و نیز ممکن است اشاره به «شهوت جنسی» باشد؛ زیرا این آیه بعد از آیاتی قرار گرفته که حرمت ازدواج با محارم و زنان شوهردار و کنیزان (آلوده به اعمال منافی عفت) را بیان کرده است. به هر حال این آیه، گواه روشنی است به این که راه «شهوت پرستی» از راه «خداپرستی» جدا بوده و این دو در مقابل هم قرار دارند.

آیات سوم، چهارم، پنجم و ششم، از آیات مورد بحث، ناظر به داستان قوم لوط و «شهوت پرستی» آن‌هاست؛ شهوتی آمیخته با انحرافات جنسی که در تمام تاریخ آمده است. هر بخش از این آیات، نکته خاصی را تعقیب می‌کند که ما به طور اجمال به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

سومین آیه، گفتار حضرت لوط ع را بیان می‌کند که قوم خود را مورد سرزنش

شدید قرار داد: «لوط را فرستادیم، در آن هنگام که به قوم خود گفت: شما کار بسیار شنیعی انجام می‌دهید که هیچ کس از جهانیان، قبل از شما آن را انجام نداده است؛ وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ» [۴]

«فاحشه» واژه‌ایست که به هر کار بسیار زشت اطلاق می‌شود، هر چند در تعبیرات متعارف بیشتر به «فحشاء جنسی» اطلاق می‌گردد. تعبیر آیه فوق، نشان می‌دهد که در جامعه بشری «هم جنس گرایی» از قوم لوط ع شروع شد و تا آن زمان سابقه نداشت.

در ادامه آمده است: «آیا شما به سراغ مردان می‌روید و راه تداوم نسل انسان را قطع می‌کنید و در مجلس خود، اعمال زشت (دیگر نیز) انجام می‌دهید؟!؛ إِنَّكُمْ لَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ...» [۵]

در این تعبیر یکی از علت‌های مهم تحریم «هم جنس گرایی» را قطع نسل بشر می‌داند؛ زیرا هنگامی که این عمل زشت اخلاقی به شکل فراگیر درآید، خطر انقطاع نسل بشر، جامعه بشری را تهدید می‌کند.

بعضی از مفسران، جمله «و تقطعون السبیل» آیه فوق را، اشاره به راهزنی و دزدی قوم لوط دانسته‌اند و بعضی اشاره به مزاحمت‌های جنسی می‌دانند که به عمد برای راهگزاران به وجود می‌آوردند!

«نادی» از ماده «ندا» به معنی مجلس عمومی یا مجلس تفریح است؛ زیرا در آن جا افراد یکدیگر را «ندا» می‌کنند.

گرچه قرآن کریم، در این جا شرح نداده که آن‌ها در جلسات تفریحی خود، چه منکرات دیگری را انجام می‌دادند، ولی پیداست که اعمالی متناسب با همان عمل شنیعشان بوده است. در روایات آمده است، آن‌ها در حضور جمع بدن‌های خود را برهنه می‌کردند، فحش‌های رکیک می‌دادند و کلمات زشت

و بسیار زنده رد و بدل می نمودند و حرکات ناشایست دیگری داشتند که قلم از ذکر آن ها شرم دارد.

آن ها چنان، غرق در شهوت بودند که خدا و همه ارزش های اخلاقی و انسانی را به باد مسخره می گرفتند؛ به همین دلیل، هنگامی که پیامبرشان حضرت لوط علیه السلام از روی تعجب و انکار سؤالی از عمل شنیعشان نمود، «پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: اگر راست می گویی، عذاب الهی را برای ما بیاور!... فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» [۶] و به این ترتیب عذاب الهی را نیز به سخریه گرفتند.

در چهارمین بخش از این آیات به گوشه دیگری از داستان قوم لوط اشاره می کند: «وآن زمانی است که فرشتگان الهی (که مامور عذاب قوم لوط بودند در چهره جوانان زیبایی) به سراغ حضرت لوط علیه السلام آمدند و او (که آن ها را نمی شناخت) از مشاهده آنان سخت ناراحت شد و قلبش پریشان گشت و (پیش خود گفت): امروز روز سختی است، زیرا ممکن است این قوم زشت سیرت، حرمت میهمان های مرا نشانند و قصد تجاوز به آنان را داشته باشند!، وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَةً بِهَمٍّ وَصَاقٍ بِهَمٍّ دَرَجًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ» [۷]

(و در این هنگام، اشرار قوم با خبر شدند «و به سرعت به سراغ او آمدند و قصد سویی نسبت به میهمان او داشتند) و پیش از آن نیز اعمال بدی انجام می دادند (و این کار، یعنی، تجاوز به میهمانان از آن ها بعید نبود!)، وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ ...» [۸]

«حضرت لوط علیه السلام (بسیار ناراحت شد و با ایتار و فداکاری عجیب و یا به خاطر اتمام حجت) به آن ها گفت: این دختران منند که برای شما پاکیزه ترند (بیایید با آن ها ازدواج کنید و از اعمال شنیع خود دست بردارید. از خدا بترسید و مرا

در برابر میهمانانم رسوا نسازید، آیا يك انسان رشید (و عاقل و با غیرت) در میان شما نیست؟، قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِي فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ» [۹]

ولی آن قوم کتیف و زشت سیرت، نه تنها در برابر این همه بزرگواری حضرت لوط علیه السلام حیاء نکردند، بلکه بی شرمانه پاسخ گفتند: «تو خود می دانی، ما را به دختران تو حقی نیست (و به جنس زن علاقه ای نداریم!) تو به خوبی می دانی که ما چه چیز می خواهیم! قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ» [۱۰]

هنگامی که قوم لوط، وقاحت را به آخرین درجه رساندند، حضرت لوط علیه السلام فریاد زد و گفت: «ای کاش! قوت و قدرتی داشتم (تا شما خیره سران را مجازات می کردم) و ای کاش! تکیه گاه محکمی از قوم و عشیره و پیروان نیرومندی در اختیار من بود (تا به کمک آن ها شما منحرفان را سخت کیفر می دادم، قَالَ لَوْ أَنِّي لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ» [۱۱]

همان گونه که در ادامه این آیات آمده است حضرت لوط علیه السلام متوجه شد که آن ها فرستادگان پروردگارند، هیچ کس نمی تواند کمترین آسیبی به آن ها برساند. فرشتگان به حضرت لوط علیه السلام خبر دادند که فردا صبح عذاب هولناکی به سراغ این قوم می آید و شهرهای آن ها به کلی زیر و رو می شود و بارانی از سنگ های آسمانی بر آن ها فرو می ریزد، به حضرت لوط علیه السلام دستور دادند که شبانه به اتفاق خانواده اش - به استثنای همسرش که از تقوا بی بهره بود - آن شهرها را ترک کنند که صبحگاهان عذاب الهی فرامی رسد.

در پنجمین بخش از آیات، ضمن اشاره به مجازات شدید این قوم ننگین شت سیرت می فرماید: «قوم لوط، اندازها و هشدارهای مکرر (پیامبرشان) را تکذیب کردند. ما بر آن ها تندبادی که ریگ ها را به حرکت در می آورد،

فرستادیم (و همه را زیر آن مدفون ساختیم)، جز خاندان لوط که آن‌ها را سحرگهان نجات دادیم، (به استثنای همسرش که مشمول مجازات قوم گنه‌کار شد)، كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذِينَ إِتْنَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحْرِ « [۱۲]

البته این بخشی از مجازات دردناک آن‌ها بود، زیرا در قرآن آمده است که: «نخست زلزله‌ای - به امر ما - آمد و سرزمین آن‌ها را زیر و رو کرد، آن چنان که قسمت‌های بالا در پایین و قسمت‌های پایین در بالا قرار گرفت، فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا...» [۱۳]

«و بارانی از سنگ بر آن‌ها فرو فرستادیم،... وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ» [۱۴]

این باران سنگ، ممکن است بخشی از سنگ‌های سرگردان آسمانی بوده که به فرمان پروردگار الهی بر فراز آسمان شهر آن‌ها ظاهر گشته و بر ویرانه‌ها و اجساد بی‌جان آنان باریده است.

احتمال دیگر این است که «حاصب» به معنای «طوفان شن» باشد. این طوفان گاهی تپه‌هایی را از یک گوشه بیابان برداشته و به آسمان می‌برد، سپس در نقطه‌ای دیگر، مانند بارانی فرو می‌ریزند، به طوری که گاهی قافله‌ها، زیر انبوهی از شن و ماسه مدفون می‌گشت!

حال این نکته قابل تامل است که هر چند، گاهی طوفان‌های شن یا باران‌های سنگ در جهان طبیعت روی می‌دهد، ولی خداوند متعال فرمان داده بود که این حوادث در آن ساعت مخصوص و معین - که فرشتگان حضرت لوط علیه السلام را خبر داده بودند - واقع گردد.

احتمال دیگری نیز وجود دارد که ممکن است، نخست زلزله‌ای سهمگین، شهرهای آن‌ها را زیر و رو کرده و سپس بارانی از سنگ‌های آسمانی بر سرشان

فرو ریخته و آنگاه طوفانی از شن، آثار آن‌ها را محو و نابود کرده باشد که این عذاب‌های سه‌گانه، بیانگر شدت خشم الهی، نسبت به این قوم رو سیاه است. در ششمین و آخرین بخش از آیات، ضمن اشاره فشرده و مختصر به تمام ماجرای قوم لوط - از آغاز تا پایان - می‌فرماید: «به خاطر آورید «لوط» را، هنگامی که به قوم خود گفت: آیا عمل شنیعی انجام می‌دهید که هیچ کس از جهانیان پیش از شما آن را انجام نداده بود؟!، وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ» [۱۵]

آری! شما از روی شهوت به سراغ مردان می‌روید، نه زنان، شما جمعیت تجاوزکاری هستید، زیرا قوانین و سنت‌های الهی را رها کرده و راه انحراف را پیش گرفته‌اید، راهی که سبب نابودی نسل و شیوع انواع بیماری‌های و مفساد دیگر اجتماعی می‌شود.

گر چه بیماری وحشتناک «ایدز» یکی از هولناکترین بیماری‌های عصر ما شناخته شده، ولی بعید نیست که این بیماری در آن زمان نیز وجود داشته و گروهی از قوم لوط به آن گرفتار شده بودند. به همین علت خداوند حکیم و رحیم، اجساد آن‌ها را زیر خروارها سنگ و شن دفن کرد تا این امر، هم درس عبرتی برای دیگران بوده و هم مایه نعمتی که همان جلوگیری از انتشار و سرایت این بیماری به دیگران بوده است.

به هر حال، آن قوم آلوده، به قدری بی‌شرم بودند که نه تنها به سخن حضرت لوط علیه السلام گوش ندادند، بلکه خواستار اخراج او و خاندانش - به جرم پاک‌سازی از آلودگی‌های شایع در میانشان - از آبادی‌ها شدند. قرآن کریم در ادامه این آیات به آن اشاره دارد: وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ» [۱۶]

خداوند در ادامه این آیات می‌فرماید: «ما لوط و خاندانش را - به جز همسرش

پی نوشت‌ها

- [۱]. مریم / ۵۹.
- [۲]. مریم / ۶۰.
- [۳]. نساء / ۲۷.
- [۴]. عنکبوت / ۲۸.
- [۵]. عنکبوت / ۲۹.
- [۶]. عنکبوت / ۲۹.
- [۷]. هود / ۷۷.
- [۸]. هود / ۷۸.
- [۹]. هود / ۷۸.
- [۱۰]. هود / ۷۹.
- [۱۱]. هود / ۸۰.
- [۱۲]. قمر / ۳۴ و ۳۵.
- [۱۳]. هود / ۸۲.
- [۱۴]. هود / ۸۲.
- [۱۵]. اعراف / ۸۰.
- [۱۶]. اعراف / ۸۲.
- [۱۷]. اعراف / ۸۳ و ۸۴.

که از بازماندگان (در شهر) بود، نجات بخشیدیم، سپس بارانی (از سنگ) بر آن‌ها فرو فرستادیم (و همه را نابود کردیم و مدفون ساختیم). اکنون بنگر، سرانجام کار مجرمان چگونه بود، فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۸۳) وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ « [۱۷]

آری! آن‌ها چنان آلوده بودند که بی‌گناهی و پاکدامنی را گناه می‌دانستند! و پاکان را به جرم پاکی محکوم به تبعید و راندن از خانه و زندگیشان می‌کردند. هر چند قبل از انجام این کار، به غضب الهی گرفتار و نابود شدند.

بخش مهمی از این آیات، ضمن بیان عواقب هوس بازی و هوا پرستی و شهوت‌رانی - به مفهوم عام و خاصش -، این عمل ناشایسته و پست اخلاقی را که سرچشمه گناهان و اثرات مخرب اجتماعی بی‌شماری است، سخت نکوهش می‌نماید.

مال حلال و حرام در قرآن

بخش مهمی از اخلاق اسلامی بر محور امور مالی شکل می‌گیرد. این بخش از يك سو، با مسائل حقوقی ارتباط دارد و از سوی دیگر، با مسایل اقتصادی، و نیز با مسایل سیاسی و بین المللی هم بی ارتباط نیست. با این همه ما در این جا فقط به ارزش اخلاقی آن‌ها توجه می‌کنیم.

ارزش‌های اخلاقی‌ای که در این زمینه بررسی می‌شوند، به طور کلی، بر دو دسته قابل تقسیمند:

يك دسته ارزش‌هایی هستند که زیر مجموعه‌ی عدالتند و در پرتو عنوان کلی عدالت می‌توان از آن‌ها یاد کرد.

دسته دوم ارزش‌هایی هستند که زیر مجموعه احسان و پرتوی از ارزش اصلی احسان هستند. بنابراین، همان طور که در بیان معیارهای کلی در ارزش‌هایی اجتماعی گفته شد، دو اصل کلی عدل و احسان، در این زمینه اهمیت اساسی دارند و به ویژه، در مسائل مالی می‌توانند تأثیر فوق العاده داشته باشند و ما در این جا هر يك از این دو دسته را جداگانه و با رعایت اختصار بررسی می‌کنیم.

روابط عادلانه و غیر عادلانه

موضوع عدل روابط متقابل انسان‌ها در جامعه است که باید نوعی توازن بر

آن‌ها حکم فرما باشد تا در این روابط و داد و ستدها به کسی ظلم و اجحاف نشود؛ اما آن چه زیر عنوان احسان قرار می‌گیرد يك طرفه است و موضوع ظلم و عدل شمرده نمی‌شود، بلکه ایشار و از خودگذشتگی خواهد بود، در امور مالی کسانی که به دیگران کمک بلا عوض می‌کنند کارشان زیر عنوان احسان قرار می‌گیرد.

اساس و محور بحث در آن چه در امور مالی، زیر عنوان عدل قرار می‌گیرد، احترام به مالکیت است؛ یعنی چون هر مالی مالک خاص خود را دارد، باید حق مالکیت آنان محترم شمرده شود و مورد تجاوز و دستبرد دیگران قرار نگیرد و اگر مبادلاتی انجام می‌گیرد، با مالکیت و حقوق طرفین متناسب باشد.

تجاوز به اموال دیگران

نخستین ارزش منفی، در زمینه امور مالی، تجاوز به اموال دیگران است که به صورت‌های مختلف، مثل سرقت و غصب، انجام می‌گیرد و زیر عنوانی چون: ظلم، منکر، فساد و دیگر مفاهیم عامه اخلاق اجتماعی قرار خواهد گرفت. تجاوز به اموال مردم، گاهی آشکار و با زور، عنف و ارعاب و احیاناً، تهدید با سلاح انجام می‌گیرد و نمونه روشنش غارتگران و راهزنانی بودند که در سرگردنه‌ها با تهدید و ارعاب و ضرب و جرح و قتل، اموال مردم را از آنان می‌گرفتند. این، یکی از مصادیق و نمونه‌های آشکار محاربه با خدا و افساد فی الارض است که در قرآن کریم برایش حد تعیین شده است، آن جا که می‌فرماید: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» [۱] کیفر آنان که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و در زمین فساد کنند این است که کشته یا به دار زده شوند و یا

دست‌ها و پاهایشان برعکس قطع شود و یا از آن سرزمین تبعید شوند. این خواری دنیای آنان است و در آخرت عذابی دردناک دارند.

گاهی دیگر، تجاوز به اموال مردم، به طور مخفیانه و دور از چشم صاحب مال انجام می‌شود؛ مانند این که شب از دیوار مردم بالا می‌روند یا دری را مخفیانه باز می‌کنند، قفلی را می‌شکنند و اموال مردم را می‌ربایند که اصطلاحاً این نوع تجاوز مالی، «دزدی» نامیده می‌شود.

گاهی هم از راه حيله و تزوير، مال ديگران را از چنگشان در می‌آورند که آن هم شکل‌های مختلفی دارد. حرمت تجاوز به اموال ديگران حکمی بدیهی است. وقتی می‌گوییم: «مالك يك چیز بر آن تسلط دارد»، این يك قضیه بدیهی است؛ زیرا مفهوم محمول، که تسلط بر مال مورد نظر باشد، از تحلیل موضوع آن، که عنوان «مالك مال» است، به دست می‌آید.

بنابراین، قاعده کلی و فقهی «الناس مسلطون علی اموالهم» يك قضیه بدیهی است و اگر ما هیچ روایتی و یا هیچ دلیل فقهی دیگری هم نداشتیم که دلالت بر اعتبار مضمون و محتوای این قاعده داشته باشد، باز هم هیچ مشکلی پیش نمی‌آمد؛ چرا که این يك قضیه بدیهی و خود به خود، ثابت است و نیازی به استدلال ندارد. تنها همین که در يك مکتب و در يك نظام حقوقی، مالکیت پذیرفته شود، تسلط بر مال نیز، خواه ناخواه، به دنبال آن پذیرفته شده است و در این قاعده، از اضافه شدن «اموال» به ضمیر «هم» استفاده می‌شود که منظور از «الناس» مالک‌ها هستند و شکل اصلی قاعده این است که «مالك‌ها مسلط بر اموال خویشند» و طبعاً، از تحلیل مالکیت، مفهوم تسلط به دست می‌آید.

هم چنین قضیه «لا یحل مال امرء الا عن طیب نفسه» يك قضیه بدیهی و اعتباری دیگر است؛ زیرا همان گونه که از تحلیل مالکیت می‌توان دریافت

که مالك مال، هر نوع تصرفی که در آن بخواهد برایش جایز است، این را نیز می‌توان دریافت که برای ديگران هیچ گونه تصرفی در آن جایز نیست. همان طور که جواز هر تصرف برای مالك را از تحلیل مالکیت می‌توان بیرون کشید، منع هر نوع تصرف ديگران، بدون رضایت مالك را نیز می‌توان از دل مالکیت بیرون کشید و اصلاً حقیقت مالکیت، چیزی جز این نیست، خواه این‌ها را متن مالکیت بدانیم یا لوازم لاینفک آن، و در این، فرقی نیست بین این که مالکیت را نوعی سلطه تفسیر کنیم یا نوعی اختصاص.

به هر حال، حرمت یا منع تجاوز به مال ديگران، یکی از محکم‌ترین اصول اخلاقی در همه جوامع بشری بوده و از نوع قضایای بدیهی است که اعتبار آن وابسته به این نیست که قانون گذاری آن را تصویب کند یا مردم آن را بپذیرند؛ چرا که این، مضمون و محتوای مالکیت است و تا وقتی که مالکیت در جوامع بشری معتبر است، حرمت تجاوز به آن و جواز تصرفات مالکانه نیز، به عنوان یکی از فروع و توابع و لوازم غیر قابل تفکیک مالکیت، معتبر خواهد بود. بنابراین، اگر اختلافی باشد، در اصل مالکیت و شرایط آن خواهد بود که این گونه اختلافات ضرری به بدیهی بودن این قضیه نمی‌زند.

پس تا آن جا که مالکیت پذیرفته شود، یکی از فروع روشنش این است که در همان حد، تجاوز به آن به طور آشکار و بدیهی، حرام است. از این جا است که بد بودن تجاوز به اموال ديگران، از احکام بدیهی و آشکاری است که هیچ انسانی در آن تردید ندارد؟ چرا که این‌ها نتیجه مالکیتند و اصل مالکیت و لوازم آن، در جوامع بشری و حتی جوامع وحشی، معتبر است و اگر يك جامعه وحشی، به خود حق می‌دهد که به اموال جامعه یا قبیله دیگر تجاوز کند، معنایش این است که حق دارد مالکیت آنان را سلب کند. به بیان دیگر، همان چیزی که مجوز جنگ آن‌ها با ديگران می‌شود، مجوز تملك اموال ديگران هم

خواهد شد؛ اما همین قبیله مهاجم، در بین خودشان روابطی دارند و حرمت یکدیگر و اموال یکدیگر را رعایت می‌کنند و دستبرد به آن نمی‌زنند حتی دزدها هم، که اموال دیگران را می‌ربایند، در روابط درون گروهی خود، این قانون را معتبر می‌دانند و به اموال یکدیگر تجاوز نمی‌کنند.

حکم تجاوز مالی در قرآن

قرآن کریم، دزدی و راهزنی را از نظر اخلاقی مورد بحث قرار نداده است؛ زیرا زشتی آن‌ها روشن‌تر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد، بلکه تنها به تعیین و تبیین مجازات حقوقی و حکم کیفری آن‌ها اکتفا کرده و می‌فرماید: «مرد دزد و زن دزد (برای این کار زشت) دست‌شان را قطع کنید که این کیفر آن‌ها از سوی خداوند است و خداوند مقتدر و حکیم است.» [۲]

در آیه دیگر، درباره راهزنی مسلحانه آمده است: «حقاً کسانی که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و در روی زمین سعی در فتنه و فساد کنند، کیفرشان جز این نباشد که کشته شوند یا به دازده شوند یا دست و پایشان برعکس بریده شود و یا تبعید شوند، که این خفت و خواری آن‌ها در دنیا است و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.» [۳]

در این آیه، چندین کیفر را برای محارب و مفسد فی الارض که سلاح به دست می‌گیرد، مردم را می‌ترساند و اموال آنان را به یغما و تاراج می‌برد، نام برده است که حاکم بر اساس مصلحتی که تشخیص می‌دهد، یکی از کیفرهای نامبرده را درباره‌ی او اجرا می‌کند.

قرآن حکایت دارد از این که هرگاه پیغمبر می‌خواست گروهی از مردم متمایل را به اسلام هدایت کند، با ایشان برانجام یا ترک کارهایی بیعت می‌کرد که یکی از شاخص‌ترین آن‌ها ترک سرقت بود و خداوند در یکی از آیات قرآن، به

پیغمبر ﷺ خطاب کرده، می‌گوید: هرگاه زنان مؤمن نزد تو آمدند تا بر این که به هیچ وجه به خدا شرك نوزند، دزدی نکنند، زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند و... با تو بیعت کنند، بیعت آنان را بپذیر. [۴]

به هر حال، دزدی از جمله آن کارهای ممنوعی است که پیغمبر اسلام از گام نخست و قبل از هر چیزی، بر ترک آن از پیروان و یاران خود بیعت می‌گرفت.

سرقتهای پنهان

۱. خوردن مال یتیم

تجاوز به اموال دیگران و غصب حقوق مردم، غیر از دزدی، به شکل‌های گوناگون دیگری نیز انجام می‌گرفته که شکل دزدی رسمی را نداشته‌اند. از این رو، از آن‌ها با عنوان سرقت پنهان یاد می‌کنیم و از آن جا که برخی از این نوع تجاوزهای غیر علنی، کم و بیش، در بین مردم رواج داشته و یا زشتی و بد بودنشان چندان مورد توجه نبوده است، قرآن کریم درباره آن‌ها تأکید بیشتری دارد و با شدت بیشتر، آن‌ها را محکوم می‌کند.

یکی از این موارد، اموال یتیمان است که معمولاً، از سوی بزرگ‌ترها و خویشان و سرپرستانشان مورد تجاوز قرار می‌گرفت. در جامعه‌ی عرب، به دلیل وقوع جنگ‌های بسیار، قبل و بعد از اسلام، یتیمان فراوانی وجود داشتند و بر اساس سنت قبیله‌ای آن عصر، وقتی کودکی در یک خانواده، یتیم می‌شد، بزرگ آن فامیل، خود به خود، سرپرستی او را برعهده می‌گرفت. یک مرجع قانونی یا دستگاه قضایی رسمی وجود نداشت تا وقتی کودکی یتیم می‌شود، قیم رسمی برایش تعیین کند.

سرپرستی که کودک یتیم با حمایت او و زیر نظر او بزرگ می‌شد، خود را تام الاختیار می‌دانست و گاهی همه اموال طفل یتیم و ضعیف را تملک می‌کرد

وکسی نبود که او را از این کار، که تجاوز به مال یتیم بود، باز دارد. هنگامی که یتیم بزرگ می‌شد، تهی دست بود و از ارث پدر چیزی در اختیار او قرار نمی‌گرفت. این کار رواج کامل داشت و به طور کلی مساله تجاوز به اموال یتیمان، بسیار فراوان و به طور عادی اتفاق می‌افتاد. از این رو، قرآن کریم، در این مورد، با اصرار فراوان تأکید می‌کند که بزرگترها با اموال یتیمان بازی نکنند و یا به اموال یتیمان جز به بهترین شکل تأمین مصلحت یتیم، نزدیک نشوند: «اموال یتیمان را به آنان پس دهید و اموال نامرغوب و کم ارزش خود را با اموال مرغوب و پر ارزش آن‌ها تبدیل نکنید و اموال آن‌ها را آمیخته با اموال خود مخورید که این گناهی بزرگ است.» [۵]

از این آیه بر می‌آید که در آن زمان، چه کارهای نادرست و چه تجاوزهایی به اموال یتیم می‌کردند؛ مانند آن که اموال بهتر و مرغوب‌تر یتیم را بر می‌داشتند و در عوض، اموال پست‌تر و کم ارزش‌تر خود را به جای آن‌ها برای یتیم می‌گذاشتند و یا این که، حد و مرزی نمی‌شناختند و اموال یتیم را آمیخته با اموال خود مصرف می‌کردند. قرآن مردم را از این گونه کارها منع کرده و حکم می‌کند که این‌ها گناهی بزرگ و نابخشودنی است.

در آیه دیگری به طور کلی سفارش می‌کند که درباره یتیمان عدالت را رعایت کنند، آن جاکه می‌فرماید: «وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ» [۶]
در امر یتیمان به عدالت قیام کنید و رفتارتان عادلانه باشد.

یا توصیه می‌کند که قبل از بلوغ یتیم، جز به بهترین شکل، در اموالش دخل و تصرف نکنید: «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» [۷]
به مال یتیم جز به بهترین و مفیدترین شکل ممکن برای یتیم نزدیک مشوید تا آن وقت که بالغ شود و خودش قادر به اداره اموال خویش باشد.
سپس در آیه دیگر دستور می‌دهد که پس از بلوغ، اموال یتیم را به وی پس

دهید و برای این که متوجه شوید که آیا از عقل و رشد و درایت کافی و توان اداره اموال خود برخوردار است وی را در بوته آزمایش قرار دهید: «هنگامی که بالغ شدند، اگر در آن‌ها عقل و درایت و رشد کافی یافتید (و فهمیدید که خودشان می‌توانند اموال خود را حفظ و اداره کنند و معاملات عاقلانه انجام دهند) اموالشان را به آنان پس دهید و با اسراف و زیاده روی و شتاب و عجله، از ترس آن که مبادا بزرگ شوند (و اموالشان از اختیار شما خارج شود) اموال آن‌ها را مخورید.» [۸]

روش‌های قرآن برای حفظ مال یتیم

قرآن مشکل یتیمان را یک مشکل گسترده اجتماعی معرفی می‌کند که ممکن است دامن افراد دیگر را بگیرد و با استفاده از یک روش روان شناختی اجتماعی، برای اجتناب از تصرف غاصبانه در اموال یتیمان، مردم را از مکافات این گونه رفتارهای ظالمانه و مقابله به مثل دیگران با یتیمان خود آن‌ها می‌ترساند که فرض کنید اینان یتیمان خود شما هستند و دیگران می‌خواهند اموال یتیمان شما را بخورند. در این صورت، آیا دل شما نمی‌لرزد؟ می‌فرماید: «باید افرد بترسند که اگر پس از خود، کودکان ناتوانی بر جای نهند (گرفتار مکافات عمل خود شوند) پس باید تقوای خدا پیشه کنند و سخن درست گویند. کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، در حقیقت، در شکم خود آتش جهنم فرو می‌بلعند و به زودی در آتش برافروخته‌ای می‌افتند.» [۹]

پس اگر می‌ترسید که پس از مردن شما، یتیمان و کودکان ناتوانان مورد ظلم و تجاوز دیگران قرار بگیرند، به یتیمان دیگران ستم روا مدارید و اگر مایل نیستید که اموال فرزند یتیم شما مورد اجحاف و حیف و میل واقع شود، به اموال یتیمان دیگران تجاوز نکنید.»

گویا قرآن می‌خواهد بگوید که اگر شما حرمت یتیم را نگه نداشتید و به اموال

او دستبرد زدید، این امر به صورت يك جریان و يك سنت عمومی رواج پیدا می‌کند و همه افراد جامعه دست به این کار می‌زنند و به همة یتیمان ظلم و تجاوز می‌شود و زشتی این کار ناپسند، از بین می‌رود.

در آیه آخر می‌فرماید: «کسانی که مال یتیمان را به ظلم می‌خورند، در واقع، آتش فرو می‌بلعند!». این آیه را در زمره آیات بر شمرده‌اند که دلیل بر تجسم اعمال است؛ یعنی اعمال نیک، در صورت‌هایی زیبا تجسم می‌یابند و رفتارهای زشت و ظالمانه، در صورت‌هایی زشت و زننده و آزار دهنده.

به هر حال، خدای متعال از دو طریق می‌خواهد مردم را از تجاوز به اموال یتیمان بازدارد: نخست از راه توجه دادن به مکافات‌های دنیوی، که ممکن است دیگران با یتیمان شخص ستمگر همان کنند که او با یتیمان دیگران کرده است. دوم از راه گوشزد کردن عذاب اخروی که می‌فرماید: این اموال، در واقع آتشی است که آن‌ها فرو می‌بلعند و حقیقت آن، در قیامت آشکار می‌شود.

۲. کم فروشی

یکی دیگر از زشت‌ترین انواع ظلم در مبادلات، کم فروشی است که قرآن بر ترك آن تأکید فراوان دارد. آیاتی در قرآن مجید از زبان حضرت شعیب علیه السلام حکایت از این دارند که یکی از مفاسد شایع در میان قوم شعیب، کم فروشی بوده است. هر پیغمبری که برانگیخته می‌شد، با مفاسد رایج عصر خود به مبارزه بر می‌خاست. یکی از مفاسد اجتماعی، که در زمان حضرت شعیب علیه السلام رواج داشت، کم فروشی بود؛ چنان که در عصر حضرت لوط، هم جنس‌گرایی در میان قوم لوط شایع بود و این پیغمبر با این عمل فاسد مبارزه می‌کرد.

حضرت شعیب تأکید بسیاری بر دقت در مبادلات، از جهت وزن، می‌کرد و پیدا است که موضوع کم فروشی در آن زمان، رواج داشته و يك مفسده بزرگ

اجتماعی بوده است. قرآن هم بر ترك این گناه زشت، تأکید فراوان دارد. از این رو، در آیات متعدد، از زبان شعیب، این مساله را با تعبیرهای مختلف، بازگو می‌کند؛ مانند: «و حق پیمان‌ه و وزن را به عدالت ادا کنید». [۱۰]

«در مبادلات، از وزن و کیل کم نگذارید؛ من خیر شما را می‌خواهم و بر شما نگران عذاب روز قیامت هستم که شما را احاطه خواهد کرد. ای مردم! کیل و وزن را به طور کامل رعایت کنید و به مردم، کم نفروشید و در زمین به فساد بر نخیزید». [۱۱] و یا در آیات دیگری با تعبیر «وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ» [۱۲] هر چیز را با ترازوی معتدل وزن کنید. و یا با تعبیر «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ» [۱۳] و یا «أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ» [۱۴].

این گونه آیات، با تأکید، مساله کم فروشی را مطرح می‌کنند و بسیاری از آن‌ها به زمان شعیب مربوط می‌شوند و از آن جا که در آن زمان، رواج و شیوع فراوان داشته است و به صورت يك بیماری و ناهنجاری اجتماعی درآمد بود، معمولاً، با تعبیری مثل «تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ» یا «لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» همراه آمده است.

غیر از آیات فوق و همانند آن‌ها، که در جای جای قرآن، به طور پراکنده آمده‌اند، سوره مطففین، (کم فروشان) به همین نام، نامیده شده و با همین تعبیر آغاز شده است: «وای بر کم فروشان، آنان که کالا را از دیگران به طور کامل دریافت می‌کنند و هنگامی که می‌خواهند به خریدار تحویل دهند، کمش می‌گذارند (و جنس را ناقص تحویل مشتری می‌دهند و یا زیادتر از حق خود بر می‌دارند)». [۱۵]

۳. تدلیس و کلاهبرداری

آیات کم فروشی، همگی به مقدار و مسائل کمی نظر دارند. حال اگر تقلب،

کمی نباشد و خریدار از جهت کیفیت جنس، مغبون شده و کلاه سرش رفته باشد، نه از جهت کمیت، در این صورت، حکم چیست؟ پاسخ این است که هر چند که همگی این آیات، به تقلبات کمی نظر دارند و حکم به حرمت کم فروشی کرده‌اند، اما باید توجه داشت که ملاک این حکم، در دیگر تقلبات مبادلاتی نیز جاری است؛ یعنی کم فروشی از لحاظ کیفیت را نیز می‌توان مصداق «افساد»، که غالباً به دنبال نهی از کم فروشی آمده است، به حساب آورد.

ملاک حرمت در کم فروشی، رعایت نکردن عدالت در داد و ستد است. ملاک این است که به یکی از دو طرف، ظلم می‌شود. بنابراین، باید ثمن و مثن توازن و تعادل داشته باشند و اکل به باطل نباشد و نظام اقتصادی به هم نریزد، استثمار و بهره‌کشی در کار نباشد و همان طور که این ملاک‌ها حکم کم فروشی را مشخص کرده، حکم دیگر تقلبات و ابعاد کیفی را نیز مشخص خواهد کرد که بر اساس همین ملاک‌ها می‌توان به زشتی و بطلان معامله‌ای حکم کرد که در آن، پول گندم مرغوب بگیرند و به جای آن، گندم نامرغوب تحویل دهند و یا خوب و بد را به شکلی درهم آمیزند که طرف گمان کند خوب است و متوجه آمیختگی آن با بد نشود.

۴. معاملات غیر عقلایی

دسته‌ای دیگر از معاملاتی که در قرآن کریم، منع شده‌اند، معاملاتی غیر عقلایی است که از آن با تعبیر «اکل مال به باطل» یاد شده است. اساس مبادله بر این است که عوض و معوض، با هم توازن داشته و از نظر ارزش، متناسب باشند. حال اگر معامله به صورتی انجام گیرد که این حکمت، در آن رعایت نشود، به هر شکلی که باشد، به صلاح جامعه نیست و باید از آن جلوگیری شود.

البته گاهی منظور از عقد، بخشش است و یا بنا بر مسامحه و گذشت است، مانند صلح، که در این صورت، وضع فرق می‌کند؛ اما اگر منظور، مبادله واقعی و پا یا پای باشد، دیگر نباید به هیچ یک از دو طرف مبادله، اجحاف شود و باید از آن جلوگیری کرد.

یک نمونه از معاملات غیر عقلایی، که بر اساس غرض صحیح استوار نیست و منشاء فساد و نزاع و سقوط افراد می‌شود، قمار است که در قرآن کریم در دو مورد، از آن نهی شده است. در یک مورد می‌فرماید: «از تو درباره شراب و قمار می‌پرسند، بگو: در این دو، گناهی بزرگ است و نفعی برای مردم؛ ولی گناه آن دو، از نفع آن‌ها بسی بزرگتر است.» [۱۶]

در مورد دوم می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان دارید، محققاً شراب و قمار و... پلید و شیطانی هستند. پس، از آن‌ها پرهیز کنید، باشد که رستگار شوید. شیطان می‌خواهد از طریق شراب خواری و قمار بازی دشمنی و کینه شما را به هم برانگیزد و از راه خدا و نماز بازتان دارد. پس آن‌ها را رها کنید.» [۱۷] این آیه به غیر عقلایی بودن و مفاسد مترتب بر شراب خواری و قمار بازی اشاره می‌کند؛ چرا که با یک کار بی‌بهره و بی‌فایده. ممکن است در چند لحظه، شخص از اموال خود محروم شود و طرف دیگر، به اموال باد آورده دست یابد که این واقعاً نمی‌تواند یک عمل عقلایی باشد و هیچ فایده معقوله بر آن مترتب نمی‌شود. از این جا است که هرگاه، شخصی که زندگی خود را باخته است، به یاد طرف مقابل می‌افتد که بدون هیچ‌گونه زحمت و تلاش و کوششی اموال وی را که با زحمت و رنج فراوان به کف آورده بود، تصاحب کرده است، دشمنی و کینه‌اش به او برانگیخته می‌شود و چه بسا مفاسد بزرگ‌تری نیز بر آن بار شود و کمر به قتل یکدیگر ببندند.

۵. رشوه

رشوه مالی است که به قاضی می دهند تا به نفع شان حکم کند و با همراه کردن قاضی با خود، به طرف مقابل خود ظلمی روا دارند. خداوند در قرآن کریم می فرماید: «مال هایتان را در میان خود، به باطل مخورید و آن را به صورت رشوه به حکام و قاضیان ندهید تا در نتیجه، گروهی بتوانند اموال مردم را به ظلم و ستم بخورند در حالی که شما می دانید.» [۱۸] گناه رشوه، بسیار بزرگ است که دامن رشوه گیرنده و رشوه دهنده، هر دو را می گیرد و به آتش جهنم و عذاب الهی گرفتارشان می سازد. رشوه دهنده نیز با این کار خود، وی را در انجام این ظلم، ترغیب و یاری می کند که قرآن به صراحت مؤمنان را از چنین کمک‌هایی بر حذر می دارد.

۶. ربا

یکی دیگر از کارهای مالی، که قرآن، به شدت، مسلمانان را از دست زدن به آن نهی فرموده، ربا خواری است. معامله ربوی، کم و بیش، در همه زمان‌ها و در همه جوامع وجود داشته است و امروزه نیز وجود دارد. به ویژه در عصر پیامبر اسلام ﷺ این عمل رواج بسیار داشته و یکی از مفاسد اقتصادی جامعه جاهلی بوده است.

برخورد قرآن با پدیده ربا خواری، بسیار تند و تهدید آمیز است و ما در این جا به نمونه‌هایی از آن اشاره می کنیم: «کسانی که ربا می خورند نمی ایستند (یا در قیامت از قبر بر نمی خیزند) مگر همانند کسی که با تأثیر شیطان دیوانه شده باشد. این که (اینان) مرتکب ربا خواری می شوند، بدان علت است که می گویند (و معتقدند) که خرید و فروش هم مثل ربا است و چون خرید و فروش حلال است پس ربا هم حلال است در صورتی که خداوند خرید و فروش

را حلال و ربا خواری را حرام و منع کرده است. پس آن کس که اندرز خداوند به او رسید و (تحت تأثیر آن موعظه و اندرز) به این عمل زشت پایان داد، خداوند از گذشته او درگذرد و در پایان، سر و کارش با خدا باشد و هر کس که به این عمل بازگردد، همراه آتش خواهد بود و در آن جاودان بماند.» [۱۹] در جای دیگر می فرماید: «خداوند سود ربا خواری را نابود کرد و صدقات را فزونی بخشید و او مردم بی ایمان و گنه کار را دوست نمی دارد.» [۲۰] و در آیه دیگر آمده است: «ای کسانی که ایمان دارید، تقوای خدا پیشه کنید و دنباله ربا خواری را اگر واقعاً ایمان دارید، رها کنید و هرگاه ربا خواری را ترک نکردید، در واقع به جنگ با خدا و رسول برخاسته‌اید و اگر پیشیمان شدید، سرمایه اصلی شما مال خودتان باشد که در این صورت، نه کسی به شما و نه شما به کسی ستم می کنید.» [۲۱]

خداوند در یکی دیگر از آیات قرآن، میان ربا و انفاق مقایسه‌ای می کند و به مردم، این حقیقت را گوشزد می کند که شما چون می خواهید مالتان رشد کند و سود بیشتری ببرید، دست به ربا خواری می زنید؛ ولی این را بدانید که نزد خداوند، ربا سود نیست، بلکه زیان است و در عوض، انفاق و دادن زکات و صدقات، که به گمان شما زیان است، نزد خداوند سود حساب می شود. آن چه را به صورت ربا به دست مردم می دهید تا در میان اموال آنان رشد کند، این مال، نزد خدا رشد نمی کند (و شما حق ندارید چیزی بیش از اصل سرمایه از او پس بگیرید) و آن چه را به زکات می دهید و خشنودی خدا را با آن طلب می کنید، نزد خدا چندین برابر خواهد شد. [۲۲]

پس اگر واقعاً، طالب سود هستید مالتان را انفاق کنید تا هفت صد برابر و بیشتر شود و یا قرض الحسنه بدهید و پاداش آن را از نزد خدا دریافت کنید؛ ولی اگر اموال خود را به ربا دادید، به طمع آن که در بین اموال مردم رشد کند و از

اموال آنان به مال شما اضافه شود، این چنین رشدی را خداوند نمی پذیرد و این کار، در همین دنیا هم شما را سعادتمند نخواهد کرد.

خداوند در یکی از آیات مذکور، در یک تشبیه یا در ضمن یک مثال، می گوید: ربا خوار جز همانند کسی که شیطان با او تماس حاصل کرده و دیوانه اش نموده است، برنخیزد.

در تفسیر این آیه و تحلیل این تشبیه، بعضی از مفسران گفته اند: منظور این است که رباخوار در قیامت، سر از قبر بر نمی دارد مگر همانند شخصی دیوانه. او مبهوت، متحیر و دیوانه محسور می شود؛ ولی بعضی دیگر گفته اند: این حالت بهت و دیوانگی، در همین دنیا برای رباخوار حاصل می شود؛ یعنی کسانی که به رباخواری عادت کنند، در واقع، حالتی جنون آمیز پیدا خواهند کرد و دائماً در فکر چک و سفته هستند، حتی در خیابان هم که راه می روند، گویی در عالم دیگر سیر می کنند و متوجه خود و اطرافشان نیستند، بلکه همه هوش و حواس و فکر خود را به پول و سرمایه و سودش سپرده اند و ممکن است حالت شان در قیامت هم تحقق عینی همین وضع روحی در این عالم باشد. قرآن با این تشبیه، مسلمانان را متوجه می کند که با دست زدن به رباخواری، خود را به این وضع مبتلا نکنند تا عقل و هوش از سر آن ها نرود. رباخواری نزد خداوند تا آن اندازه زشت و ناپسند است که در بعضی آیات، به منزله کفر و حتی جنگ با خدا معرفی شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» [۲۳]

ای ایمان داران! چندین برابر ربا نخورید (یا اموال خود را با گرفتن ربا چندین برابر نکنید) و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید و بترسید از آتشی که برای کفار آماده شده است.

این آیه، به دو مطلب اشاره دارد: نخست این که رباخواری سبب تراکم و تمرکز ثروت می شود، بدون کار و زحمت و به طور نامشروع. دوم آن که رباخوار در حکم کافر است.

در بعضی دیگر از آیات، خداوند قوم یهود را به خاطر رباخواری نیز به شدت ملامت و مذمت می کند که آنان با آن که از گرفتن ربا و خوردن مال مردم به باطل و به ناحق، منع شده بودند، ربا می گرفتند. از این رو، مستحق نکوهش و مذمتند و اشاره ای نیز به این دارد که آنان که ربا می خوردند، به ظاهر یهودی بودند و در واقع، کافر بودند و دین یهود را نیز قبول نداشتند.

تعبیری که از آیات نقل کردیم، در برخورد با رباخواران بسیار تند و تهدید آمیز بود؛ ولی از همه تعبیر، تندتر و تهدید آمیزتر آن است که می گوید: اگر رباخواری را ترك نکنید، در واقع، با خدا و رسول خدا ﷺ اعلان جنگ داده اید: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ» [۲۴]

و این شاید به این علت باشد که رباخواری، غیر از آثار زشت اخلاق، منشاء اختلال و فساد اقتصادی در جامعه می شود و افرادی را وا می دارد تا به جای کار و تلاش مفید، تن به تنبلی و تن آسایی دهند و از سود سرمایه خود، که حاصل رنج و تلاش طاقت فرسای افراد ضعیفی است که زیر این بار، کمر خم می کنند، ارتزاق کنند و سرمایه خود را روز به روز افزایش دهند و در نظام اقتصادی و اجتماعی، بحران و اختلال ایجاد کنند.

پی‌نوشت‌ها

- [۱]. مائده / ۳۳.
 [۲]. مائده / ۳۸.
 [۳]. مائده / ۳۳.
 [۴]. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئاً وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِهْتَانٍ يَفْتَرِيتهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعِهِنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (ممتحنه / ۱۲).
 [۵]. نساء / ۲.
 [۶]. نساء / ۱۲۷.
 [۷]. انعام / ۱۵۲.
 [۸]. نساء / ۶.
 [۹]. نساء / ۹ و ۱۰.
 [۱۰]. انعام / ۱۵۲.
 [۱۱]. هود / ۸۴ و ۸۵.
 [۱۲]. اسراء / ۳۵؛ شعرا / ۱۸۲.
 [۱۳]. الرحمن / ۹.
 [۱۴]. الرحمن / ۸.
 [۱۵]. مطففين / ۳۰ و ۱.
 [۱۶]. بقره / ۲۱۹.
 [۱۷]. مائده / ۹۰ و ۹۱.
 [۱۸]. بقره / ۱۸۸.
 [۱۹]. بقره / ۲۷۵.
 [۲۰]. بقره / ۲۷۶.
 [۲۱]. بقره / ۲۷۸ و ۲۷۹.
 [۲۲]. «وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَاٍ لِيَرْزُقُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْزُقُوا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ» (روم / ۳۹).
 [۲۳]. آل عمران / ۱۳۰ و ۱۳۱.
 [۲۴]. بقره / ۲۷۹.

سوره سخن



خدا یا برای تو روزه گرفتیم
 و با روزی تو افطارکنیم
 پس از ما ببینید
 که براستی تو شنوا و دانایی

مبلغان محترم می‌توانند موضوعات ارائه شده را محور بحث خود قرار داده و با اضافه کردن توضیحات و مطالب مورد نیاز، با توجه به کمبودها و خلاهای معنوی محل تبلیغ، در نشر معارف دینی موفق باشند.

۱. روزه داری

روزه یکی از واجباتی است که در آیات قرآن به آن اشاره شده است. این عمل عبادی علاوه بر اطاعت فرمان خداوند متعال و رضایت او، دارای آثار و برکات ارزنده ای است که در زندگی انسان به خوبی قابل مشاهده می‌باشد. آنچه خداوند متعال درباره روزه داری فرموده است، عمدتاً در آیات ۱۸۳ - ۱۸۷ سوره بقره بیان شده است، که در اینجا چند آیه مورد بحث قرار می‌گیرد: «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، روزه بر شما مقرر شده، همانگونه که بر کسانی که پیش از شما [بودند] مقرر شده بود، باشد که پرهیزکاری کنید.» از این آیه نورانی سه مطلب استفاده می‌شود:

۱. روزه یکی از واجبات است.

۲. روزه در امت‌های گذشته نیز واجب بوده است.

۳. روزه زمینه ساز پرهیزکاری است.

در آیه بعد می‌فرماید: «ایاما معدودات فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین فمن تطوع خیرا فهو خیر له وان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون»؛

[روزه در] روزهای معدودی [بر شما مقرر شده است]. هر کس از شما بیماریا در سفر باشد، [به همان شماره] تعدادی از روزهای دیگر [را روزه ندارد] و بر کسانی که [روزه] طاقت فرساست، کفاره ای است که خوراک دادن به بینوایی است و

۱۰ موضوع قرآنی برای سخنرانی

قرآن به عنوان معجزه جاویدان پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ برترین کتاب شناخت و معرفت است، کتاب انسان سازی و تربیت که تمامی راههای رستگاری در آن یادآوری شده است.

قرآن کتاب نور، روشنایی و حکمت است که سعادت و نیک بختی انسان‌ها را در پرتو عمل به مضامین بلند و نورانی خود تضمین نموده است؛ پاداش پیروان خود را بهشت برین و کیفر مخالفین خود را آتش قهر و غضب پروردگار معرفی کرده است.

اهداف قرآن والاترین اهداف و ویژگیهای آن، برجسته ترین ویژگیهاست.

در یک کلام آنچه که انسان در راستای رسیدن به قرب الهی نیاز دارد، در این کتاب هدایت وجود دارد.

از آنجایی که ماه مبارک رمضان را بهار قرآن نامیده اند، بسیار مناسب است مبلغان محترم با استفاده از این کوثر بی پایان و با بهره مندی از سخنان معصومین علیهم‌السلام، تشنگان زلال معرفت را بیش از پیش سیراب نمایند. به همین جهت مناسب دیده شد تا موضوعاتی چند از کلام الهی بررسی و ارائه گردد.

همانا خداوند روزه را واجب ساخت تا به سبب آن توانگر و تهیدست برابر شوند؛ زیرا توانگر رنج گرسنگی را در نمی یابد تا به تهیدست رحم کند. چرا که توانگر هرگاه چیزی بخواد می تواند آن را فراهم آورد. لذا خدای عزوجل خواسته است تا میان آفریدگانش برابری ایجاد کند و رنج گرسنگی و سختی را به توانگر بچشاند تا بر ناتوان دل بسوزاند و به گرسنه رحم کند.»

نتایج روزه داری

۱. تقوا و پرهیزکاری

چنانکه گذشت قرآن کریم شاید مهم ترین نتیجه روزه داری را تقوا و پرهیزکاری ذکر کرده است و در پرتو این تقوا است که انسان حقیقت بین می شود.

چون که تقوا بست دودست هوا

حق گشاید هر دو دست عقل را

۲. تقویت اخلاص

حضرت زهرا علیها السلام در این باره می فرمایند: «فرض الله الصيام تثبيتا للاخلاص (۲)؛

خداوند روزه را واجب گردانید تا اخلاص را [در زندگی انسان ها] تثبیت نماید.»

۳. رهایی از عذاب الهی

علی علیه السلام در این زمینه می فرمایند: «... وصوم شهر رمضان فانه جنة من

العذاب؛ روزه ماه رمضان سپر نجات از عذاب الهی است.»

۴. حکمت و یقین

رسول گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج گفتم: «یا رب وما میراث الصوم؟ قال:

الصوم یورث الحکمة والحکمة تورث المعرفة، والمعرفة تورث الیقین فاذا

استیقن العبد لایبالی کیف اصبح، بعسرام بیسر (۳)؛

در معراج عرض کردم: پروردگارا! میراث روزه داری چیست؟ ندا رسید: روزه باعث

هرکس به میل خود، بیشتر نیکی کند، پس آن برای او بهتر است و اگر بدانید، روزه گرفتن برای شما بهتر است.»

نکات قابل استفاده از این آیه عبارتند از:

— ۱. کسانی که از روزه گرفتن معاف هستند عبارتند از:

الف: مریضها.

ب: مسافران؛ که این دو دسته باید در زمان دیگری روزه بگیرند.

ج: ناتوانان از روزه.

— ۲. روزه گرفتن برای همگان بهتر است.

بنابراین خداوند در حکم روزه نهایت فضل و رحمت خودش را روشن ساخته است. چون اولاً فرمود: امتهای گذشته نیز مشمول حکم روزه بوده اند و هنگامی که عبادت سختی مانند روزه همگانی شد، تحمل آن آسان می شود. ثانیاً: حکمت و جوب روزه را که تقوا است بیان کرده است. ثالثاً فرمود: این حکم و جوب روزه منحصر به ایام محدودی است که اگر برای همیشه یا در اکثر روزها و وقتها آن را واجب می کرد مشقت بزرگی پدید می آمد. رابعاً: حکم و جوب روزه را در ماه پر فضیلت رمضان قرار داد که ماه نزول قرآن کریم است. خامساً: مشقت و زحمت لزوم روزه را از مسافر و مریض برطرف کرد که در حال مرض و سفر روزه واجب نیست.

علت و جوب روزه

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید: «انما فرض الله عزوجل الصيام لیستوی به الغنی والفقیر؛ وذلك لان الغنی لم یکن لیجد مس الجوع، فیرحم الفقیر؛ لان الغنی کما اراد شیئا قدر علیه، فاراد الله عزوجل ان یتوی بین خلقه وان یتیق الغنی مس الجوع والالم لیرق علی الضعیف ویرحم الجائع (۱)؛

پیدایش «حکمت» [در انسان] است و حکمت نیز مایه پیدایش معرفت است و «معرفت» عامل حصول «یقین» [در جان آدمی] است و آن گاه که بنده ای به یقین برسد، باکی ندارد که چگونه زندگی وی می گذرد؛ در سختی یا راحتی؟»

۵. پاداش الهی

پیامبر گرامی ﷺ فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرمود: «الصوم لی وانا اجزی به (۴)؛ روزه از آن من است و من به آن پاداش می دهم.»

۶. تندرستی

تندرستی از دیگر آثار روزه است که در روایات معصومین نیز به آن اشاره شده است. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «... صوموا تصحوا (۵)؛ روزه بگیرید تا سلامتی یابید.»

۷. آمرزش گناهان

پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «ما من صائم یحضر قوما یطعمون الا سبحت اعضاؤه، وکانت صلاة الملائكة علیه، وکانت صلاتهم استغفارا (۶)؛ هیچ روزه داری نیست که بر عده ای در حال غذا خوردن وارد شود، مگر اینکه اندامهایش تسبیح گویند و فرشتگان براو درود فرستند و درود فرشتگان آمرزش خواهی است.»

۸. استجاب دعا

امام صادق علیه السلام فرمود: «نوم الصائم عبادة وصمته تسبیح، وعمله متقبل ودعاؤه مستجاب (۷)؛ خواب روزه دار عبادت و سکوتش تسبیح و عملش پذیرفته و دعایش مستجاب است.»

۹. تضعیف شهوت

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «علیکم بالصوم؛ فانه محمسة للعروق ومذهبة للاشر (۸)؛ بر شما باد به روزه گرفتن که آن رگها را می برد (شهوت را کم می کند) و

سرمستی را می برد.»

این موضوع را با کلامی نورانی از رسول گرامی اسلام به پایان می بریم که فرمودند: «من صام ثلاثة ايام من کل شهرکان کمن صام الدهرکله؛ لان الله عزوجل یقول: من جاء بالحسنة فله عشر امثالها (۹)؛ هرکس در هر ماه سه روز روزه بگیرد، مانند کسی است که همه عمر روزه گرفته باشد؛ زیرا خدای عزوجل می فرماید: هرکس یک کار نیک کند، ده برابر آن برایش منظور می شود.»

۲. ویژگی های قرآن

قرآن به عنوان برترین کتاب هدایت، دارای ویژگیهای خاصی است که در کتابهای دیگر کمتر رخ می نماید. با بهره مندی از آیات نورانی این کتاب، برخی از این خصوصیات را بر می شمیریم:

۱. هیچ گونه شک و ریبی در هدایتگری آن برای متقین راه ندارد

«ذلک الکتاب لا ریب فیه» (۱۰)؛ «این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست.»

۲. هدایتگری پرهیزکاران است

«هدی للمتقین» (۱۱)؛ «مایه هدایت تقوا پیشگان است.»

۳. بشارت دهنده مؤمنان است

«ویبشر المؤمنین» (۱۲)؛ «و به مؤمنین بشارت می دهد.»

۴. هدایتگر به استوارترین راه است

«یهدی للتی هی اقوم» (۱۳) «[قطعا این قرآن] به چیزی (آیینی) که پایدارتر است، راه می نماید.»

۵. یاد آور خائفان است

«فذكر بالقرآن من یخاف وعید»؛ (۱۴) «پس باقرآن هر که را از تهدید می ترسد، پند ده.»

[و خصمی] است که شکایتش قبول می شود. هرکس آن را فراروی خود قرار دهد، او را به بهشت راهنمایی کند و هرکه آن را پشت سر خود قرار دهد، او را به دوزخ کشاند. قرآن راهنما به سوی بهترین راه است؛ جداکننده [میان حق و باطل] است و شوخی نیست.»

هست قرآن چو طعامی کز سما

گشته نازل از برای اغتدا

اغتدای آدم از لوح و قلم

اغتدا یابد دواب از راه فم

«فی السماء رزقکم» گفته خدا

رزق انسان گشته نازل از سما (۲۰)

اهداف قرآن

قرآن با خصوصیات یاد شده، بدون شک، اهداف بلندی را دنبال می نماید. این مهم را نیز با بهره مندی از کلام خداوند این گونه می توان برشمرد:

۱. تبیین مسائل مورد اختلاف

«وما انزلنا علیک الكتاب الا لتبیین لهم الذی اختلفوا فیه» (۲۱)؛ «و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف کرده اند، برای آنان توضیح دهی.»

۲. تعقل ورزیدن

«انما انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون» (۲۲)؛ «ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید.»

۳. درمان بیماری های روحی مردم

«یا ایها الناس قد جائکم موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور» (۲۳)؛ «ای

۶. درمان و رحمت برای مؤمنان است

«وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین» (۱۵)؛ «و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، از قرآن نازل می کنیم.»

۷. معجزه ای است که هرگز کسی مانند آن نمی تواند بیاورد

«قل لان اجتماع الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لایاتون بمثله» (۱۶)؛ «بگو اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد.»

۸. بیان کننده موارد اختلاف جهت روشن شدن حقایق است

«وما انزلنا علیک الكتاب الا لتبیین لهم الذی اختلفوا فیه» (۱۷)؛ «و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف کرده اند، برای آنان توضیح دهی.»

۹. هدایتگر تمامی مردم است

«هدی للناس» (۱۸)؛ «هدایتگر مردمان است.»

با این ویژگیها و ده ها ویژگی دیگر - که همگی در زندگی مورد نیاز است - استفاده از این کتاب مقدس بر همگان لازم و واجب است.

رسول گرامی اسلام ﷺ همواره در کلام نورانی خود مردم را به بهره مندی از این چراغ هدایت توصیه می فرمودند. یکی از این سخنان ارزشمند، حدیثی است طولانی که بخشی از آن را ذکر می کنیم: «... فاذا التبت علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن فانه شافع مشفع و ما حل مصدق و من جعله امامه قاده الی الجنة و من جعله خلفه ساقه الی النار و هو الدلیل یدل الی خیر سبیل و هو الفضل لیس بالهزل» (۱۹)؛

پس، هرگاه فتنه ها همچون پاره های شب تاریک بر شما مشتبه [و مبهم] گشت، به قرآن روی آورید که آن شفیع است که شفاعتش پذیرفته است و شاکی

مردم، به یقین، برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی و درمانی برای آنچه در سینه هاست، آمده است.»

۴. خروج از تاریکیها به سوی نور

«کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم» (۲۴)؛ کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون آوری.»

۵. هدایت به راه های امن و صراط مستقیم

«قد جائکم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام... و یهدیهم الی صراط مستقیم» (۲۵)؛ «قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است. خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند، با آن کتاب به راه های سلامت رهنمون می شود... و به راهی راست هدایتشان می کند.»

۶. حاکمیت قوانین الهی در بین مردم

«انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله» (۲۶)؛ «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به [موجب] آنچه به تو آموخته، داوری کنی.»

۷. ایجاد تقوا و پرهیزکاری

«قرانا عربیاً غیر ذی عوج لعلهم یتقون» (۲۷)؛ «قرآنی عربی، بی هیچ کژی، باشد که آنان راه تقوا پویند.» البته شرط اساسی تحقق این اهداف، آمادگی روحی و قلبی انسان ها است. اگر این آمادگی نباشد، جز زیان چیزی به دست نخواهد آمد: «ولا یزید الظالمین الا خساراً» (۲۸)؛ «ستمگران را جز زیان نمی افزاید.»

عروس حضرت قرآن نقاب آنکه براندازد

که دارالملک ایمان را مجرد بینی از غوغا

عجب نبود اگر قرآن نصیبت نیست جز حرفی

که از خورشید جز گرمی نفهمد چشم نابینا

و به راستی که حقیقت قرآن سعادت دنیا و آخرت است. و اگر کسی از این کتاب سعادت با ایجاد صلاحیتهای شخصی خود خوب بهره برداری کند، به سعادت دنیا و آخرت خواهد رسید.

حکایت است شخصی به نزد ابن سیرین آمد و گفت: «در خواب دیدم دنیا و آخرت از دستم رفت. گفت: قدری بنشین. بعد از دقایقی شخصی دیگر آمد و گفت: در خواب دیدم، دنیا و آخرت نصیبم شد. ابن سیرین به آن مرد اول گفت: تو قرآن گم کرده ای و او یافته است. پس رفت و قرآن خود را گرفت.»

بیا به دامن «قرآن» ز نیم دست امید

که روح را بجز این نسخه هیچ درمان نیست

بود چراغ هدایت به تیرگی «قرآن»

زانحراف و ضلالت، جز او نگهبان نیست

به بحر ژرف حوادث بود چو کشتی نوح

کسی که دست در او زد، دچار توفان نیست

۳. تقوا و پرهیزکاری

ششمین پیشوای راستگویان در سخنی بسیار نغز و شیوا حقیقت تقوا را این گونه تفسیر می فرماید: «التقوی ان لا یفقدک الله حیث امرک ولا یراک حیث نهاک (۲۹)؛ پرهیزکاری آن است که خدا تو را در موردی که امر کرده است، غائب نیابد و در موردی که تو را نسبت بدان باز داشته است، حاضر نبیند.» به راستی تعریفی از این زیباتر و جامع تر امکان ندارد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در بیانی جذاب درباره تقوا می فرمود: «ان تقوی الله

۲. مایه تأیید خداوند است

«ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون» (۳۳)؛ «در حقیقت، خدا با کسانی است که پروا داشته اند و با کسانی است که آن‌ها نیکوکارند.»

۳. انسان را از آتش دوزخ نجات می دهد

«ثم ننجي الذين اتقوا ونذرا الظالمين فيها جثيا» (۳۴)؛ «آن‌گاه کسانی را که پرهیزکار بوده اند می رهانیم، و ستمگران را به زانو در افتاده در دوزخ رها می کنیم.»

۴. انسان را در بهشت الهی وارد می سازد

«وسارعوا الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقين» (۳۵)؛ «و برای نیل به آمرزش از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش به قدر آسمانها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده شده است، بشتابید.»

۵. مایه نجات از سختی‌ها است

«ومن يتق الله يجعل له مخرجا» (۳۶)؛ «و هر کس از خدا پروا کند، خدا برای او راه بیرون شدنی قرار می دهد.»

حضرت علی عليه السلام بعد از تلاوت این آیه شریفه، قسمتی از آثار تقوا را چنین بیان می‌کند: «واعلموا» انه من يتق الله يجعل له مخرجا «من الفتن، ونورا من الظلم ويخلده فيما اشتتهت نفسه وينزله منزل الكرامة عنده» (۳۷)؛

آگاه باشید: آن کس که تقوا پیشه کند [و از خدا بترسد، خداوند] راهی برای رهایی از فتنه‌ها به رویش می‌گشاید و نوری در دل تاریکی به او عطا می‌نماید و او را در آنچه دوست دارد [و به آن علاقه مند است] برای همیشه جاودانه می‌سازد و او را در منزل کرامت [و بزرگی] فرود می‌آورد [و از او پذیرایی می‌کند].»

۶. اصلاح کارهای زندگی

«يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سديدا . يصلح لكم اعمالكم...» (۳۸)؛

دواء داء قلوبكم وبصر عمى افندتكم، وشفاء مرض اجسادكم (۳۰)؛

همانا تقوای الهی داری درد قلبهای شما و موجب بینایی درونهای [کورا] شما و درمان بیماری کالبدهایتان است.»

زخورشید و از آب و از باد و خاک

نگردد تبه نام و گفتار پاک

بدین سان بود گردش روزگار

خنک مرد با شرم و پرهیزکار (۳۱)

سیمای پرهیزکاران در قرآن

خداوند متعال در آیات ۱۳۳ - ۱۳۶ سوره آل عمران برخی از صفات پرهیزکاران را این‌گونه بیان فرموده است:

- «الذين ينفقون في السراء والضراء»؛ «آنان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند.»

- «والكاظمين الغيظ»؛ «و خشم خود را فرو می‌برند.»

- «والعافين عن الناس»؛ «و از مردم در می‌گذرند.»

- «والذين اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم»؛ «و کسانی که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد آورند و برای گناهانشان آمرزش خواهند.»

آثار و نتایج پرهیزکاری از نظر قرآن:

۱. انسان را از مکر دشمنان نکه می‌دارد

«وان تصبروا وتتقوا لا يضرکم کیدهم شیئا» (۳۲)؛ «و اگر صبر کنید و پرهیزکاری

نمایید، نیرنگشان هیچ زبانی به شما نمی‌رساند.»

«ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید و سخنی استوار گویید تا اعمال شما را به صلاح آورد.»

۷. بخشوده شدن گناهان

«یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله... یغفر لکم ذنوبکم» (۳۹)؛

«ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید تا... گناهانتان را بر شما ببخشد.»

۸. باعث محبت الهی

«... ان الله یحب المتقین» (۴۰)؛

«... به درستی که خداوند پرهیزکاران را دوست می دارد.»

۹. عزت و کرامت نزد پروردگار

«ان اکرمکم عند الله اتقیکم» (۴۱)؛

«همانا گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست.»

۱۰. پذیرفته شدن اعمال

«انما یتقبل الله من المتقین» (۴۲)؛

«همانا خداوند از تقوا پیشگان قبول می نماید.»

۱۱. بشارت در دنیا و آخرت

«لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة» (۴۳)؛

«برای ایشان (تقوا پیشگان) در دنیا و آخرت بشارت است.»

برخی از موانع پرهیزکاری

۱. دنیاپرستی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: «حرام علی کل قلب متوله بالدنیا ان تسکنه التقوی (۴۴)؛ جای گرفتن تقوا در دلی که شیفته دنیا باشد، حرام است.»

۲. خصومت با دیگران

علی علیه السلام فرمود: «لا یستطیع ان یتقی الله من خصم (۴۵)؛

کسی که خصمه کند، نمی تواند از خدا پروا داشته باشد.»

۳. شهوت پرستی

همچنین آن حضرت فرمود: «ما من معصیة الله شیء الا یاتی فی شهوة (۴۶)؛

هیچ کدام از گناهان [و معاصی] یافت نمی شود جز اینکه با شهوتی سازگار است.»

گراز پی شهوت و هوی خواهی رفت

از من خبرت که بینوا خواهی رفت

بنگر که ای و از کجا آمده ای

می دان که چه می کنی، کجا خواهی رفت (۴۷)

۴. تجارت

تجارت در فرهنگ قرآن به دو معنای معنوی و مادی آمده است:

الف) معنوی

«ان الذین یتلون کتاب الله واقاموا الصلاة وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانية یرجون تجارة لن تبور» (۴۸)؛ «در حقیقت، کسانی که کتاب خدا را می خوانند و نماز بر پا می دارند و از آنچه بدیشان روزی داده ایم، نهان و آشکارا انفاق می کنند، امید به تجارتی بسته اند که هرگز زوال نمی پذیرد.»

در این آیه خداوند متعال تلاوت آیات الهی، اقامه نماز، و انفاق را تجارت زوال ناپذیر دانسته است.

در آیات ۱۰ و ۱۱ سوره صف نیز برخی دیگر از تجارتهای معنوی را این گونه بیان فرموده است: «یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب

الیم . تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون فی سبیل الله باموالکم وانفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می رهاند؟ به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با اموال و جانهایتان جهاد کنید. این [گذشت و فداکاری] اگر بدانید، برای شما بهتر است.»

در این آیه ایمان به خدا و پیامبر اکرم ﷺ و جهاد در راه خدا با مال و جان به عنوان تجارت معنوی معرفی شده است.

خداوند متعال یکی دیگر از مصادیق این تجارت معنوی را چنین بیان فرموده است: «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و عدا علیه حقا فی التوراة والانجیل والقرآن» (۴۹)؛ «در حقیقت، خداوند از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است؛ [همان کسانی که] در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند. [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن برعهده اوست.»

خداوند خود را در این تجارت بزرگ معنوی خریدار و مؤمنان را فروشنده معرفی کرده است و هر معامله ای در حقیقت پنج رکن اساسی دارد: خریدار، فروشنده، متاع، قیمت و بها، سند معامله.

خداوند متعال نیز در این آیه به تمام این ارکان اشاره کرده است: خودش خریدار، مؤمنان فروشنده، جانها و اموال آنان متاع، بهشت را ثمن و کتب آسمانی را سند این معامله قرار داده است.

ب) مادی

در مورد تجارت مادی آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. تجارت، مردان خدا را از ذکر خدا باز نمی دارد

«رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله» (۵۰)؛

«مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا غافل نمی سازد.»

۲. معاملات بازرگانی باید با رضایت انجام گیرد

«الا ان تكون تجارة عن تراض منکم» (۵۱)؛

«مگر آنکه داد و ستدی با تراضی یکدیگر از شما انجام گرفته باشد.»

لقمه کامد از طریق مشتبه

خون خور و خاک و برآن دندان منه

کان تو را در راه دین مفتون کند

نور عرفان از دلت بیرون کند (۵۲)

۳. در تجارت غیر نقد نیاز به سند و شهود است. خداوند متعال می

فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبه ولیکتب

بینکم کاتب بالعدل»؛ (۵۳) «ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه بدهی مدت

داری به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید. و باید نویسنده ای [صورت معامله

را] براساس عدالت، میان شما بنویسد.»

۴. معامله نقدی نیازی به سند ندارد

«الا ان تكون تجارة حاضرة تدیرونها بینکم فلیس علیکم جناح الا تکتبوا» (۵۴)؛

«مگر آنکه داد و ستدی نقدی باشد که آن را در میان خود دست به دست

برگزار می کنید؛ در این صورت، بر شما گناهی نیست که آن را بنویسید.»

۵. هنگام نماز جمعه، دست از تجارت بردارید

«واذا راو تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک قائما قل ما عند الله خیر من اللهو

ومن التجارة» (۵۵)؛ «و چون داد و ستد یا سرگرمی ببینند، به سوی آن روی

می آورند و تو را در حالی که ایستاده ای، ترک می کنند. بگو آنچه نزد خداست،

از سرگرمی و از داد و ستد بهتر است.»

شرایط تجارت

این بحث را با کلام نورانی رسول اکرم ﷺ به پایان می بریم که از تجارت به عنوان پاکیزه ترین شغل یاد فرموده اند، اگر دارای شرایط لازم باشد:

«ان اطيّب الكسب كسب التجار الذین اذا حدثوا لم یكذبوا واذا ائتمنوا لم یخونوا واذا وعدوا لم یخلفوا واذا اشتروا لم یذموا واذا باعوا لم یطروا واذا اکان علیهم لم یمطلوا واذا اکان لهم لم یعسروا» (۵۶)؛

همانا پاکیزه ترین شغل، شغل بازرگانانی است که چون سخنی گویند، دروغ نگویند و هرگاه امانتی به آن‌ها سپرده شود، خیانت نکنند و هرگاه وعده دهند، خلف وعده نکنند و وقتی چیزی می خرند، [از آن] نکوهش نکنند و وقتی چیزی می فروشند، تعریف و تبلیغ نکنند و هرگاه بدهکارند [در پرداخت بدهی خود] تعلل نورزند و هرگاه طلبکار باشند [برای گرفتن حق خود] فشار نیاورند.»

۵. اسراف

از کارهای ناشایستی که قرآن همواره انسان‌ها را از آن پرهیز داده، اسراف است. چه اینکه اسراف تعادل زندگی اجتماعی را در هم می ریزد و مفاسد فراوانی به دنبال دارد. اسراف به معنای خارج شدن از حد اعتدال است، بی آنکه فرد چیزی را ظاهراً ضایع کرده باشد؛ مثل پوشیدن لباس گران قیمتی که بهایش صد برابر لباس مورد نیاز باشد، یا تهیه غذای گران قیمتی که با پول آن بتوان عده زیادی را تغذیه کرد. و ای بسا اسراف در منطقه ای از زمین باعث محرومیت منطقه ای دیگر شود، و یا اسراف انسان‌های امروز باعث محرومیت

نسل‌های آینده گردد. قرآن مجید اسراف را مایه هلاکت و مسرفین را از جمله هلاک شونده‌گان برمی شمرد. «واهلکنا المسرفین» (۵۷)؛ «و ما مسرفین را نابود ساختیم.»

حضرت علی علیه السلام درباره اسراف می فرماید: «السرف مثوة والقصد مثرة» (۵۸) اسراف موجب هلاکت و میانه روی مایه زیاد شدن ثروت است.»

- خداوند می فرماید: «ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین»؛ (۵۹) «اسراف نکنید که خداوند اسرافکاران را دوست ندارد.»

- «وان المسرفین هم اصحاب النار»؛ (۶۰) «و به راستی که اسرافکاران اهل آتش اند.»

- «ولا تطیعوا امر المسرفین» (۶۱)؛ «امر اسرافکاران را اطاعت نکنید.»

«وان فرعون لعال فی الارض و انه لمن المسرفین»؛ (۶۲) «و فرعون برتری جویی در زمین داشت و از اسرافکاران بود.»

«ان الله لایهدی من هو مسرف کذاب»؛ (۶۳) (۶۴) «خداوند کسی را که اسرافکار و دروغگو است، هدایت نمی کند.»

بعضی از موارد نهی اسراف

۱. در خوردن و آشامیدن «کلووا و اشربوا ولا تسرفوا» (۶۵)؛ «بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید.»
۲. اسراف در انتقام گیری «فلا یسرف فی القتل» (۶۶)؛ «پس نباید در قتل اسراف کند.»
۳. حتی در انفاق هم نباید اسراف کرد «والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا» (۶۷)؛ «و [بندگان خدا] کسانی اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می کنند و نه تنگ می گیرند.»

۶. دانش اندوزی

ارزش علم و عالم

بدون تردید کمال انسان به دانش و بینش او وابسته است. از آیات قرآن استفاده می‌شود که خداوند متعال علم و دانش را علت کلی و اساسی آفرینش همه پدیده‌های هستی - اعم از آسمان و زمین - معرفی کرده است. همین نکته برای نشان دادن عظمت و ارزش علم، بهترین دلیل و قاطع‌ترین گواه است. وقتی خداوند متعال می‌خواهد چشم بصیرت انسان را در برابر این نکته و حقیقت باز کند و دل‌های خردمندان را در مقابل این واقعیت، آگاه و بیدار سازد، می‌فرماید: «اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرَ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» (۷۰)؛ «خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید و زمین را همسان با آن‌ها خلق کرد، فرمانش را میان این دو [پدیده شگرف] فرود می‌آورد تا بدانید که خداوند بر هر چیزی قدرت دارد و خداوند بر هر چیزی احاطه علمی دارد.»

از جمله آیات دیگری که اهمیت علم را بیان نموده است، نخستین آیه‌هایی است که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده و با امر به خواندن (اقرار) آغاز می‌شود. این دلیل دیگری است بر اینکه سوادآموزی و دانش پژوهی و علم‌خواهی از نظر پروردگار متعال اهمیت فراوانی دارد. در آیاتی از قرآن این موضوع به شکل‌های مختلفی بیان شده است. برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. درجات والای دانشمندان

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (۷۱)؛ «خدا درجه‌های آن‌هایی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که دانش داده شده‌اند بالا می‌برد و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است.»

۲. تنها دانشمندان از خدا هراس دارند

عبدالملک بن عمرو احوال گوید: امام صادق عليه السلام پس از تلاوت آیه فوق مشتی سنگریزه برداشت و آن را در مشتش نگه داشت و فرمود: این همان سختگیری و خستی است که خدای عزوجل در کتاب خود فرموده است. آن‌گاه مشتی دیگر برداشت و همه آن‌ها را ریخت و فرمود: این اسراف است. سپس مشتی دیگر برداشت و قسمتی از آن را ریخت و مقداری را نگه داشت و فرمود: این حد وسط است. (۶۸)

نشانه‌های اسرافکار

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اما علامة المسرف فاربعة: الفخر بالباطل وياكل ما ليس عنده ويزهد في اصطناع المعروف وينكر من لا ينتفع بشيء منه (۶۹)؛ نشانه‌های اسرافکار چهار چیز است: به کارهای باطل می‌نازد؛ آنچه را فراخور حالش نیست، می‌خورد؛ در انجام کارهای خیر بی‌رغبت است و هر کس را که از او سودی نمی‌برد انکار می‌کند.»

حکایت

روزی بهلول نزد هارون الرشید رفت. اتفاقاً هارون در عمارت تازه ساز خود نشسته بود، همین‌که چشمش به بهلول افتاد، از او خواست چیزی بردیوار عمارت بنویسد. بهلول نوشت: «رفعت الطين ووضع الدين، رفعت الجص ووضع النص فان كان من مالک فقد اسرفت واللّه لا يحب المسرفين وان كان من مال غیرک فقد ظلمت واللّه لا يحب الظالمين؛ گل را برافراشتی و دین را فرو گذاشتی؛ گچ را بلند ساختی و نص را فرو گذاشتی. اگر این عمارت از مال خود توست، همانا اسراف کرده‌ای و خداوند اسراف‌کنندگان را دوست نمی‌دارد و اگر از مال دیگران است ظلم کرده‌ای و خداوند ستمگران را دوست نمی‌دارد.»

«انما يخشى الله من عباده العلماء» (۷۲)؛ «از بندگان خدا، تنها دانایانند که از او می ترسند.»

۳. پروردگار، اولین معلم هستی

«اقرا وربك الاكرم. الذي علم بالقلم. علم الانسان ما لم يعلم» (۷۳)؛

«بخوان و پروردگار تو کریم ترین است. همان کس که با قلم آموخت. آنچه را که انسان نمی دانست، به او آموخت.»

۴. علم و دانش ملاک برتری

چيست علم از هوا رهاننده

صاحبش را به حق رساننده

حکمت آموز تا حکیم شوی

همره و همدم کلیم شوی

عمر ضایع مکن به بی خردی

دور شو دور از صفات بدی

قرآن کریم می فرماید: «ولقد آتينا داود وسليمان علما وقالوا الحمد لله الذي فضلنا على كثير من عباده المؤمنين» (۷۴)؛ «و به راستی به داوود و سلیمان دانش عطا کردیم، و آن دو گفتند: ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داده است.»

علاوه بر آیات قرآن، در روایات معصومین علیهم السلام نیز آن قدر که برای طلب علم، تشویق و تحریض شده، برای چیزهای دیگر نشده است. چند روایت در این مورد در ذیل نقل می شود:

۱. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرموده اند: «طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة الا وان الله يحب بغاة العلم» (۷۵)؛ تحصیل دانش، برای همه مردان و زنان مسلمان واجب است. و آگاه باشید که خداوند متعال جویندگان علم را دوست می دارد.»

۲. «ذكر عند النبي صلی الله علیه و آله رجلا من بني اسرائيل كان احدهما يصلي المكتوبة ثم يجلس فيعلم الناس الخير، وكان الآخر يصوم النهار ويقوم الليل، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله فضل الاول على الثاني كفضلتي على ادناكم (۷۶)؛

در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله از دو مرد بنی اسرائیل سخن به میان آمد [و چنین گفته شد] که یکی از آن ها نماز فريضة را می گذارد و سپس می نشیند و به مردم خوبی ها را آموزش می دهد، اما دیگری روز را روزه می گیرد و شب را به عبادت می گذراند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برتری اولی بر دومی همچون برتری من است بر کمترین شما!»

بهترین دانش ها

شکی نیست که هر علمی مورد پسند نیست، بلکه در روایات فوق علومی منظور است که مایه هدایت و رستگاری انسان شود.

امام علی علیه السلام فرمود: «خير العلم ما اصلحت به رشادك وشره ما افسدت به معادك (۷۷)؛ بهترین دانش آن است که هدایت و رستگاری خود را با آن اصلاح کنی و بدترین دانش آن است که آخرت خویش را با آن تباه گردانی.» و هم ایشان فرمود: «خير العلم ما قارنه العمل؛ (۷۸) بهترین دانش، آن است که با عمل همراه باشد.»

امام کاظم علیه السلام را نیز در این باره سخنی نغز و شنیدنی است که فرمود: «اولی العلم بک ما لا یصلح لک العمل الا به، و اوجب العمل علیک ما انت مسئول عن العمل به، و الزم العلم لک ما دلک علی صلاح قلبک و اظهر لک فساد، و احمد العلم عاقبة ما زاد فی عملک العاجل فلا تشتغلن بعلم ما لا یضرک جهله و لا تغفلن عن علم ما یزید فی جهلک ترکه؛ (۷۹) سزاوارترین دانش برای تو، آن دانشی است که عملت جز با آن درست نشود و ضروری ترین عمل برای

تو، عملی است که در برابر آن بازخواست می شوی و لازم ترین دانش برای تو، دانشی است که صلاح و فساد دلت را به تو نشان دهد و نیک فرجام ترین دانش، آن دانشی است که بر عمل تو در این دنیا بیفزاید؛ بنابراین، به دانستن چیزی که ندانستن آن زبانی به تو نمی رساند، مشغول نشو و از دانستن چیزی که فروگذارندش بر نادانی تو می افزاید، غافل مباش.»

اگر انسان دقت کند، می فهمد که بعضی از علوم متداول ارزش صرف وقت ندارد. نقل است کودکی نحو می خواند. استادش گفت: بخوان «ضرب زید عمرا». شاگرد پرسید: چرا زید عمرو را زد؟ استاد گفت: این مثال است؛ می خواهم تو بفهمی. شاگرد برخاست. استادش گفت: به کجا می روی؟ گفت: نمی خواهم علمی را بخوانم که از همین اول با زد و خورد شروع می شود! ای کاش آن استاد به شاگردش می گفت: ضرب الله مثلا...

دو حکایت

— الف) وارثان انبیا: دانشمندان راستین، وارثان انبیای الهی هستند. نقل است دو امیرزاده در مصر بودند، یکی علم آموخت و دیگری مال اندوخت. عاقبت الامر آن یکی علامه عصر گشت و این یکی عزیز مصر شد. پس این توانگر به چشم حقارت در دانشمند نظر کردی و گفتی: من به سلطنت رسیدم و این همچنان در مسکنت باقی بمانده است.

گفت ای برادر! شکر نعمت باری - عزاسمه - هم چنان افزون تراست بر من که میراث پیغمبران یافتیم؛ یعنی، علم و تو میراث فرعون و هامان یافتی؛ یعنی، ملک مصر (۸۰).

— ب) خلاصه علم‌ها: روزی دانشمندی به شبانی رسید و گفت: «چرا علم نیاموزی؟» شبان گفت: «آنچه خلاصه علم‌هاست آموخته ام.» دانشمند گفت: «چه آموخته ای؟ بازگویی.»

گفت: «خلاصه علم‌ها پنج چیز است:

یکی آنکه تا راست سپری نشود، دروغ نگویم.

دوم، تا حلال سپری نشود، حرام نخورم.

سوم، تا از عیب خود فارغ نیایم، عیب دیگران نجویم.

چهارم، تا روزی خدای - عزوجل - سپری نشود، به هیچ در مخلوق نروم.

پنجم، تا پای در بهشت نهم، از مکر نفس و شیطان غافل نباشم.»

دانشمند گفت: «تمامت علوم تو را حاصل است، هر که این پنج خصلت

بدانست از کتب علم و حکمت مستغنی گشت. (۸۱)»

کلام را با این حدیث نورانی از پیامبر اکرم ﷺ به پایان می بریم که فرمودند:

«اعلم الناس من جمع علم الناس الی علمه (۸۲)؛ داناترین مردم، کسی است

که دانش مردم را با دانش خود جمع کند.»

کودکی گفت: من چه کار کنم

تا به آن کار افتخار کنم

گفتمش علم و معرفت آموز

تا شب محنت تو گردد روز

گفت: چون علم اختیار کنم

بعد از آن گو مرا چه کار کنم

گفتم ار علم اختیار کنی

علم گوید تو را چه کار کنی

۷. انفاق

تیره روزان جهان را به چراغی دریاب

که پس از مرگ تو را شمع مزاری باشند

انفاق یکی از کارهای پسندیده است که خداوند در قرآن کریم بسیار به آن سفارش کرده است. خداوند حقیقت انفاق را گذرازگردنه ای سخت ذکر کرده، شرط قبولی آن را تقوا دانسته و آن را از جمله تجارتهای پرسود معنوی ذکر فرموده است.

موانع انفاق

برخی از موانع انفاق عبارتند از:

الف) شیطان

«الشیطان یعدکم الفقر» (۸۳)؛ «شیطان شما را از تهیدستی بیم می دهد.»
گاهی شیطان انسان ها را از آینده بیمناک کرده، مانع انفاق کردن آن ها می شود تا حدی که مال دنیا برای آن ها از جان با ارزشتر می نماید.
به هنگام انفاق کردن، شیطان وعده فقر به انسان می دهد، اما خداوند وعده آمرزش می دهد و پذیرش وعده خداوند از چند جهت مزیت دارد و سزاوار قبول است:

۱. اینکه در آینده زنده باشیم و بتوانیم از مال بهره ببریم، مورد شک است، اما مسئله قیامت و نیاز ما در آن روز قطعی است.
۲. ممکن است مالی که برای فردا نگه می داریم باقی نماند، اما انفاق امروز حتما برای قیامت باقی است.
۳. برفرض مال برای انسان باقی بماند، اما معلوم نیست که انسان بتواند از این مال استفاده کند. چه بسا مریض شود و نتواند از اموال بهره برد، اما بهره انفاق امروز در قیامت حتما به انسان می رسد.
۴. بهره مندی انسان از مال اندوخته اش در دنیا، موقت و مقطعی است، ولی بهره گیری او از انفاق خود، در قیامت ابدی است.

۵. استفاده کردن از اموال در دنیا و لذت بردن از آن ها با هزار رنج و درد آمیخته است، اما استفاده از انفاق در قیامت خالی از این ضررهاست (۸۴).

— حکایت: «جمعی از ظرفا به در خانه بخیلی رفتند تا از او چیزی اخذ کنند. خواجه از آمدن ایشان خبر یافت. غلام را گفت: بیرون رو و این جماعت را بگوی که خواجه من دوش وفات یافته است، معذور دارید. غلام بیرون آمد و پیغام رسانید. ظرفا گفتند: خواجه ولی نعمت ما بود و در ذمت ما حقوق بسیار دارد، انتظار جنازه از او می بریم تا بیرون آرند و براو نماز گزاریم و به خاک سپاریم. (۸۵)»

ب) منافقان

«هم الذین یقولون لا یتفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا» (۸۶)؛
«آنان (منافقان) کسانی اند که می گویند: به کسانی که نزد پیامبر خدایند انفاق مکنید تا پراکنده شوند.»

برخی از آثار اجتماعی و فردی انفاق

۱. انفاق، مایه فزونی اموال انفاق کننده
«ما انفقتم من شیء فهو یخلفه» (۸۷)؛ «هر چه را انفاق کردید، عوضش را او (خدا) می دهد.»
۲. انفاق، مایه تثبیت موقعیت انفاق کننده
«مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء الله وتثبیتا من انفسهم» (۸۸)؛
«مثل کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می کنند...»
۳. انفاق، راه رسیدن به رستگاری
«ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون» (۸۹)؛ «و آنکه از بخل نفس خویش نگه داشته شود، پس آن ها از رستگارانند.»

انفاق از چه چیزهایی؟

۱. انفاق از بهترین ها
- «یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم» (۹۰)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهای پاکیزه ای که به دست آورده اید، انفاق کنید.»
۲. انفاق از آنچه مورد نیاز است
- «ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة» (۹۱)؛ «و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد، آن ها را بر خودشان مقدم می دارند.»
- از گلوی خود ربودن وقت حاجت همت است
- ورنه هر کس وقت سیری پیش سگ نان افکند (۹۲)
۳. از آنچه به آن دلبستگی دارید
- «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» (۹۳)؛ «هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید، انفاق کنید.»
- حکایت: معمر بن خلاد می گوید: «هرگاه ابوالحسن الرضا علیه السلام غذا می خورد، قدحی برایش می آوردند و کنار سفره اش می گذاشتند و حضرت از بهترین غذاهایی که برایش می آوردند، مقداری برمی داشت و در آن قدح می گذاشت و پس دستور می داد آن را به مستمندان بدهند و آن گاه این آیه را تلاوت می فرمود: «فلا اقتحم العقبة». سپس می فرمود: «علم الله عزوجل انه لیس کل انسان یقدر علی عتق رقبة فجعل لهم السبیل الی الجنة» (۹۴)؛
- خداوند می دانست که هر انسانی توانایی آزاد کردن بنده ای را ندارد، از این رو این راه را برای رسیدن به بهشت برای آنان قرار داد.»

به چه کسانی باید انفاق کرد؟

۱. پدر و مادر
۲. خویشاوندان
۳. ایتام
۴. مساکین
۵. در راه ماندگان
- قرآن کریم می فرماید: «قل ما انفقتم من خیر فللوالدین والاقربین والیتامی والمساکین وابن السبیل» (۹۵)؛ «بگو هر خیر و نیکی که انفاق می کنید، باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان در راه باشد.»
- همچنین خداوند متعال می فرماید: «للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لایستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لایستلون الناس الحافا» (۹۶)؛
- با استفاده از این آیه برخی از افرادی که می توان به آن ها انفاق کرد عبارتند از:
۱. کسانی که موانعی آن ها را از تحصیل هزینه زندگی باز داشته است
- «الذین احصروا فی سبیل الله»؛ «کسانی که در راه خدا باز داشته شده اند.»
۲. کسانی که توان مسافرت و کسب و معاش ندارند
- «لایستطیعون ضربا فی الارض»؛ «برای سیر در زمین توانایی ندارند.»
۳. کسانی که به خاطر خویشتن داری گمان فقر درباره آن ها نمی رود
- «ویحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف»؛ «نادان به حال ایشان، بخاطر عفت و وزی شان آن ها را توانگر می پندارد.»
۴. آثار ضعف و ناتوانی در آن ها هویداست
- «تعرفهم بسیماهم»؛ «ایشان را به علامتشان می شناسی.»
۵. کسانی که هرگز به خاطر فقر از مردم چیزی نمی خواهند

«لا یستلون الناس الحافا»؛ «از مردم با اصرار سؤال نمی کنند.»

روز سیه مرگ شود شمع مزارت

هر خار که از پای فقیری به در آری

در آخر، بحث را با کلامی نورانی از پیامبر ﷺ به پایان می بریم که فرمودند: «من منع ماله من الاختیار اختیاراً صرف الله ماله الی الاشرار اضطراراً (۹۷)؛ هر که مال خود را به اختیار از نیکان دریغ کند، خداوند مالش را به اجبار نصیب بدان می کند.»

۸. نفاق و منافق

نفاق و دورویی درد بزرگی است که از کمبود شخصیت و ضعف اراده، سرچشمه می گیرد. افرادی که سعی دارند، خود را غیر از آنکه هستند، نشان دهند و زبان و دل، ظاهر و باطن و گفتار و کردارشان از هم جداست، مردم ناتوانی هستند که نه شجاعت اظهار شخصیت واقعی خود را دارند و نه اراده و تصمیم لازم برای اصلاح خود. این گروه همواره در آیات قرآن به عذاب الهی وعده داده شده اند تا جایی که در ردیف کفار و مورد توبیخ فراوان قرار گرفته اند. خداوند در این باره می فرماید:

۱. منافقین همگام با کفار در جهنم اند

«وعد الله المنافقین والمنافقات والکفار نار جهنم خالدین فیها» (۹۸)؛ «خدا به مردان و زنان دوجهره و کافران، آتش جهنم را وعده داده است که در آن جاودانه اند.»

۲. منافقین در پست ترین جایگاه دوزخند

«ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار» (۹۹)؛ «بدرستی که منافقین در فروترین درکات دوزخند.»

برخی از صفات منافقین

الف) صفات منافقین در قرآن

۱. همواره دروغگویند

«والله یشهد ان المنافقین لکاذبون» (۱۰۰)؛ «و خدا گواهی می دهد که منافقین سخت دروغگویند.»

۲. نفاق از سخنانشان مشخص است

«ولتعرّفنهم فی لحن القول» (۱۰۱)؛ «و از آهنگ سخن به [حال] آنان پی خواهی برد.»

۳. دوستی با کفار را ترجیح می دهند

«الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین» (۱۰۲)؛ «همانان که غیر از مؤمنان، کافران را دوستان [خود] می گیرند.»

۴. بدون هدف زندگی می کنند

«مذبذبین بین ذلک لالی هؤلاء ولا لی هؤلاء» (۱۰۳)؛ «میان آن [دو گروه مؤمنین و کفار] دودلند؛ نه با اینانند و نه با آنان.»

۵. با شعار اصلاح طلبی فساد می کنند

«واذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون» (۱۰۴)؛ «و چون به آنان گفته می شود: در زمین فساد مکنید می گویند: ما خود اصلاح گریم.»

۶. اگر کار خیری انجام دهند، از روی کراهت است

«ولا یاتون الصلاة الا وهم کسالی ولا ینفقون الا وهم کارهون» (۱۰۵)؛ «و جز با [حال] کسالت نماز به جا نمی آورند، و جز با کراهت انفاق نمی کنند.»

ب) صفات منافقین در روایات

امام صادق علیه السلام علاوه بر آنچه در قرآن آمده است، برخی از دیگر صفات منافقین را این گونه ذکر فرموده اند: «اربع من علامات النفاق: قساوة القلب،

وجمود العین، والاصرار علی الذنب والحرص علی الدنیا (۱۰۶)؛ چهار چیز از نشانه های نفاق است:

سختدلی، خشکیدگی چشم، مداومت بر گناه، و آزمندی نسبت به دنیا.»
رسول گرامی اسلام ﷺ نیز برخی از نشانه های منافق را این گونه بیان فرموده است: «آیه المنافق ثلاث: اذا حدث کذب و اذا وعد خلف و اذا ائتمن خان (۱۰۷)؛ نشانه منافق سه چیز است: هرگاه سخن گوید دروغ گوید، هرگاه وعده دهد، وفا نکند و هرگاه به او اعتماد شود، خیانت کند.»

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «ولقد قال لی رسول الله ﷺ: انی لا اخاف علی امتی مؤمنا ولا مشرکا. اما المؤمن فیمنعه الله بایمانہ و اما المشرک فیقیمعه الله بشرکه و لکنی اخاف علیکم کل منافق الجنان عالم اللسان، یقول ما تعرفون ویفعل ما تنكرون (۱۰۸)؛ پیامبر اکرم ﷺ به من فرمود: من برامتم، نه از مؤمن می ترسم و نه از مشرک؛ چرا که خداوند مؤمن را با ایمانش باز می دارد و مشرک را به وسیله شرکش نابود می کند، بلکه تنها از [شراکسی می ترسم که دردل منافق است و در زبان دانا، چیزی را می گوید که آن را نیکو می شمارید و کاری می کند که آن را ناپسند می دارید.»

حکایت منافق در نگاه پیامبر ﷺ: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مثل المؤمن والمنافق و الکافر کمثل رهط ثلاثة وقعوا الی نهر، فوق المؤمن فقطع، ثم وقع المنافق حتی اذا کاد ان یصل الی المؤمن ناداه الکافران هلم الی فانی اخی علیک، و ناداه المؤمن ان هلم الی فان عندی و عندی یحظی له ما عنده. فما زال المنافق یتردد بینهما حتی اتی علیه اذی فغرقه، وان المنافق لم یزل فی شک و شبهة حتی اتی علیه الموت و هو کذلک (۱۰۹)؛

حکایت مؤمن و منافق و کافر، حکایت یک گروه سه نفری است که به سوی رودخانه ای می روند. ابتدا مؤمن وارد رودخانه می شود و از آن می گذرد. سپس منافق وارد می شود و چیزی نمانده که خودش را به مؤمن برساند [اما] کافر صدایش می زند: به سوی من بیا؛ زیرا برای تو نگرانم. و مؤمن صدا می زند که: به سوی من بیا؛ زیرا نزد من بهره مند خواهی بود. منافق پیوسته میان آن دو تردد می کند تا آنکه بالاخره گزندی به او می رسد و غرقش می کند. آری منافق پیوسته در شک و شبهه به سر می برد تا آنکه مرگش فرا می رسد. او چنین حالتی دارد.»

۹. دعا و نیایش

از جمله مواردی که در قرآن مجید به آن اهمیت فراوانی داده شده است؛ دعا و نیایش و ارتباط با خداوند متعال است. برخی از مواردی که در آیات قرآن درباره دعا و نیایش آمده است، عبارتند از:

۱. قرآن به دعا و نیایش دستور داده، از بندگان می خواهد تا از این برکت عظیم که منشارسیدن به تمامی فیوضات الهی و خیر دنیا و آخرت است غفلت نکنند. خداوند متعال در قرآن کریم چنین می فرماید: «وقال ربکم ادعونی استجب لکم» (۱۱۰)؛ «پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.»

۲. قرآن، دعا را از نشانه های صالحان ذکر فرموده است:

«انهم كانوا یسارعون فی الخیرات و یدعوننا رغبا ورهبا» (۱۱۱)؛ «آنان در کارهای نیک شتاب می نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می خواندند.»

۳. قرآن، دعا و نیایش را امری فطری و ضروری دانسته و تنها راه نجات از گرفتاریها و مشکلات را نیایش پروردگار معرفی می کند:

«و اذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا او قائما فلما کشفنا عنه ضره مر

كان لم يدعنا الى ضمسه « (۱۱۲)؛ «و چون انسان را آسیمی رسد، ما را به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده می خواند و چون گرفتاریش را برطرف کنیم، چنان می رود که گویی ما را برای گرفتاری که به او رسیده، نخوانده است.» علاوه بر آیات قرآن، روایات فراوانی نیز درباره اهمیت دعا و نیایش در کتابهای روایی به چشم می خورد.

به عنوان نمونه، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعا را همان عبادت دانسته می فرماید: «الدعاء هو العبادة (۱۱۳)؛ دعا همان عبادت است.»

همچنین آن حضرت می فرماید: «الدعاء مخ العبادة ولا يهلك مع الدعاء احد (۱۱۴)؛ دعا مغز عبادت است و با دعا احدی هلاک نخواهد شد.»

از علی عَلِيٌّ نقل شده که فرمود: «الدعاء مفاتيح النجاح ومقاليد الفلاح (۱۱۵)؛ دعا کلیدهای نجات [و کامیابی] و گنجینه های رستگاری است.»

بیا تا برآریم دستی زدل
که نتوان درآورد فردا زگل
برآرد تهی دستهای نیاز
زرحمت نگردد تهیدست باز
قضا خلعتی نامدارش دهد
قدر، میوه ای درکنارش نهد
مپندار از آن درکه هرگز بیست
که نومید گردد برآورده دست
همه طاعت آرند و مسکین نیاز
بیا تا به درگاه مسکین نواز
چو شاخ برهنه برآریم دست
که بی برگ از این بیش نتوان نشست (۱۱۶) «

شرایط اجابت دعا

۱. شناخت پروردگار

گروهی به محضر امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام شرفیاب شدند و سؤال کردند: «ما دعا می کنیم ولی اثری از اجابت نمی بینیم. حضرتش فرمودند: «لانکم تدعون من لا تعرفونه (۱۱۷)؛ زیرا شما کسی را می خوانید که نمی شناسید.»

۲. کسب حلال

در این باره رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «من احب ان يستجاب دعاؤه فليطيب مطعمه ومكسبه (۱۱۸)؛ هر کس دوست دارد دعایش مستجاب شود، آنچه را می خورد و کسب می کند، پاکیزه نماید.»

۳. حضور قلب

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «لا يقبل الله عزوجل دعاء قلب ساه (۱۱۹)؛ خدای عزوجل دعای برخاسته از قلب غافل را مستجاب نکند.»

۴. واقعی بودن نیاز

در بسیاری از مواقع، انسان چیزی را با پافشاری و با تمام وجودش از خداوند می خواهد در حالی که به سود و نیاز واقعی او نیست. در این زمینه امیرمؤمنان علی عَلِيٌّ فرموده است: «رب امر حرص الانسان عليه، فلما ادركه ود ان لم يكن ادركه (۱۲۰)؛ بسیار است که انسان برکاری حریص است و همین که آن را یافت، دوست دارد که [ای کاش] آن را نمی یافت.»

۵. همراه بودن دعا با عمل

از دیگر شرایط استجاب دعا، همراه بودن آن با کار و تلاش است. علی عَلِيٌّ در این باره می فرماید: «الداعي بلا عمل كالرامي بلا وتر (۱۲۱)؛ دعاکننده بدون عمل [و تلاش]، مانند تیرانداز بدون [زه] « است.»

زمان‌های دعا

در روایات اسلامی علاوه بر اینکه توصیه شده، هرگاه نسیم رحمت الهی وزیدن گرفت و انسان احساس کرد میل به سخن گفتن با خدا پیدا کرده، دعا کند، زمانهایی نیز به عنوان وقفهای مناسب تر برای دعا سفارش شده است؛ از جمله آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. بعد از اقامه فریضه نماز

امام صادق علیه السلام فرمودند: «ان الله فرض علیکم الصلاة فی احب الاوقات الیه فاسالوا الیه حوائجکم عقیب فرائضکم (۱۲۲)؛ همانا پروردگار، نماز را در محبوب ترین وقت‌ها نزد خود واجب کرد؛ پس، حاجت‌های خود را پس از [اقامه] نمازهایتان طلب کنید.»

۲. شب و روز جمعه

از امام صادق علیه السلام روایت است که وقتی فرزندان یعقوب از پدر خواستند تا برای آن‌ها استغفار کند، فرمود: «سوف استغفر لکم ربی» حضرت فرمود: این طلب استغفار را تا سحرگاه شب جمعه به تاخیر انداخت (۱۲۳).

۳. از سحر تا طلوع آفتاب

امام باقر علیه السلام درباره اهمیت دعا در این فاصله چنین می‌فرماید: «ان الله عزوجل یحب من عباده المؤمنین کل [عبد] دعاء فعلیکم بالدعاء فی السحر الی طلوع الشمس؛ فانها ساعة تفتح فیها ابواب السماء وتقسم فیها الارزاق وتقضى فیها الحوائج العظام (۱۲۴)؛ خداوند متعال از بین بندگان مؤمنش آنان را که بسیار دعا کنند، دوست می‌دارد؛ پس بر شما باد به دعا در سحر تا طلوع آفتاب؛ زیرا در این ساعات درهای آسمان باز می‌شود، رزق و روزی میان بندگان تقسیم می‌گردد و حاجت‌های بزرگ برآورده می‌شود.»

۴. ماه رمضان

از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «علیکم - فی شهر رمضان - بکثرة الاستغفار والدعاء؛ فاما الدعاء فیدفع البلاء عنکم واما الاستغفار فتمحی به ذنوبکم (۱۲۵)؛ در ماه رمضان بسیار از خداوند آمرزش بخواهید و بسیار دعا کنید، زیرا دعا بلا را از شما دفع می‌کند و آمرزش خواهی [از خداوند] مایه نابودی گناهان است.»

دعاهای مستجاب

از روایات استفاده می‌شود که برخی از دعاها از بقیه به اجابت نزدیک تر است. امام صادق علیه السلام فرمودند: «ثلاث دعوات لا یحجب عن الله تعالی: دعاء الوالد لولده اذا بره ودعوته علیه اذا عقه، ودعاء المظلوم علی ظالمه، ودعائه لمن انتصر له منه، ورجل مؤمن دعا لآخر له مؤمن واساه فینا، ودعائه علیه اذا لم یواسه مع القدرة علیه واضطرار اخیه الیه (۱۲۶)؛

سه دعاست که از خدای تعالی پوشیده نمی‌ماند، [و مستجاب می‌شود]:

۱. دعای پدر در حق فرزندش هرگاه نسبت به او نیکوکار [و فرمانبردار] باشد و نفرین پدر در حق او هرگاه وی را بیازارد [و نافرمانی کند]؛

۲. نفرین ستمدیده در حق ستمگر و دعای ستمدیده در حق کسی که انتقام او را از ستمگر گرفته باشد؛

۳. دعای مرد مؤمن در حق برادر مؤمن خود که به خاطر ما او را کمک مالی کرده باشد و نفرین او در حق برادرش که به وی محتاج شده و او می‌توانسته است نیازش را برطرف سازد و نکرده است.»

از جمله دعاهای مستجاب، دعای کودکانی است که به گناه آلوده نشده باشند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «دعاء اطفال امتی مستجاب مالهم یقارفوا الذنوب (۱۲۷)؛

دعای کودکان امت من مستجاب است، مادامی که به گناه آلوده نشوند.»

۱۰. امر به معروف و نهی از منکر

قرآن مجید یکی از صفات برجسته مؤمنان را امر به معروف و نهی از منکر دانسته، می فرماید: «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر» (۱۲۸)؛ «مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان یکدیگرند، به نیکی فرمان می دهند و از ناشایست باز می دارند.» علاوه بر این خداوند امر به معروف و نهی از منکر را نشانه بهترین امت ذکر فرموده است: «کنتم خیرامة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر» (۱۲۹)؛ «شما بهترین امتی هستی که برای مردم پدیدار شده اید: به کار پسندیده فرمان می دهید، و از کارهای ناپسند باز می دارید.» علی علیه السلام در کلامی بسیار ارزشمند و شگفت انگیز درباره ارزش امر به معروف و نهی از منکر چنین فرموده است: «وما اعمال البرکلهما والجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف والنهی عن المنکر، الاکنفثة فی بحر لجی (۱۳۰)؛ «همه کارهای خوب و جهاد در راه خدا، در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر چیزی جز آب دهانی که در دریایی ژرف انداخته شود نیست.»

آثار و برکات امر به معروف و نهی از منکر

۱. فلاح و رستگاری

«ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون» (۱۳۱)؛ «و به خوبی فرمان دهند و از بدی باز دارند، اینان رستگارانند.»

۲. تقویت مؤمنین

علی علیه السلام فرمود: «فمن امر بالمعروف شد ظهور المؤمنین (۱۳۲)؛

کسی که امر به معروف کند، مسلمانان را تقویت کرده است.»

۳. اهل معروف شدن

علی علیه السلام فرمود: «وامر بالمعروف تکن اهله (۱۳۳)؛

امر به معروف کن تا اهل معروف باشی.»

آثار ترک امر به معروف و نهی از منکر

۱. محروم شدن از برکت وحی

رسول گرامی اسلام فرمود: «اذا عظمت امتی الدنیا نزعتم منها هیبة الاسلام واذا ترکت الامر بالمعروف والنهی عن المنکر رمت بركة الوحی (۱۳۴)؛ هرگاه امت من به دنیا بها دهد، شکوه اسلام از آنان گرفته می شود و هرگاه امر به معروف و نهی از منکر را واگذارد، از برکت وحی محروم گردد.»

۲. نزول انواع عذابهای الهی

هم چنین آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «لتامرّن بالمعروف ولتنهّن عن المنکر او لیعمنکم عذاب الله (۱۳۵)؛ یا امر به معروف و نهی از منکر کنید یا عذاب خدا همه شما را فرا می گیرد.»

۳. گرفته شدن برکت های الهی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لا یزال الناس بخیر ما امروا بالمعروف ونهوا عن المنکر وتعاونوا علی البر فاذا لم یفعلوا ذلک نزعتم منهم البرکات (۱۳۶)؛ مردم تا زمانی که به خوبی فرمان دهند و از زشتکاری باز دارند و در کارهای نیک همیاری کنند، در خیر و خوبی خواهند بود، اما هرگاه چنین نکنند، برکت ها از آنان گرفته شود.»

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل دو فرشته را فرستاد تا شهری را بر سر مردمش واژگون کنند. چون به آن شهر رسیدند، مردی را در حال دعا و تضرع

دیدند... پس یکی از آن دو نزد خدای تبارک و تعالی برگشت و گفت: پروردگارا! من به آن شهر رسیدم اما دیدم فلان بنده ات تو را می خواند و به درگاه تو زاری می کند. خداوند فرمود: دستوری که به تو دادم انجام ده. او مردی است که هرگز به خاطر من چهره اش از خشم تغییر نکرده است. (۱۳۷)»

شرایط آمروناهی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لا یامر بالمعروف ولا ینهی عن المنکر الا من کان فیه ثلاث خصال: رفیق بما یمر به رفیق فیما ینهی عنه، عدل فیما یمر به عدل فیما ینهی عنه، عالم بما یمر به عالم بما ینهی عنه (۱۳۸)؛ امر به معروف و نهی از منکر نکند مگر کسی که سه خصلت در او باشد: در آنچه به آن امر و یا از آن نهی می کند، طریق مدارا پیش گیرد، در امر و نهی خود به عدالت رفتار کند و به آنچه امر و نهی می کند، دانا باشد.»

مرده ای در میان زندگان

علی علیه السلام فرمود: «من ترک انکار المنکر بقلبه ویده ولسانه فهو میت بین الاحیاء (۱۳۹)؛ کسی که در برابر منکر با دل و دست و زبان خویش اعتراض نکند، او مرده ای است در میان زندگان.»

عذرنامقبول

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «لا یحقرن احدکم نفسه ان یری امرا لله تعالی فیه مقال، فلا یقول: یا رب خشية الناس! فیقول: فایای کنت احق ان تخشی (۱۴۰)؛ مبادا کسی از شما در جایی که پای امری از خدا در میان است و باید سخن بگوید [با سکوت کردن] خود را کوچک کند، زیرا [فردای قیامت]

نمی تواند بگوید: خدایا! از ترس مردم بود. چون خداوند جواب می دهد: سزاوارتر آن بود که از من بترسی.» نوشته را با کلامی بیدارکننده از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به پایان می بریم که امروزه مصادیق بارز آن در جامعه عینیت یافته است و هشدار می دهد برای کسانی که آرزوی نیل به سعادت دارند.

آن حضرت فرمودند: «کیف بکم اذا فسدت نساؤکم وفسق شبابکم، ولم تامروا بالمعروف ولم تنهوا عن المنکر؟!... کیف بکم اذا امرتم بالمنکر ونهیتم عن المعروف؟!... کیف بکم اذا رایتم المعروف منکرا والمنکر معروفا (۱۴۱)؛ چه حالی خواهید داشت آن گاه که زنانتان فاسد و جوانانتان نابکار شوند و شما به خوبی ها فرمان ندهید و از زشتکاری منع نکنید؟... چه حالی خواهید داشت آن گاه که به زشتکاری فرا خوانید و از خوبی ها باز دارید؟... چه حالی خواهید داشت آن گاه که خوب را زشت دانید و زشت را نیکو؟»

پی نوشت‌ها

- (۱) من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۷۳.
 (۲) علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۶.
 (۳) میزان الحکمة، ج ۵، ص ۴۷۵.
 (۴) کافی، کتاب صوم، ج ۴، ص ۶۳.
 (۵) میزان الحکمة، حرف صاد، ح ۱۰۹۲۷.
 (۶) ثواب الاعمال، ص ۷۷.
 (۷) من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۶، ح ۱۷۸۳.
 (۸) میزان الحکمة، ۱۰۹۱۸.
 (۹) دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۸۳.
 (۱۰) بقره/۲. (۱۱) بقره/۲. (۱۲) اسراء/۹.
 (۱۴) قی/۴۵. (۱۵) اسراء/۸۲. (۱۶) اسراء/۸۸.
 (۱۷) نحل/۶۴. (۱۸) بقره/۱۸۵. (۱۹) کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۵۹۸، ح ۲.
 (۲۰) ملا صدرا شیرازی، لوازم العارفين، ص ۱۱۳.
 (۲۱) نحل/۶۴. (۲۲) یوسف/۲. (۲۳) یونس/۵۷.
 (۲۴) ابراهیم/۱. (۲۵) مائده/۱۵ و ۱۶. (۲۶) نساء/۱۰۵.
 (۲۷) زمر/۲۸. (۲۸) اسراء/۸۲. (۲۹) بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۵.
 (۳۰) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸. (۳۱) شاهنامه فردوسی.
 (۳۲) آل عمران/۱۲۰. (۳۳) نحل/۱۲۸. (۳۴) مریم/۷۲.
 (۳۶) طلاق/۲. (۳۷) نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳. (۳۸) احزاب/۷۱ - ۷۰.
 (۳۹) احزاب/۷۱. (۴۰) توبه/۴. (۴۱) حجرات/۱۳.
 (۴۲) مائده/۲۷. (۴۳) یونس/۶۴. (۴۴) غرر الحکم، ۴۹۰۴.
 (۴۵) نهج البلاغه، حکمت ۲۹۸. (۴۶) نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶. (۴۷) خواجه عبدالله انصاری.
 (۴۸) فاطر/۲۹. (۴۹) توبه/۱۱۱. (۵۰) نور/۳۷.
 (۵۱) نساء/۲۹. (۵۲) شیخ بهایی. (۵۳) بقره/۲۸۲.
 (۵۴) بقره/۲۸۲. (۵۵) جمعه/۱۱. (۵۶) میزان الحکمة، ح ۱۷۶۲۲.
 (۵۷) انبیاء/۹. (۵۸) بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۷. (۵۹) انعام/۱۴۱ و اعراف/۳۱.
 (۶۰) غافر/۴۳. (۶۱) شعراء/۱۵۱. (۶۲) غافر/۲۸.
 (۶۳) غافر/۲۸. (۶۴) ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۹۶.
 (۶۵) اعراف/۳۱. (۶۶) اسراء/۳۳. (۶۷) فرقان/۶۷.
 (۶۸) میزان الحکمة، ح ۸۴۸۵. (۶۹) تحف العقول، انتشارات علمیه، ص ۲۵.
 (۷۰) طلاق/۱۲. (۷۱) مجادله/۱۱. (۷۲) فاطر/۲۸.
 (۷۳) علق/۵ - ۳. (۷۴) نمل/۱۵. (۷۵) امالی، شیخ طوسی، ص ۴۸۸، ح ۱۰۶۹.
- (۷۶) میزان الحکمة، ح ۱۳۸۲۴. (۷۷) غرر الحکم، ۵۰۲۳. (۷۸) همان، ۴۹۶۸.
 (۷۹) میزان الحکمة، ح ۱۴۱۳۹. (۸۰) گلستان سعدی. (۸۱) جوامع الحکایات.
 (۸۲) میزان الحکمة، ۱۴۱۶۴. (۸۳) بقره/۲۶۸.
 (۸۴) هزار و یک نکته از قرآن کریم، اکبر دهقان، ص ۵۰۱، به نقل از تفسیر کبیر، ج ۷، ص ۷۰.
 (۸۵) لطائف الطوائف. (۸۶) منافقون/۷. (۸۷) سبأ/۳۹.
 (۸۸) بقره/۲۶۵. (۸۹) حشر/۹. (۹۰) بقره/۲۶۷.
 (۹۱) حشر/۹. (۹۲) صائب. (۹۳) آل عمران/۹۲.
 (۹۴) وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۲۹، ح ۱. (۹۵) بقره/۲۱۵. (۹۶) بقره/۲۷۳.
 (۹۷) میزان الحکمة، حرف نون، ۲۰۶۵۶. (۹۸) توبه/۶۸. (۹۹) نساء/۱۴۵.
 (۱۰۰) منافقون/۱. (۱۰۱) محمد/۳۰. (۱۰۲) نساء/۱۳۹.
 (۱۰۳) نساء/۱۴۳. (۱۰۴) بقره/۱۱. (۱۰۵) توبه/۵۴.
 (۱۰۶) الاختصاص، ۲۲۸. (۱۰۷) میزان الحکمة، حرف نون، ح ۲۰۵۷۴.
 (۱۰۸) نهج البلاغه، نامه ۲۷. (۱۰۹) میزان الحکمة، ۱۸۴۷۳.
 (۱۱۰) مؤمن/۶۰. (۱۱۱) انبیاء/۹۰. (۱۱۲) یونس/۱۲.
 (۱۱۳) بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۰، روایت ۳۷. (۱۱۴) همان، روایت ۳۷. (۱۱۵) بحار، ج ۹۳، ص ۳۴۱.
 (۱۱۶) بوستان سعدی. (۱۱۷) بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۶۸.
 (۱۱۸) همان، ۹۳، ص ۳۷۳. (۱۱۹) من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۷.
 (۱۲۰) ترجمه عدة الداعی، ص ۸. (۱۲۱) بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۶۰.
 (۱۲۲) همان، ج ۸۵، ص ۳۲۴. (۱۲۳) ترجمه عدة الداعی، ص ۳۰.
 (۱۲۴) اصول کافی، ج ۲، ص ۴۷۸. (۱۲۵) وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۲۰.
 (۱۲۶) امالی طوسی، ص ۲۸۰، ح ۵۴۱. (۱۲۷) بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۵۷.
 (۱۲۸) توبه/۷۱. (۱۲۹) آل عمران/۱۱۰. (۱۳۰) نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.
 (۱۳۱) آل عمران/۱۱۰. (۱۳۲) نهج البلاغه، حکمت ۳۱. (۱۳۳) نهج البلاغه، نامه ۳۱.
 (۱۳۴) میزان الحکمة، ۱۲۷۳۱. (۱۳۵) همان، ۱۲۷۳۴. (۱۳۶) همان، ۱۲۷۳۶.
 (۱۳۷) کافی، ج ۵، ص ۵۸، ح ۸. (۱۳۸) میزان الحکمة، ۱۲۷۵۸.
 (۱۳۹) التهذیب، ج ۶، ص ۱۸۱، ح ۳۷۴. (۱۴۰) میزان الحکمة، ۱۲۷۹۶.
 (۱۴۱) التهذیب، ج ۶، ص ۱۷۷، ح ۳۵۹.

مجله میلغان آبان و آذر ۱۳۸۲، شماره ۴۷

